

شاعر صبح نشدو: چه بخشی از مواهب دنیای مدرن را در ادبیات در تبعید فارسی می توان دید؟
پرتو نوری علا - آزاد سخن گفتن را.

ریحانه ظهیری: اگر پرتو نوری علا بخواد برای مخاطبان بگوید تا کتون بر او چه گذشته چه میگوید؟
پرتو نوری علا: من زندگی مرفه‌ای نداشتم. هرگز. همیشه کار کردم. کار کردم، کار کردم و زندگی و خانه و بچه‌ها را هم خودم گرداندم و چرخانتم. گاهی زور شنیده‌ام، گاهی ازار دیده‌ام و گاه به خاطر ناچاری، سخت‌گیرسته‌ام. مرگ، و بیماری لاعلاج عزیزترین‌هایم را هم دیده‌ام. اما شکرگزار طبیعتم که عشق را در وجودم کاشته، که از همان کودکی از روحیه و بشردای شاد و است‌گیر بهره داشتم. تا حدی که بارها مورد شامت مادرم بودم. ناخوشی را با اندک خوشی، لاف‌بازی به طور موقت، فراموش می‌کنم.

چگونه می‌توان به زبان آزاد سخن گفت؟

پایته‌ا بهرامی: حد آزادی بیان چیست و آیا حد و مساحتی به دفتر نشریه «شماره‌ای ابدو» چه پیامدهایی برای آزادی‌های مدنی خواهد داشت؟

پرتو نوری علا: آزادی حقیقی است که با انسان متولد می‌شود. آزادی بیان به حصر و استثناء است. طبیعتاً آزادی‌های فردی، از جمله آزادی بیان، به اشتراک نظر و عقاید مختلف یا متضاد، نیز می‌انجامد و بین افراد تضاد و اختلاف می‌کند. در چنین مواقعی قانون، قانونی جدا از باورهای مذهبی یا با جمع و گروه قدرتمند، حد و مرز آزادی بیان را تعیین می‌کند. می‌تواند در برابر همه‌گان، متساوی‌الاجرا باشد. چنین قانونی می‌تواند ممکن و کاراست.



مجموعه گفتگوها با پرتو نوری علا

پرتو نوری علا: - «زبان» در شعر یا هر نوع آفرینش کلامی "همه چیز" است. یگانگی و زبان، زبان، خود ذهن و دریافت و تجربه هنرمند است. زبان، خود اندیشه، همین دلیل اگر شاعر یا نویسنده ای، ذهنی پویا، جستجوگر، با حساسیت و در جستجوی بیان باشد، زبان‌اش نیز فرسوده و بی‌رنگ و بی‌معنی خواهد بود. در شعر یکی از مولفه‌های اصلی «زبان» است. نقش «زبان» در شعر چیست و چه تفاوتی با دیگر زبان‌ها دارد؟

پرتو نوری علا: - «زبان» در شعر یا هر نوع آفرینش کلامی "همه چیز" است. یگانگی و زبان، زبان، خود ذهن و دریافت و تجربه هنرمند است. زبان، خود اندیشه، همین دلیل اگر شاعر یا نویسنده ای، ذهنی پویا، جستجوگر، با حساسیت و در جستجوی بیان باشد، زبان‌اش نیز فرسوده و بی‌رنگ و بی‌معنی خواهد بود. در شعر یکی از مولفه‌های اصلی «زبان» است. نقش «زبان» در شعر چیست و چه تفاوتی با دیگر زبان‌ها دارد؟

یگانگی ذهن و زبان

پرتو نوری علا

مجموعه گفتگو



www.aftab.pub

info@aftab.pub

aftab.publication@gmail.com

نشر آفتاب

ناشر سانسور شده‌ها، نشر بی سانسور

شناسنامه کتاب

نام کتاب / یگانگی ذهن و زبان
نویسنده / پرتو نوری علا
نوع ادبی / گفتگو
نوبت چاپ / چاپ اول / ۱۴۰۰ خورشیدی
صفحه آرای / مهتاب محمدی
طرح روی جلد / نگار آثاری - صمیمی
اجرای طرح / مهدیه باقری
ناشر / نشر آفتاب
شابک / ۹۷۸-۱-۴۷۱۷-۳۲۹۵-۹



© همه ی حقوق برای نویسنده محفوظ است



عکس از عباس حجت پناه

فهرست مصاحبه کنندگان

۹	ادبیات و هنر: هنگامه عباسی سیرچی
۲۵	سینمای ایران: سیاووش خرمگاه
۳۱	نقد نوعی آفرینش ادبی: شاهرخ رئیسی
۶۱	نامه به سانسورچی: محمد تنگستانی
۶۹	زبان خود اندیشه است: عباس شکری
۸۱	حادثه شارلی ابدوه: پانته آ بهرامی
۸۵	گفتگوی مریم رئیس دانا
۹۷	چند پرسش: فرامرز سلیمانی
۱۰۱	درباره ادبیات: شاهرخ صالح تندرو
۱۱۹	زندگی پرتو: ریحانه ظهیری
۱۳۳	شعر سیمین: پانته آ بهرامی
۱۴۵	ادبیات و زندگی: نوشین شاهرخی
۱۵۵	پرتو؛ شعر و ادبیات: مصطفی مجیدی

یاد داشت

کتاب حاضر حاوی برخی از گفتگوها و مصاحبه‌های کتبی من است، که طی چند سال گذشته تاکنون، صورت گرفته است. این مجموعه شامل همه مصاحبه‌هایم نیست، بویژه آن‌هایی که در سایت‌هایی منتشر شدند که دیگر پیدا نمی‌شوند. برخی از گفتگوهای شفاهی و آدیو/ویدیو را توانستم پیدا کنم، به پیاده کردن برخی از آنها اکتفا کردم چون بیش از آن از توان من خارج بود. در انتهای کتاب لینک برخی از مصاحبه‌ها آمده است. در این جا از مصاحبه کنندگان فرهیخته‌ای که با طرح سئوالات خود، به من فرصتی دادند تا بتوانم نقطه نظرهای ادبی، هنری و اجتماعی/سیاسی خود را روشن و شفاف بیان کنم سپاسگزارم.

همچنین از محبت دوست هنرمندم، گرافیکست جهانی، خانم نگار آثاری-صمیمی که روی جلد این کتاب را به زیبایی هنر خود آراست و مثل همیشه، بی چشمداشتی آن را به من هدیه کرد، و آقای فؤاد فرهمند که عکس روی جلد کتاب از هنرهای اوست، صمیمانه تشکر می‌کنم.

ادبیات و هنر

گفتگوی هنگامه عباسی* با پرتو نوری علا

امروز آغاز فصل پائیز دل‌انگیز سال ۱۳۹۶/ ۲۰۱۷، فصل تولد پرتو نوری علا، گفتگویی دارم با این زن شاعر و نویسنده زبردست، بازیگر توانا، فعال فرهنگی و اجتماعی/ سیاسی پُر انرژی و خستگی‌ناپذیر، منتقد با شهامت و عضو کانون نویسندگان.

هنگامه عباسی: پرتو جان! چون شما از محدود هنرمندانی هستید که هیچ‌وقت از اعلام تاریخ تولدتان، هراسی نداشتید، من هم این فرصت را غنیمت می‌شمارم و ضمن گفتن تبریک به مناسبت فرا رسیدن هفتاد سالگی‌ات و آرزوی داشتن سال‌هایی پر از سلامتی و شادی و فعالیت در پیش رو، سپاسگزاری می‌کنم که با مهر همیشگی‌ات دعوت من رو برای این گفتگو پذیرفتی.

پرتو نوری علا: سلام هنگامه عزیزم، ممنونم از تبریکت بابت تولدم و همچنین امیدوارم شایسته صفات والایی که به من بخشیدی باشم. من هم خوشحالم که بار دیگر در کنار شما برای گفتگو نشسته‌ام. به گفته شما در آغاز این پائیز دل‌انگیز یا بقولی آغاز بهار عرفا.

پرتو جان، گرچه خیلی‌ها شما را می‌شناسند و با کارهای متنوع و زندگی‌تان آشنا هستند، اما می‌خواهم خودتان، خود را، بخصوص به نسل جوان‌تر معرفی کنید.

من، بعد از دو پسر، و قبل از یک دختر، در سنگلج تهران به دنیا آمدم. پدر و مادرم هردو تحصیل کرده و مهربان بودند. چند سالی به دلایلی که شرحش مفصل است، در جوادیه، زندگی کردیم. جایی که از نزدیک با فقر و رنج مردم آشنا شدم و آن شرایط تأثیر خود را در شکل‌گیری شخصیتم گذاشت. دوره دبستان را در مدرسه دخترانه مهستی جوادیه، و ایراندخت بابل گذراندم. دوره اول دبیرستان را در دبیرستان خسرو خاور در امیریه، و سیکل دوم را در دبیرستان نمونه دختران در خیابان تخت جمشید. در سیکل دوم رشته ادبی را انتخاب کردم. در ۱۳ سالگی، بخاطر نوشتن انشایی در باره آزادی زن، در کلاس درس خانم مدرسی، اولین جایزه ادبی خود را که یک جلد گلستان سعدی بود از دست خانم شامبیاتی مدیر دبیرستان، گرفتم. در دوران تحصیل، روزنامه دیواری درست می‌کردم و شروع کرده بودم به نوشتن و شعر گفتن، ابتدا به سبک کلاسیک و بعد شعر نو؛ تحت تأثیر احمدرضا احمدی. در سال ۱۳۴۱ کتاب "سه نمایشنامه عروسی" از بهرام بیضایی منتشر شده بود. بیضایی با برادر بزرگم دوست بود، به منزل ما رفت و آمد داشت. روزی برادرم یک بسته سی تایی از "سه نمایشنامه عروسی" را به منزل آورد تا در فروش کتاب‌ها به بهرام کمک کند. من ده جلد از کتاب‌ها را به مدرسه بردم. کلاس دهم بود. سر زنگ انشاء از معلم ادبیات‌مان خانم شریفی خواستم اجازه دهم به جای انشاء، یکی از این سه نمایشنامه را بخوانم. گرچه درخواستم کمی غیرمعارف بود، اما پذیرفته شد. من نمایشنامه عروسک‌ها را خواندم، در واقع اجرا کردم! بچه‌ها خیلی خوششان آمده بود. آن روز هشت جلد از کتاب‌ها را فروختم! البته یادم نیست پولش را به برادرم یا به خود بیضایی دادم! قبل از گرفتن دیپلم در سال ۱۳۴۴ یک مجموعه کوچک شعر آماده چاپ داشتم. همان سال در کنکور سراسری دانشگاه تهران شرکت کردم.

بعد از ظهر همان روزی که از شرکت در کنکور دانشگاه برگشتم، بر سر سفره عقد نشستیم و طی مراسم بسیار ساده‌ای با زنده یاد محمدعلی سپانلو ازدواج کردم. در سال اول دانشگاه، فرزند اولم سندباد به دنیا آمد. مجبور به ترک تحصیل شدم. بعد از یک سال به دانشگاه برگشتم و لیسانسم را در رشته فلسفه و روانشناسی

گرفتم. سپس در وزارت فرهنگ و هنر به ریاست دکتر جلال ستاری، استخدام شدم. با همه پیشرفت‌ها و بورس یک دوره سه ماهه آموزش کارشناسی در فرانسه، این بار بخاطر مراقبت از فرزند دومم شهرزاد از کار استعفا دادم. یک سال بعد برای گرفتن فوق لیسانس در رشته مدیریت خدمات اجتماعی، در دانشکده مددکاری به ریاست خانم ستاره فرمانفرما قبول شدم. (نام کنونی دانشکده، علامه طباطبائی است) در دوران تحصیل شاگرد استادانی مانند دکتر احمد اشرف، دکتر فرهنگ هلاکویی و دکتر دانش فروغی بودم. پس از اخذ فوق لیسانس، در مرکز رفاه جوادیه و مرکز روان درمانی دانشگاه تهران به عنوان کارآموز مددکاری مشغول به کار شدم. هم‌زمان، به عنوان مدرس نیمه وقت، در دانشکده هنرهای زیبا، به ریاست دکتر حسین پرورش، فلسفه درس دادم. با انقلاب [ضد] فرهنگی رژیم اسلامی و بسته شدن دانشگاه‌ها، من هم از کار بیکار شدم. دو سال بعد که دانشگاه‌ها باز شد، بازگشت مدرسینی مثل من برای تدریس ممکن نبود.

نخستین کتاب شعر شما "سهمی از سالها" نشان می‌دهد که کتاب در سال ۱۳۵۰ چاپ شد اما سال انتشار کتاب ۱۳۵۷، یعنی در روزهای آغازین انقلاب است ذکر شده است. بر این کتاب که ظاهراً اشعار نوجوانی شما را دربر دارد چه گذشت؟

دقت شما برایم جالب توجه است. بله، مجموعه شعر "سهمی از سالها" که به خانم دانشور تقدیم شده بود، حاصل اشعار نوجوانی و جوانی‌ام بود. در رژیم گذشته، رسم بر این بود کتاب چاپ شود و سپس ناشر پنج جلد از آن را برای کسب جواز نشر، به اداره نگارش بفرستد. انتشارات ققنوس کتاب را در سال ۱۳۵۰ چاپ کرد و پنج نسخه هم برای بازبینی و اجازه نشر، به اداره نگارش فرستاد، اما ممیزان فرهنگی آن زمان، انتشار آن کتاب کوچک را توقیف کردند. برای توضیح این توقیف، یا احياناً گوشمالی دادنم به اداره نگارش فراخوانده شدم. به اتفاقی رفتم که شش ممیز مرد، گرداگرد میز بیضی شکل نشسته بودند، یکی‌شان معمم بود. از خط به خط اشعارم ایراد می‌گرفتند و دلایل سانسور کتاب را، بقول ساواکی‌ها "نفهیم و توجیه" می‌کردند. بیش از همه، آن آخوند از کلمات بکار رفته در شعرها مثل گندم سرخ، گل سرخ، سرما، شب و... ایراد می‌گرفت. وقتی من اعتراض کردم، هم او گفت: "اگر بخواهی زیاد اصرار کنی، اولن همه کتاب‌های چاپ شده را خمیر

می‌کنیم، در ثانی برای خودت هم مزاحمت‌هایی ایجاد خواهد شد." یک فرزند کوچک در خانه داشتم و فرزند هفت ماهه‌ای در شکم. از خیر انتشار کتاب گذشتم تا لاقل کتاب‌ها خمیر نشوند.

پس به همین دلیل میان تاریخ چاپ کتاب و انتشار آن ۶-۷ سالی فاصله است.

بله، این کتاب در روزهایی که ممیزی رژیم گذشته تق و لق شده و سانسور رژیم جدید هم هنوز قدرت نگرفته بود، در میان انبوهی از کتاب‌ها که سال‌ها در توقیف مانده بودند و حالا شانس انتشار داشتند، بخصوص کتاب‌های معروف به پشت جلد سفید، منتشر شد. در غوغای آن روزها این کتاب گمنام ماند.

مجموعه شعر دوم شما "از چشم باد" چه سرنوشتی داشت؟

انتشار کتاب دوم در رژیم بعدی وضع بدتری از کتاب اولم داشت. اشعار این کتاب که حاوی اشعار پر از امید و انتظار قبل از انقلاب، و حیرت و تحسر و اندوه بعد از انقلاب بود، در وزارت ارشاد رژیم اسلامی، توقیف شد. این بار دیگر جای چک و چانه زدن هم نبود. کل کتاب رد شد.

سبک شعری شما در "از چشم باد"، از سبک اشعار کتاب اولتان "سهمی از سالها" دور می‌شود، چرا؟

بله، درست می‌گوئید، فضای پر جوش و خروش قبل و بعد از انقلاب، آشنائی بیشتر با شعرهایی که قدرت تهییج کردن داشتند، شناخت مشکلات زنان، اشعار کتاب دوم را چه به لحاظ محتوایی و چه به لحاظ زبانی از اشعار نوجوانی‌ام دور کرد. من در "از چشم باد"، در باره آزادی زن، حق او بر بدنش و انتخاب سقط جنین، شعر گفته بودم. یعنی شکستن یک تابو. این کتاب هم در رژیم اسلامی منتشر نشد. پس از بیرون آمدن از ایران بود که "از چشم باد" و سپس کتاب سوم "زمینم دیگر شد" را منتشر کردم.

بنظر من اشعار "زمینم دیگر شد" یک تحول بزرگ در کار شعری شما و کلاً شعر معاصر بویژه شعر زنان است؛ و استقبال از آن را نیز دیدید. فکر

می‌کنم این کتاب در مسابقه نشر باران، کاندیدای بهترین کتاب شعر سال ۱۹۹۴ شد.

ممنونم. بله “زمینم دیگر شد” هم با استقبال بسیار خوبی رو به رو شد، هم از طرف هیأت داوران نشر باران در سوئد کاندیدای بهترین کتاب شعر سال ۱۹۹۴ شده بود.

اشعار کتاب بعدی‌تان “سلسله بر دست در برج اقبال” نیز کم و بیش ادامه اشعار “زمینم دیگر شد” بود و با همان موفقیت.

در باره اشعار این دو کتاب نقدهای درخشانی، هر کدام با نقطه نظرهای متفاوتی نوشته شد. مثلاً نقد موشکافانه و بسیار دقیق دکتر علیرضا زرین از لحاظ نوآوری‌های زبانی و بینشی اشعار و چند سال بعد نقد فمینیستی آریا فانی، از نقطه نظر زیبایی‌جرات بیان تجربه‌های زنانه، فوق‌العاده‌اند.

مجموعه پنجم شعرتان “از دار تا بهار” نام داشت که در سال ۲۰۱۱/۱۳۹۰، منتشر شد. کمی از اشعار این کتاب، که با حس و عاطفه عمیق اجتماعی/سیاسی، گره خورده‌اند، از نام این کتاب و از درختان سبز روی جلد آن بگوئید.

اشعار این کتاب در رابطه با حوادث بعد از اعتراض به انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ ایران و رنج و شکنجه و کشتار و آدم ربایی، و غم بی‌پایان خانواده‌ها و مادران عزادار، گفته شد. چه جان‌های جوان و بی‌باکی بخاطر به دست آوردن آزادی، بر سر دار رفت. داری که از چوب درختان ساخته شده بود، تا دوباره جوانه بزند و امید به آمدن بهار را آورد. “از دار تا بهار.”

پرتو جان! شما در همان ایام دانشجویی، یعنی در دهه ۱۳۴۰، در فیلم “آرامش در حضور دیگران”، به کارگردانی ناصر تقوایی بازی کردید، چرا فقط در یک فیلم؟ چرا حرفه بازیگری را ادامه ندادید؟

در دوران دانشجویی، با گروه تئاتری سعید سلطان‌پور در دانشکده هنرهای زیبا و همینطور با گروه تئاتر فردوسی در دانشکده ادبیات، شرکت داشتم. اما همه کارها

یا در دوران تمرین، یا در شب اول نمایش سانسور شدند، از ساواک اخطارهایی هم گرفتم. در سال ۱۳۴۷ ناصر تقوایی از من دعوت کرد که در نخستین فیلم سینمایی او "آرامش در حضور دیگران" بازی کنم. به بازیگری علاقه داشتم، پیشنهاد تقوایی را قبول کردم. متأسفانه این بار همسرم با بازی کردن من مخالفت کرد. سرانجام تقوایی نقش مرد مقابل من را به او داد تا قبول کند که من بازی کنم. آن فیلم هم برای پنج سال توقیف بود. تا در سال ۱۳۵۱/۱۹۷۲ در فستیوال ونیز به عنوان فیلم برگزیده، انتخاب شد. در ایران هم با حذف برخی قسمت‌ها، برای مدت کوتاهی در چند سینما، از جمله سینما کاپری تهران، نمایش داده شد و خیلی زود جمع‌ش کردند. بعد از آن فیلم، چند پیشنهاد دیگر برای بازیگری، داشتم، اما همسرم بشدت مخالفت کرد.

یعنی شما به خواسته همسرتان تن دادید؟

نه، تن دادن به خواسته او نبود. بازی در فیلم، زمان زیادی از اوقات زندگی را می‌گرفت. من بچه داشتم، کار ادبی می‌کردم، در دانشگاه درس می‌خواندم؛ بخاطر بازی در همان فیلم آرامش... یک سیمستر از دانشگاه را از دست دادم. باید بین مراقبت از بچه‌ها، کارهای ادبی، درس خواندن یا بازی کردن در سینما، یک طرف را انتخاب می‌کردم. و من ادبیات و بچه‌ها و ادامه تحصیل را انتخاب کردم، چون هم نسبت به رسیدگی به فرزندانم بسیار مسئول بودم و هم این که هدفم از درس خواندن، تدریس در دانشگاه بود.

گفتید که به این هدف رسیدید، اما با بسته شدن دانشگاه‌ها به مدت ۲

چه کردید؟

همان‌طور که گفتم در سال ۱۳۵۶ به عنوان مدرس نیمه وقت، در دانشکده هنرهای زیبا، به ریاست دکتر حسین پرورش، فلسفه درس دادم. بعد از پاکسازی از دانشگاه مدتی شاگرد خصوصی داشتم، همچنان برای تدریس فلسفه. در سال ۱۳۶۱ خانم دکتر سیما کوبان استاد دانشکده هنرهای زیبا، که او هم بی‌کار شده بود و با کوشش فراوان نشریه جنگ چراغ را منتشر می‌کرد از من و خانم منیر رامین‌فر- بیضایی، دعوت به همکاری کرد. ما با سرمایه‌ای بسیار اندک انتشارات و کتابفروشی دماوند را دائر کردیم که عمر آن نیز به علت تضییقات دولتی، سه سال

بیشتر نبود. سرانجام، در سال ۱۳۶۵، به آمریکا آمدم، همگی گرین کارت گرفتیم، شوهرم به ایران بازگشت و من هم که قصد ادامه زندگی با او را نداشتیم، خودم زندگی بچه‌هایم به لحاظ مادی و معنوی به عهده گرفتم. بماند که او از این کارت چگونه استفاده کرد. در آمریکا یک دوره کامپیوتر خواندم و دو سال بعد در دادگاه عالی منطقه لس آنجلس به عنوان مأمور رسیدگی به امور هیأت منصفه در دادگاه‌های منطقه لس آنجلس، استخدام رسمی شدم. با خروجم از کشور بود که تمام کارهای سانسور شده در ایران را به اضافه سایر کارهای جدیدم، در کالیفرنیا، منتشر کردم.

برگردیم به ادبیات که دلبستگی همیشگی شماست. آیا به نظر شما شعر تعریف مشخصی دارد؟

برای قرن‌ها هر کلام منظوم، یعنی وزن و قافیه‌دار را شعر می‌خواندند. هنوز هم البته عده‌ای فقط کلام منظوم را شعر می‌دانند. اما در واقع شعر فقط نظم نیست. از همان ایام دور، ادیبانی چون عین‌القضات همدانی بودند که وزن و قافیه را امور عرضی بر شعر می‌دانستند نه ذاتی آن. وی شعر را کلامی مُخَيَّل می‌دانست. از نظر من نیز شعر نه محتاج وزن است و نه قافیه. من شعر را مرکب از چند عنصر میدانم؛ ایماژ، قدرت شاعر در تصویر سازی، بکار بردن متافور یا استعاره، یعنی همان شکل عالی تشبیه، ایجاز، ایهام، مُخَيَّل بودن کلام یا برانگیزانندهٔ خیال در مخاطب، همراه با احساسات و عواطفی که در نگاهی نو و بدیع به همه جزئیات، به کار گرفته شود. شعر بسیاری از شاعران قدیم، پند و اندرز و فلسفه و حتی نمایشنامه بود که چون همگی با وزن و قافیه، بصورت منظم سروده شده بود نام شعر به خود گرفت. البته اگر شعر منظوم با قدرت خیال، توصیف دقیق و استعارات بدیع همراه باشد در بسیاری موارد دلپذیر هم هست، مثل اکثر اشعار شاعران بزرگ ایران. بهرحال کلام منظوم لاقال تا اواخر دوران قاجار، شعر خوانده می‌شد. با مرگ ناصرالدین شاه، شعر منظوم از دربار بیرون آمد و به میان مردم رفت؛ با هجاهائی کوتاه، با زبانی عامیانه و حتی اوزانی شکسته. در همان ایام بار دیگر بحث بر سر تفاوت نظم و شعر رواج یافت. ملک‌الشعرا بهار گرچه خودش هرگز شعر بدون وزن و قافیه نسرود، اما معتقد بود شعر الزاماً به وزن و قافیه نیاز ندارد و در باره این نظر در بیتی می‌گوید:

ای بسا ناظم که او در عمر خود شعری نساخت

ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نیافت

تا سرانجام شاعرانی مثل تقی رفعت، شمس کسمائی، هوشنگ ایرانی، تندر کیا و حتی میرزاده عشقی بر آن شدند که بکلی وزن و قافیه را از کلام جدا کنند و شعر آزاد از وزن و قافیه بسرایند. کار آنان چندان قوتی در برابر شعر پر قدرت اشعار کلاسیک ایران نداشت و دوام و گسترشی نیافت. تا وقتی که نیما به این نوآوری قدرتی عظیم بخشید. البته نیما وزن و قافیه را در اشعار جدید خود حذف نکرد، بلکه طرز به کار بردن آن‌ها را تغییر داد. یعنی او خود را ملزم به رعایت یک وزن از آغاز تا پایان شعر ندانست و قافیه را هم هر کجا که لازم می‌دید، بر حسب محتوای شعر و نوع خواندن شعر، بکار برد.

آیا شاعران بعد از نیما، وزن و قافیه را در شعرهاشان بکار بردند؟ یا آن را کنار گذاشتند؟

شاعران زیادی همچنان اشعار موزون و مقفی، اما با محتوای مدرن و اجتماعی/سیاسی می‌گفتند. نائل خانلری، بعد از شعر "افسانه" نیما به شعر نو روی آورد، اما پس از چندی از دنباله روی نیما دست برداشت، ابتهاج، نادرپور، سیمین بهبهانی و فروغ فرخزاد با سرودن اشعار موزون و مقفی و چهارپاره، گرچه قالب شعر منظوم را حفظ کرده بودند، اما محتوای اشعارشان کاملاً نو شده بود. خیلی‌ها هم وزن عروض نیمایی را برای سرودن شعر انتخاب کردند و هر کدام تحولی در شعر او بوجود آوردند. فروغ در دوران دوم شاعری‌اش همانند سهراب سپهری بکلی قافیه را کنار گذاشتند اما وزن را در شعرشان حفظ کردند. فروغ بر کاربرد وزن در شعر تأکید داشت. او در مصاحبه‌ای که در سال ۱۳۴۷ در نشریه "اندیشه و هنر" منتشر شده بود، وزن را به نخی تشبیه کرده بود که دانه‌های گردنبند از آن می‌گذرد. او معتقد بود، اثر بدون وزن، شعر نیست. البته هیچوقت نتوانست برای این حکم، دلیلی بیاورد. سپهری هم همینطور بود اما جزمیت فروغ را نداشت.

از مشخص‌ترین شاعرانی که نه وزن را در شعر خود بکار برد و نه قافیه را احمد شاملو بود. شعر شاملو گرچه وزن عروض نیمایی نداشت، اما در همان شعر آزاد، با زبان فخیم و خاص خود توانست شعری آهنگین بوجود آورد. شعر شاعران دهه ۴۰ بکلی از شعر گذشتگان جدا شد. یکی از شاعران مدرن این زمان یدالله رؤیایی بود.

جالب توجه است که شعر شاعرانی چون بیژن الهی، بیژن کلکی یا احمدرضا احمدی، شعر کاملن مدرن بود که با شعر شاعران پیش از خود خیلی تفاوت داشت. البته تفاوت‌های زبانی و سبک، بین اشعار این سه شاعر اخیر نیز زیاد بود. من به شعر احمدرضا احمدی بیش از سایرین علاقه داشتم.

آیا میان شعر مهاجرت یا تبعید و شعر داخل ایران تفاوت یا تشابه‌ای می‌بینید؟

چهل سال پیش که نخستین شاعران ایرانی به خارج کوچ کردند شاید تفاوت‌هایی در شعرها دیده می‌شد؛ شاعر انقلاب کرده، سپس سرخورده، شاعر خودتبعیدی، شاعر مهاجر، شاعر پناهنده سیاسی، در مهاجرت فرصتی برای بیان آشکار تجربیات، حسرت و اندوه خود داشت. امکانی که شاعر داخل ایران بخاطر سانسور دولتی یا خودسانسوری پوشیده می‌ماند. اما هرچه زمان جلوتر رفت و رسانه‌های ارتباط جمعی بیشتر شد، و اشعاری با نام آشنایی‌زدائی و پست مدرن باب شد، شباهت شعرهای داخل و خارج ایران نیز بیشتر شد. البته از لحاظ محتوایی، شعر شاعران داخل ایران به صراحت اشعار خارج از ایران نیست. شاید همین ایهام، محتوای درون شعر را جذاب‌تر می‌کند.

نقش زنان شاعر را در تاریخ ادبیات ایران چگونه می‌بینید؟

همین نام‌های اندکی که از زنان شاعر سده‌های گذشته باقی مانده، گواهی بر هنرمندی زنان در طول تاریخ است، اما این که چرا دیوانی از آنان نیست باید به تاریخ و فرهنگ مذکرمان رجوع کنیم. اکثر تذکره‌ها را مردان نوشته‌اند، البته در سال‌های گذشته به همت نویسندگان فرهیخته‌ای چون خانم پروین شکیبی در آمریکا تذکره مفصلی از زنان شاعر، از دیرباز تا کنون، در دو جلد منتشر شده است. همچنین از خانم مهری شاه‌حسینی، محقق ادبی و شاعر، در ایران، تذکره‌ای به نام "زنان شاعر ایران" توسط انتشارات مدیر در سال ۱۳۷۴ منتشر شد. خانم شاه‌حسینی برای آن که نام هیچ زن شاعری را از قلم نینداخته باشد، به آمریکا و اروپا نیز سفر کرد و اشعار شاعران زن را جمع‌آوری نمود. شاید برایتان جالب توجه باشد که بگویم تنها اسم و شعر من در این مجموعه قطور نیست. دوستی که از ایران آمده بود از طرف خانم شاه‌حسینی نسخه‌ای از این کتاب را برایم آورد همراه

با پیام ایشان مبنی بر این که وزارت ارشاد، تنها نام و شعر من را از این مجموعه قطور حذف کرده بود.

متأسفانه سانسور فقط دولتی نیست، چه بسا زنان شاعری که شعرشان توسط مردانشان، یا توسط خودشان از ترس مردانشان نیست و نابود شده. اگر دیوان شعری از زنی مانده به همت خود او بوده. بطور مثال جهان خاتون، هم عصر حافظ و عبید زاکانی بود، با حافظ مراوده شعری داشت. حتی می‌گویند شاخه نبات حافظ هم او بوده. ما فقط یکجا اسم جهان خاتون را در شعری از عبید زاکانی می‌بینیم که به طنز و تمسخر می‌گوید شعر جهان خاتون از شرم‌گاهش می‌آید. یا از "قحبه"گی "جهان"، به شوهر او که لقب وزیر داشت، به طعنه می‌گوید:

وزیرا! "جهان" قحبه‌ای بی وفاست
تو را از چنین قحبه‌ای ننگ نیست؟
برو .. فراخی دگر را بخواه
خدای "جهان" را "جهان" تنگ نیست.

یعنی در هر حال به جای ارزش شعری، جنسیت شاعر زن مطرح است. اما این زن شاعر، دیوان کوچکی از خود به جای گذاشت که نسخه اصلی آن در موزه‌ای در فرانسه است. او شعرهاش را در دفتری جمع و مدون کرده بود. و چون می‌دانست شعر گفتنش باعث نیش و کنایه زدن به او خواهد بود، در مقدمه دفترش، از خوانندگان عذرخواهی می‌کند که جسارت کرده و اصلن شعر گفته است. اما چون فاطمه زهرا هم شعر می‌گفته، وی از ایشان تبعیت کرده و به خود اجازه داده تا شعر بگوید.

راه دور نرویم، اشعار پروین اعتصامی باقی ماند. چرا؟ چون نوع شعرهای پروین مورد طبع پدر بود. از حس و حال و عواطف فردی او در دیوان قطورش خبری نیست. الای یک شعر که در آن از جدایی و رنج دوری با عواطف و احساساتی شدید، شعر می‌سراید:

رفتی و روز مرا تیره‌تر ز شب کردی
بی تو در ظلمتم ای دیده نورانی من
بی تو اشک و غم و حسرت همه مهمان منند

قدمی رنجه کن از مهر، به مهمانی من

اما این تنها شعری که پروین در آن وصف حال کرده، و از غیبت عزیزی، ناله سر داده، سروده‌ای است در رثای پدر! فکر می‌کنید اگر پروین واقعاً از حس و حال خود، از منِ خویش سخن می‌گفت، حالا شعری از او باقی مانده بود؟ اگر پروین مثل رابعه یا مهستی یا جهان خاتون شعر می‌گفت، پدر او که اتفاقاً مرد روشنفکر و باسواد هم بود، از سر تعصب مردانه، اشعار او را به جای انتشار، به زباله‌دان نمی‌ریخت؟

نمونه دیگر از تسلط مردانه بر شعر زنان، اشعار عالمتاج قائمقامی متخلص به ژاله است. مادر پژمان بختیاری، یکی از قدرتمندترین زنان شاعر ایرانی، قدرت وصف او از شرایط خودش و زنان و دختران ایرانی، بی‌نظیرند. او را اولین شاعر فمینیست ایرانی عصر مشروطیت خوانده‌اند. عالمتاج نه تنها از ازدواج اجباری‌اش که آن را ازدواج سیاسی خوانده، که از سر و شکل و خو و رفتار شوهر خود نیز، وصفی بی‌نظیر می‌کند. اما همین خانم پیش از مرگش همه اشعارش را سوزاند. اندک اشعاری از او در اختیار آقای پژمان بختیاری بود که به صورت دیوان کوچکی نشر یافت. اما متأسفانه آقای بختیاری هم گاه در اشعار این دفتر دستی برده است. بطور نمونه در شعری که عالمتاج در ذم شوهرش سروده و می‌گوید: "همبستر من طرفه شوهری است." که لابد چون همبستری، بی‌شرمی بوده، آقای بختیاری آن را تغییر داده و نوشته: "هم صحبت من طرفه شوهری است."

پرتو جان! محور اصلی اشعار و داستان‌های شما زن و مشکلات او است یا بقولی از منظرگاه فمینیسم آفریده شده‌اند. شما چگونه فمینیسم را تعریف می‌کنید؟ آیا شما خود را فمینیست می‌دانید؟

بله من خود را فمینیست میدانم؛ چون خواهان برابری زن و مرد در همه زمینه‌ها هستم و همواره با مکانیزم‌های سرکوب زنان در جامعه جنگیده‌ام. اما در تعریف فمینیسم باید بگویم تعریفی واحد، جامع و مانع، و چند جمله‌ای، از فمینیسم وجود ندارد. همیشه به شوخی گفته‌ام نهضت فمینیستی نه "مادر بنیان‌گذار"ی دارد؛ آن چنان که مکاتب مارکسیسم و روانکاوی "پدران بنیان‌گذار"ی چون مارکس و فروید داشتند، و نه از روش‌شناسی مشخصی برخوردار است. بهترین تعریف برای

فمینیسم این است که چون در جوامع پدرسالار مکانیزم‌های آشکار و پنهانی هست که به سرکوب زنان می‌انجامد، همه فمینیست‌ها می‌کوشند تا این مکانیزم‌هایی که جامعه بر آن استوار است و توسط آنها به حیات خود ادامه می‌دهد را بشناسند و بعد خود را در اجرای راه‌هایی که منجر به تغییر یا دگرگون کردن بنیادی مکانیزم‌های سرکوب می‌شود، ملزم بدانند. به همین دلیل مردان نیز می‌توانند فمینیست باشند. فمینیسم به خلاف ایدئولوژی‌هایی چون مارکسیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم، کاپیتالیسم، ای‌تی‌سیسم یا... که برای رسیدن به هدف، یک راه مشخص دارند، دارای راه واحدی نیست، در عین حال می‌تواند همه آن‌ها را هم در خود داشته باشد. زیرا فمینیست‌ها و طرفداران آن‌ها از اندیشه‌های فلسفی، سیاسی و حتی مذهبی متفاوتی سود برده و برای رسیدن به اهداف خود، الگوهای مختلف روش‌شناسی و مفهومی سایر رشته‌ها را نیز وام گرفته‌اند.

باید تأکید کنم رژیم اسلامی ایران نیز بر اساس مکانیزم‌هایی عمل می‌کند که توسط آن‌ها زنان را سرکوب کرده و به حیات خود ادامه می‌دهد؛ و چون من خواهان آزادی و برابری میان زن و مرد و رفع هرگونه قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان هستم، می‌کوشم از راه فعالیت‌های گوناگون، بویژه شعر و نویسندگی، به برهم زدن و تغییر این مکانیزم‌ها کمک کنم. اما اگر فمینیسم را روی دیگر شوینیسم بدانید یا آن را به معنای ضدیت با مرد، اعمال خشونت و سلطه‌گری بگیرید، خیر، من فمینیست نیستم.

در مورد نقد کمی صحبت کنیم؛ شما یکی از معتبرترین و با شهامت‌ترین منتقدین آثار داستانی، سینما و تئاتر ایرانی هستید. نقدهای شما در کتاب "هنر و آگاهی"، از آثار بسیار آموزنده معاصر در زمینه نقد نویسی است. نقد شما در بارهٔ رمان *سوره الغراب* اثر محمود مسعودی، نیز در سال ۱۹۹۴ از طرف هیأت داوران نشر باران، بهترین نقد سال شناخته شد. اخیراً هم نقدهایی جنجالی و پر خواننده، با نقطه نظرهای متفاوتی در بارهٔ فیلم سینمایی "جدائی نادر از سیمین" و همچنین سریال شهرزاد نوشتید. با توجه به این که نقد، نوعی روشنگری و سنجش هنری است، می‌توانید بگویید برخورد هنرمندانی که با نقدهای خیلی صریح شما روبه رو شده‌اند چه بوده؟

طبیعی است هر هنرمندی که اثری می‌آفریند و آن را با مخاطبینش شریک می‌شود، مایل است خوانندگان و بینندگان و شنوندگانِ اثرش، از آن کار خوش شان بی‌آید. یا اگر آن اثر نقد می‌شود، نقدی در جهت تأیید و تعریف آن اثر باشد. اما بنظر من کسی که تصمیم گرفته اثرش را با دیگران سهیم شود باید انتظار برخورد و قضاوت -مثبت و منفی- در باره کارش را هم داشته باشد. اما اکثراً این اتفاق نمی‌افتد، یا لاقلاً من چنین قدرت‌پذیری از جانب برخی هنرمندان که کارشان را نقد کرده‌ام، ندیدم. ببینید! برای من اثر هنری وجودی مستقل، فارغ از خالق اثر است. برایم مهم نیست چه کسی آن را خلق کرده، دوست یا دشمن. همواره سعی کرده‌ام خودِ اثر را، بویژه بر اساس ادعاهای درونیِ اثر، نقد کنم. ضعف یا قدرت کاری را با دلیل نشان دهم و خوشحالم که زنده یاد احمد شاملو به من لقب "منتقد با انصاف" داده بود. متأسفانه در میان بعضی هنرمندان ایرانی، نقد نویسی، مثبت یا منفی، در اکثر موارد، بر اساس روابط دوستی یا دشمنی میان منتقد و صاحب اثر بوده. شواهدی هم دارم که ذکر کردنش به درازا می‌کشد. خوشبختانه من هرگز وارد این مبادلات نشدم. در بسیاری موارد اصلن خالق اثر را نمی‌شناختم. به همین دلیل، در مواردی که کار برخی از بزرگان سینمایی یا تئاتری یا ادبی کشورمان را غلط دیده‌ام و آنها را ذکر کرده‌ام، با من چپ افتادند. پس از انتشار نقد "جُبه خانۀ گلشیری" کسی چون گلشیری مرا به "خواهنده عربده‌های جنسی و سیاسی"، متهم کرد؛ یعنی سعی کرده‌اند در من رعب و ترس ایجاد کنند و انتقام بگیرند. اما من هرگز مرعوب ذهنیت نازلِ این افراد نشده و هنوز، اثر هنری را در ذات خودش و جدا از خالق اثر، نقد می‌کنم.

از نوشتن نقدتان در باره رمان سووشون بگوئید. مثل این که آن اولین نقدی است که شما نوشته‌اید.

نقد رمان سووشون، اولین نقدی بود که در زندگی ادبی‌ام نوشتم و تصادفاً، اولین نقد کتاب سووشون هم بود. اواخر سال ۱۳۴۸ بود که این کتاب منتشر شد. آن را خریده بودم و می‌خواستم سر فرصت بخوانمش. شبی کنار پسرمن نشسته بودم تا خوابش ببرد. سووشون را دست گرفتم تا نگاهی به آن بیندازم. نگاه انداختن به کتاب همان و تا سپیده سحری بیدار نشستن و کتاب را به پایان بردن همان. چندی بعد نقد کوتاهی در باره سووشون نوشتم به نام "تجلیل نوعی شهادت" که در مجله

“فردوسی” منتشر شد. یکی از نکاتی که خیلی به دل خانم دانشور نشست بود این نوشته بود که: “بیست سال زندگی مشترک با جلال آل احمد و آشنایی نزدیک با نثر و سبک نوشتن او که بر کار بسیاری از نویسندگان اثر گذاشته بود، کوچکترین تأثیری بر نثر و زبان رمان سووشون نداشت.”

شما در میان کارهاتان، مجموعه داستان، نمایشنامه و روایت هم دارید که همگی بر محور “زن” می‌گردد. سئوالی دارم: در ادبیات داستانی ما زنانی هستند که ماندگار شده‌اند؛ زن اثیری صادق هدایت، زری سووشون، بلقیس کلیدر، آسیه شهرنوش پارسی پور... و حالا “مانا”ی پرتو نوری علا، که در عین مجموع بودن همه آنها، از ویژگی‌های یگانه‌ای نیز برخوردار است. به راستی مانا کیست؟ مادر/ زمین، دختر/ زمین، زن ایرانی یا خودِ پرتو نوری علا؟

ممنون که “مانا”ی مرا در کنار زنان بزرگ ادبیات معاصر قرار داده‌ای. شخصیتی هایی که نام بردی از جمله زنان ماندگار ادبیات ما هستند، بویژه بلقیس کلیدر که به راستی جلوه‌های گوناگون زن ایرانی را در خود دارد. در دوره‌ای که با چند تن از دوستانم دوره کتابخوانی داشتیم، و کتاب‌های قدیمی مثل اوستا، یشته‌ها، رامین و ادبیات اساطیری ایرانی، می‌خواندیم، “مانا” در من خلق شد؛ ابتدا بصورت یک زن ازلی ابدی، یا همانطور که گفתי زن/ زمین. می‌خواستم زنی را به تصویر بکشم که در برابر سختی‌ها، می‌ایستد، در برابر تهمت، جا نمی‌زند، مرعوب درشتی مردان نمی‌شود و از خود دفاع می‌کند، و اجازه نمی‌دهد تا مردانش ضعف‌های خود را به پای او بنویسند. شاید این لایه مدرن زن امروزی در این روایت باشد. اما از آنجا که قالب کلی این روایت، جنبه‌ای اساطیری دارد، مانا همان زن ازلی و ابدی عاشق است. عشقی که “نه به جنگ” می‌خواهد و “نه به دریوزگی”، زنی که از خشونت می‌پرهیزد و تا آخرین لحظه دست به اسلحه نمی‌برد. نقد کوتاه و تفسیر بسیار زیبایی از آقای امید فلاح نویسنده زبردست معاصر، در باره این روایت منتشر شده است.

پرتو جان! در پایان این گفتگو اجازه دهید پرسم آیا اخیراً کاری منتشر کرده، یا در حال انتشار هستید؟

چندی پیش، دست‌نوشتهٔ خاطرات مادرم را که چهل سالی از نوشته شدنش می‌گذشت، ادیت و با پانوشته‌های مفصل چاپ و منتشر کردم، به نام “خاطرات اقدس منوچهری - نوری‌علا”

شایع است کتابی نیز به نام “کتاب شادی” حاوی بیش از ۴۵۰ لطیفه و جوک و مقدمه و مؤخره، با اسم مستعار بلقیس خاتون مازندرانی! منتشر کرده‌اید. چرا با اسم مستعار؟

راستش قصد پنهان‌کاری نداشتیم. (می‌خندد). قبلن هم داستان‌هایم را با نام درخشنده حقدوست (بلقیس)، البته به قصد زورآزمایی ادبی، منتشر کرده بودم. اما بلقیس نام مستعار نیست. پدرم نام مادرش بلقیس را بر من گذاشت و مادرم نام پرتو را، و هر دو اسم در شناسنامه من هست. انتخاب نام “بلقیس” را برای محتوای “کتاب شادی”، مناسب‌تر دیدم. فقط همین.

پرتو جان! از وقتی که گذاشتید و به پرسش‌هایم پاسخ دادید ممنونم.

من هم از شما متشکرم.

گفتگوی فوق، ترکیبی از یک گفتگوی ویدیویی برای پخش در برنامه “آفرینشگران و دانشمندان” در تلویزیون “ایران فردا”، در سال ۲۰۱۳ و یک مصاحبه رادیویی برای پخش در برنامه “فراسوی خیال” در “رادیو شادی” است که در سال ۲۰۱۷ با پرتو نوری‌علا انجام داده‌ام. در حین پیاده کردن گفتگوها برخی پرسش‌ها و پاسخ‌های جدید نیز به آن‌ها اضافه شد. متن فوق روایت کوتاه شدهٔ مصاحبه است.

هنگامه عباسی سیرچی / لس آنجلس ۲۰۱۷/۱۰/۳

*هنگامه عباسی سیرچی عکاس، روزنامه نگار و مجری و مصاحبه‌گر برنامه “دانشمندان و آفرینشگران” در تلویزیون “ایران فردا”، و برنامه رادیویی “فراسوی خیال”، در “رادیو شادی” است. هنگامه چهار سال تهیه کننده و مجری برنامه “فارسی شو” در ایستگاه رادیویی kpcradio.com در پیرز کالج - Pierce College

Woodland Hills در لس آنجلس بود که هر ساله به عنوان بهترین شوی رادیویی، برنده اول هیأت داوران دانشکده شد. دوپست مصاحبه و گزارش، ماحصل سال‌های کاری اوست. هنگامه عباسی سیرچی در سال ۲۰۱۶ با انتشار مقاله‌ای به زبان انگلیسی در زمینه نویسندگی در نشریه Bull magazine جایزه اول مسابقه نویسندگی در بین دانشجویان کالج‌های سراسر کالیفرنیا را نصیب خود کرد.

سینمای ایران

گفتگوی سیاووش خرمگاه با پرتو نوری علا

سیاووش خرمگاه: آیا سینمای ایران در حال حاضر سینمایی موفق است؟ موقعیت زنان در این سینما چیست؟ مسئله‌ی فمینیسم در سینمای ایران چه جایگاهی دارد؟ این‌ها از جمله سوالاتی است که در گفتگوی خط صلح با پرتو نوری علا، پژوهشگر، شاعر و منتقد ادبی مطرح شده است تا نظرات ایشان را جویا شویم. خانم نوری علا که سابقه‌ی بازیگری پیش از انقلاب در فیلم "آرامش در حضور دیگران" ساخته‌ی ناصر تقوایی را نیز در کارنامه‌ی خود دارد، سال‌هاست که در خارج از ایران زندگی می‌کند.

تاریخ سینما در ایران نشان می‌دهد که مسیر سختی طی شده تا حرفه‌ی هنرپیشگی زنان در جامعه‌ی ما جا بیفتد. اما به نظر شما مهم‌ترین چالش یا چالش‌هایی که زنان این عرصه در آغاز راه با آن روبه‌رو بوده و جنگیدند چه بوده است؟

پرتو نوری علا: بزرگ‌ترین چالش، وجود یک فرهنگ سنتی - مذهبی است، فرهنگی که در گذشته هم تا حدودی پنهان، در بطن جامعه بود و امروز آشکار شده است. اما تفاوت در این است که در گذشته، در برابر تعصبات مذهبی و سنتی

که در میان اکثر مردان یا مردم جامعه وجود داشت و بزرگترین مانع حضور زنان در عرصه سینما میشد، دولت و قانون، می‌ایستاد و از زنان هنرمند حمایت می‌کرد، اما رژیم فعلی که قانون و فرهنگش بر اساس تبعیض و ضدیت با زن است، خودش مروج فرهنگ مذهبی و سنتی ضد زن است. استثناء در این است که در حکومت فعلی، حجابی که به شکل اجباری بر سر زنان رفت، و محدودیت‌های تحمیلی میان زن و مرد، باعث شد که خانواده‌ها آسان‌تر به دخترها و زنان اجازه ورود به عرصه سینما و تئاتر بدهند. یعنی به خیال خودشان این عرصه، عرصه مطمئن‌تر و پاک‌تری شد؛ البته این سخن به معنای قائل شدن اعتبار برای حجاب نیست. منظورم فقط توهمی است که پیش آمده.

با در نظر گرفتن موقعیت سینمای ایران در جهان، چقدر این سینما را می‌توان سینمایی موفق نامید؟

موفقیت، یا بهتر است بگوئیم "شهرت" امروز سینمای ایران در جهان، صرفاً مدیون ارزش‌های هنری آن نیست؛ سینماگر ایرانی تا وقتی که نتواند از لابیرنت‌های دولتی و حکومتی عبور کند، فیلمش به فستیوال‌های جهانی نخواهد رسید. در رژیم گذشته سینمای ایران، با وجود همه زد و بندهای سیاسی، در حال حرکت به سوی سینمای جهانی و یک سینمای حرفه‌ای بود که انقلاب شد و متأسفانه تمام امور سینمایی به دست کسانی افتاد که هیچ‌گونه سواد سینمایی نداشتند و از صفر شروع کردند. هرچند به تدریج برخی از همین افراد، مثل آقای مخملباف، با استعدادی که داشت توانست خودش را بالا بکشد. وقتی در دانشگاه‌ها بسته شد، آقای مخملباف به تنهایی در سالن سینمای دانشکده هنرهای زیبا نشست و تمام فیلم‌های تاریخ سینمای جهان را نگاه کرد و چیز یاد گرفت. و تا وقتی مغضوب حکومت نشده بود، به عرصه سینمای جهان راه یافت. امروز هم وضع به همین منوال است. مثلن آقای فرهادی، هم چنان که در مصاحبه‌هایش گفته از حمایت مالی دولتی برخوردار است و باید خط "قرمزها" را رعایت کند و فیلم "سیاسی" نسازد. و من اضافه می‌کنم که ایشان زیرکانه از حقوق زنان هم چشم می‌پوشد و دل رژیم را بیشتر به دست می‌آورد. به همین دلیل فیلمش اجازه خروج از ایران می‌گیرد و با هزار زد و بند به فستیوال‌های جهانی راه پیدا می‌کند. این دلیل موفقیت هنری ایشان نیست. فرهادی انسان باهوشی است، خواهان دانستن و

شناخت سینماست. به همین دلیل فیلم‌های فرهادی علی‌رغم چشم‌گیر بودن فاقد یک سری عناصر اصلی و حیاتی است که بویژه مربوط به زنان می‌شود. البته این دیدگاه جمهوری اسلامی است که حقوق و مطالبات زنان را امری علیه "امنیت کشور" تلقی کرده و آن را "سیاسی" می‌خواند و مطرح شدن‌شان در سینما داغ و درفش دارد.

از موفقیت یا شهرت‌های جهانی سینمای ایران که با هزار زد و بند به دست می‌آید، بگذریم، به عقیده من، علی‌رغم تمام کمبودها و مشکلاتی که برای سینماگران مستقل وجود دارد، سینمای ایران را بطور محدود، سینمای موفق می‌دانم. ما سینماگران قابل داریم که بسیاری از آن‌ها ممنوع‌الکار هستند یا فیلم‌هایشان از همان جشنواره‌های داخلی بیرون کشیده می‌شود، برخی از آن‌ها در حال حاضر در زندان هستند. در مجموع سینمای ایران، با تمام فراز و نشیب‌ها، با وجود خروارها فیلم مبتذل، در حدی که توانسته رشد چشم‌گیر داشته است.

حتی با توجه به مسئله‌ی موقعیت زنان از جمله مسئله‌ی حجاب و خلق فضاهای به دور از رئالیسم خصوصاً در روابط زوجین یا خانواده‌ها که در فیلم‌ها اعمال می‌شود، سینمای ایران را موفق می‌دانید؟

تنها مسئله حجاب نیست. دیگر همه‌مان می‌دانیم که مضحک‌ترین چیز این است که زنی با شوهرش در اتاق خواب حجاب داشته باشد، اما فرض کنید در یک قرار تلویحی، این حجاب را نبینیم، آیا بقیه مسائل مربوط به حقوق زنان در این فیلم‌ها مطرح می‌شود؟ خیر. معضل اصلی این جاست. همان‌طور که خدمتتان عرض کردم سینمای ایران در بسیاری از مسائل، بویژه مسائل مربوط به حقوق زنان، نقص‌های جدی اصلی و حیاتی دارد و به همین دلیل در مجموع نمی‌توانیم بگوییم که فیلم‌های کاملی هستند. مثلاً در فیلم خوش ساخت "جدایی نادر از سیمین"، علی‌رغم این‌که داستان با خواسته جدایی سیمین شروع می‌شود، و در طول فیلم هم او موفق به انجام کاری نمی‌شود، ولی ما هرگز نمی‌بینیم که کارگردان به مطالبات سیمین، مثل حق طلاق، حضانت طفلش یا حتی حق خروجش از کشور بپردازد. یعنی تمام موضوعاتی که فیلم بر اساسش شکل گرفته، در عوض یک سری اکشن‌های چشم‌گیر جایش را گرفته است. بنابراین یک جای این فیلم می‌لنگد. اما به هر حال رشد سینمای ایران را - که به طور کلی به آگاهی مردم ایران و

سینماگران مربوط می‌شود، نمی‌توان انکار کرد. به همین خاطر من باور دارم اگر کمی از خفقان و بگیر و ببند کاسته شود، آثار خوب سینمایی عرضه خواهد شد. مثلاً آقای بیضایی را در نظر بگیرید تا وقتی در ایران بود با تمام فشارها و سختی‌هایی که دولت برایش ایجاد می‌کرد، فیلم‌های ارزشمندی ساخت. فیلم "سگ کشی" یا فیلم "مسافران" از این دست است. فیلم "مسافران" مصداق آشکار ردّ همه چیزهایی است که حکومت می‌خواهد بگوید این واقعیت است. نه، واقعیت چیزی نیست که به ما تحمیل می‌شود.

اساساً به نظر شما مسئله‌ی فمینیسم در سینمای ایران چه جایگاهی دارد؟ آیا عملکرد کارگردانان یا فیلم‌نامه‌نویسان را، خصوصاً زنانی که به نوعی داعیه‌دار این جریان هستند، مثبت ارزیابی می‌کنید؟

عُمال حکومت ایران بی آن که معنای فمینیسم را بدانند از آن هم‌چون غولی می‌ترسند. فمینیسم بطور ساده به کلیه جنبش‌هایی اطلاق می‌شود که در پی گرفتن حقوق حقّه زنان، برابر با مردان است. همه مکانیزم‌ها و کسانی که قوانین رژیم‌ها و فرهنگ‌های مردسالار، مذهبی، سرکوب‌گر یا تبعیض‌گزار را به چالش می‌گیرند فمینیست خوانده می‌شوند. به همین دلیل مردها هم می‌توانند فمینیست باشند. رژیم اسلامی ایران اساساً نسبت به نگرشی که برای تساوی زن و مرد اقدام کند، حساس است و از آن می‌ترسد، و در برابر هر حرکتی، یا هر فیلمی که بخواهد وارد این قلمرو شود - یعنی این که مطالبات زنان را مطرح کند، شدیداً می‌ایستد. اما به هر حال زنانی مثل ته‌مینه میلانی هستند که هرچند دست و پا شکسته، کوشیده‌اند مسائل، کمبودها و محرومیت‌های زن ایرانی را در فیلم‌های خود نشان دهند؛ یا رخشان بنی‌اعتماد و پوران درخشنده. البته "روسری آبی" بنی‌اعتماد را من دور از منظور و مفهوم فمینیسم می‌دانم. پوران درخشنده با فیلم "هیس دختران فریاد نمی‌زنند"، جرأت کرد و وارد یکی از حساس‌ترین قلمروهای مربوط به زنان یعنی تجاوز و تعرض جنسی به زن شد. این مسئله از نظر من تحسین برانگیز است. موضوعی که متأسفانه فرهنگی در "فروشنده" به آسانی از آن گذشت.

فکر می‌کنم امروزه زنان و مردانی که می‌دانند زن و مرد به طور طبیعی با هم برابرند، سعی می‌کنند این مسائل را با همه سختی‌هایش در آثار خود نشان دهند. در حالی که کسی مثل فرهنگی که امکانات زیادی در اختیار دارد، بسیار مودپانه

همان سیاست‌های رژیم اسلامی را دنبال می‌کند، مثلن در فیلم "درباره‌الی" دختری که نامزد یا دوست پسر دارد، جرات کرده، برای دیدن پسری، همسفر گروهی شود و به شمال برود. مطابق معیارهای رژیم اسلامی و آقای فرهادی، دختری که دوست پسر دارد، به دیدار پسر دیگری می‌رود، پس سنت شکنی کرده و مستحق تنبیه است. جالب توجه است، حالا که دوست پسر یا نامزد دختر یک لومپن متعصب انتقامجو نیست و فردی مذهبی و آرام است و زن را نمی‌کشد، دختر در دریا غرق می‌شود و میمیرد. چرا؟ جواب در فیلم نیست. در سر آقای فرهادی است! یعنی اگر زن به دست نامزدش که مردی مذهبی است کشته نشد، به دست آقای فرهادی طبیعت از او انتقام گرفت. این جاست که می‌بینیم، چه راحت افرادی چون فرهادی، به کمک دولت، فیلم می‌سازند و در حقیقت با ترویج ذهنیت مذهبی و سنتی مانع ترویج فمینیسم می‌شوند.

گفته می‌شود در سال‌های اخیر مهاجرت بازیگران زن ایرانی در مقایسه به یکی دو دهه قبل تر و هم‌چنین مردان افزایش یافته. با توجه به این‌که وضعیت سانسور و موقعیت زنان در سینما در این چند دهه تغییر چندانی نکرده، دلیل افزایش این مهاجرت‌ها را چه می‌دانید؟

در این زمینه من تحقیقی نکردم اما فکر می‌کنم در درجه اول این مسئله‌ای کلی و خارج از سینماست. یعنی از همان زمانی که انقلاب رخ داد تا امروز، بیشترین فشار بر روی زنان، در همه زمینه‌ها مثل ورزش، تحصیل، پوشش، معاشرت، کار و هنر بوده است. مشکلات حقوقی و قانونی و مالی را هم به آنها اضافه کنید، طبیعی است تقاضای مهاجرت زنان هنرمند به خارج از کشور افزایش پیدا کند.

با جمع‌بندی شما از موقعیت زنان در سینمای ایران و سیاست‌گذاری‌هایی که برای ایجاد این موقعیت تبیین شده یا در مقابل هر اصلاحی مقاومت می‌کند، آیا می‌توان امید داشت بدون تغییر موقعیت زنان در سینمای ایران، این سینما را روزی سینمایی حرفه‌ای ببینیم؟

در سینما هم مثل تمام زمینه‌های هنری و فرهنگی تا زمانی که زن و مرد با هم برابر نباشند، در آن زمینه رشد صورت نمی‌گیرد. در سینمایی که این همه ممنوعیت وجود دارد و زن و مرد جرات نکنند سر انگشت‌شان حتی به لباس طرف

مقابل بگیرد اثر هنری کامل نخواهیم داشت. البته موقع سیلی زدن ممنوعیت تماس رفع میشود! در زندگی واقعی هیچ کس شبیه این شخصیت‌ها نیست. اما با توجه به آگاهی و اطلاعاتی که امروزه هنرمندان ما بطور عموم و سینماگران غیرتجاری ما بطور اخص دارند، من به آینده سینمای ایران خوشبین هستم. من اکثر فیلم‌های ایرانی را تماشا کرده‌ام؛ در بسیاری از فیلم‌های غیردولتی و غیرتجاری، کارگردان و هنرپیشگان با وجود همه تضییقات تلاش می‌کنند تا هویت انسانی را حفظ کنند. من به آنها احترام می‌گذارم.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

برگرفته از ماهنامه خط صلح، فروردین ۱۳۹۶ / ۲۰۱۷

<https://www.peace-mark.org/79-15>

"نقد، نوعی آفرینش هنری است"

مصاحبه شاهرخ رئیسی با پرتو نوری علا

پرتو نوری علا، شاعر، منتقد و نویسنده معاصر، در این مصاحبه به سؤالاتی در زمینه نقد، تفکر چپ، چگونگی دیدگاه پدرسالار در هنر، فمینیسم، کمپین یک میلیون امضاء، ادبیات مهاجرت، حمایت از دانشجویان زندانی، تاریخچه قانون نویسندگان ایران، و آخرین اعلامیه قانون پاسخ می گوید. ش. ر.

شاهرخ رئیسی: سلام به شما خانم نوری علا، متشکرم که دعوت من را برای این مصاحبه قبول کردید. اجازه بدید سؤالاتم را با کارهای خودتان آغاز کنم. کارنامه فکری و هنری شما در چند دهه گذشته با دو گستره ی نقد (نقد ادبی، تئاتر و سینما) و کار هنری (بازیگری و آفرینش شعر و داستان و نمایشنامه) پیوند خورده است، فکر می کنم خوانندگان آثارتان، مثل خود من، دوست دارند بدانند که شما ابتدا کدام یک را شروع کردید؟

با سلام و تشکر از شما آقای رئیسی عزیز. اولین رمانی که خواندم "بوف کور" صادق هدایت بود. در نه سالگی. تأثیر مثبت و منفی ای که این رمان بر من گذاشت سال های سال با من بود. پس از آن داستانکی نوشتم و برادرم اسماعیل (پیام) که

خودش هم نوجوان بود، کلی تشویقم کرد. اما از سیزده چهارده سالگی به عالم شعر و شاعری، البته شعر کلاسیک نزدیک شدم. روز تولد شانزده سالگی‌ام، برادرم کتاب "چشم‌ها و دست‌ها"ی نادر نادرپور را به من هدیه کرد و این خود مقدمه‌آشنایی من با شعر نو بود. بعداً اشعار سایر شعرا را شناختم. شعرهای احمد رضا احمدی را بیشتر از همه دوست داشتم و اولین شعرهایی که به سبک نو گفتم تحت تأثیر اشعار او بود.

از نوجوانی، از هر کتابی که می‌خواندم، یا حتی فیلمی که می‌دیدم، سعی می‌کردم خلاصه‌ای از موضوع اثر و این که چرا از آن کار خوشم آمده یا نه را بنویسم. شاید همین به من کمک کرد تا در زمینه نقد هم دست به آزمایش بزنم. از اواخر سال‌های دهه ۴۰، شعرها و نخستین داستانم به نام "در صفحه حوادث" و سپس نخستین نقدم که در باره کتاب "سووشون" خانم سیمین دانشور بود، در مجله فردوسی، به سردبیری آقای عباس پهلوان چاپ شد.

نخستین شعرخوانی‌ام در "شب‌های شعر خورشید"، به مدیریت احمد شاملو در سال ۱۳۴۷ بود و همان ایام در چند تئاتر بازی کردم که همه کارها یا در حین تمرین یا در شب اول نمایش از طرف ساواک توقیف شد. سال دوم دانشگاه بودم که به خواسته ناصر تقوایی در اولین کار سینمایی‌اش "آرامش در حضور دیگران" بازی کردم. نمایش این فیلم در ایران توقیف شد و بعد از این که در فستیوال ونیز ۱۹۷۲ به عنوان بهترین فیلم، برگزیده شد، برای مدت کوتاهی نیز در ایران به نمایش درآمد.

اولین مجموعه اشعارم به نام "سهمی از سالها" در سال ۱۳۵۱ به چاپ رسید، اما نشر آن توقیف شد تا ۶ سال بعد، در روزهای انقلاب توسط انتشارات ققنوس منتشر شد. دومین مجموعه شعرم "از چشم باد" در رژیم اسلامی اجازه انتشار نگرفت. پیش از آن که ایران را ترک کنم به خواسته کسانی که در صدد تهیه ویژه نامه‌ای برای آقای مسعود کیمیایی بودند، نقد مفصلی در باره چگونگی "نقش زن در فیلم‌های مسعود کیمیایی" نوشتم. متأسفانه نقد به مذاق جناب کیمیایی خوش نیامده بود و اجازه انتشار آن را نداد و ویژه نامه بدون نقد من منتشر شد. در همان ایام داستان "جبه خانه" اثر هوشنگ گلشیری را نقد کردم که در جلد پنجم جنگ چراغ منتشر شد. اما چون خیلی‌ها آن نقد را زبان حال خود یافتند، موجب رنجش

صاحب اثر شد. گلشیری زنده یاد، تا زمانی که زنده بود، بدون آن که ایرادی بر نقدم داشته باشد، شفاهی و کتبی، به خود من فحش داد. ۱

با توجه به این که نقد، ذهنیتی عقلایی بر اساس فاکت‌ها می‌طلبد و هنر، بویژه شعر، نه فقط بر اساس منطق استدلالی که با شهود و تخیل و بازی‌های زبانی هم سر و کار دارد، فعالیت‌های شما در این دو زمینه متفاوت چه تاثیری بر یکدیگر داشته‌اند؟

با نظر شما در مورد تفاوت میان خلق اثر هنری و نقد اثر هنری، موافقم. در نقد، هر قدر که احتیاج دارم تا حواسم را با واقع‌نگری، ذهنیتی استدلالی با شیوه تجزیه و تحلیلی و جزءنگر بر جهان اثر متمرکز کنم، در موقع شعر گفتن از آن ذهنیت استدلالی دور می‌شوم. شعرم را ذهن و نگاه و زبانی می‌آفریند نشأت گرفته از حس و عاطفه‌ای است که در زبان تصویر خود را پیدا می‌کند. در نقدهایم، هر قدر درک و دریافتم خودآگاه است، شعرم حاصل دریافت‌ها و ذهن و ضمیر ناخودآگاهم است. چیزی که شما از آن به نام "شهود" یاد کردید. لحن و زبان شعرم نیز از زبان نقد دور می‌شود. شاید ذکر این نکته برایتان جالب توجه باشد که وقتی اثری را نقد کرده‌ام تا مدتی شعر نگفتم. همیشه بین نوشتن نقد و شعر، فاصله‌ای افتاده، مدتی طول کشیده تا از فضای یکی وارد فضای دیگری شوم.

آیا شما نقد را در ردیف آفرینش شعر و داستان می‌دانید؟

بله کاملاً، نقد را نیز نوعی آفرینش هنری میدانم منتها سخت‌تر و از جنسی متفاوت. به وقت نقد کردن تمام اجزاء کارم محدود به گستره درون اثر است. متنی که مقابل من است جهانی است که خالقش دیگری است و من باید این جهان را کشف کنم. کاری هم به این که صاحب اثر کیست یا چه نیتی در خلق اثر داشته ندارم. بنابراین برای پرداختن به جهان درون اثر مجبورم دست به نوعی آفرینش بزنم، منتها محدود به همان متن. اما در نوشتن شعر و داستان، دستم باز است. انتخاب مضمون، شیوه پیاده کردن و نوع بیان در اختیار من است. تصاویر، در قالب کلمات، رام دست منند. آن چه را که نمی‌پسندم یا با کل کار جور نمی‌شود، عوض می‌کنم یا کنار می‌گذارم. خلاصه آن که متن شعر و داستانم را من می‌آفرینم. اما در نقد، شما با جهانی مواجه هستید که خالقش دیگری است. و شما نمی‌توانید

اجزاء این جهان را تغییر دهید. تجربه کاری به من نشان داده که نوشتن نقد در بسیاری از موارد مشکل‌تر از آفرینش شعر یا داستان است. به همین جهت هیچ وقت این گفته را صحیح ندانسته‌ام که "منتقدین ادبی کسانی هستند که نتوانسته اند شاعر یا داستان‌نویس شوند".

آیا برای نقد کردن معیارهای از پیش تعیین شده‌ای دارید؟

اگر هدف مشخصی در نقد اثری داشته باشم، برای رسیدن به آن هدف، معیارهای نقد را از پیش در نظر دارم. اما بطور کلی، خیر. با خود متن روبرو می‌شوم و در پی شناخت آن چیزی هستم که مؤلف در کارش ارائه کرده است. البته باید بگویم که همه، منتقد یا خواننده عادی، چه آگاه و چه ناآگاه، دارای سیستم فکری‌ای هستند که متر و معیارهای قضاوت را به آن‌ها می‌دهد. در زمینه نقد هنری نیز چنین است. راه و روش‌های گوناگونی که از دیرباز تا امروز توسط نویسندگان و منتقدین برای بررسی و نقد اثر هنری بکار برده شده، و امکان بوجود آمدن رهیافت‌های مختلف را فراهم کرده، بی‌شک از نظام فکری و ارزشی منتقد سرچشمه گرفته است. اما باید اضافه کنم هر قدر منتقد به چرایی و چگونگی ساخته شدن این معیارها در نظام فکری‌اش واقف‌تر و آگاه‌تر باشد، از جزم‌گرایی و سیاه و سفید کردن مطلق، دور می‌شود. من سعی می‌کنم با معیارهای قبلی که ممکن است تحمیلی از جانب سیستم فکری و ارزشی‌ام باشد، کاری را نقد نکنم. بلکه نقد من معطوف است به متن، به عنوان جهانی کامل که از خالقش جدا شده است. در مرحله دوم، بر اساس ادعاهای تلویحی نویسنده و درون اثر است که معیارهایی از خود را در نقد بکار می‌برم.

معیارهای زیبایی‌شناسی در نقد را از کجا می‌آورید؟

معمولاً آن‌ها را نیز از درون خود اثر بیرون می‌کشم. البته زیبایی‌شناسی نیز امری مطلق نیست. اصول زیبایی‌شناسی هر فرد از نظام باورها و اعتقاداتش، از میزان آگاهی و شناختش از انسان، جامعه و فرهنگ سرچشمه می‌گیرد. هنرمند نیز آگاه یا ناآگاه، نظام ارزشی و اصول زیبایی‌شناسی خود را در جای جای اثرش باقی می‌گذارد. مثلاً در اثری که به باور نویسنده، زن، فرودست مرد نشان داده شده است، منتقدی را که به برابری زن و مرد باور دارد، در مقابل سیستم ارزشی ارتجاعی

قرار می‌دهد. با این همه نمی‌توان گفت درست و غلط کردن ارزش‌ها، مقبولیت همگانی دارد. برای من معیارهای قضاوت و زیبایی شناختی‌ای که از باور به حرمت آدمی و برابری تمام انسان‌ها سرچشمه گرفته باشد مطلق‌اند و زمان و مکان و فرهنگ در آن تأثیری ندارد.

یک دسته از نقدهای شما، مثلن نقد رمان «سورۃ الغراب» اثر محمود مسعودی که برندهٔ بهترین نقد سال ۱۹۹۴، شد و نقد «جبهٔ خانه» اثر هوشنگ گلشیری که اتفاقاً هر دو در اینترنت منتشر شده‌اند (رجوع به سایت اثر)، نشان می‌دهند توجه اصلی شما در بررسی اثر به خود متن است و عناصر سازنده آن بسان واقعیتی مستقل و درخود. دسته دیگر از نقدهایتان متأثر از نقد فمینیستی هستند. مثلن «نقد زن در سینمای مسعود کیمیایی» یا نقد تاتر «معرکه در معرکه» از داوود میرباقری (رجوع به سایت اثر). در این دسته از نقدها بیشتر به سراغ زمینه اجتماعی هنر یا نیت مؤلف رفته‌اید و برای پیشبرد اهداف فمینیستی و نشان دادن دیدگاه‌های مردسالارانه در کار هنرمندان به اصطلاح «پیشرو». اصلن با خواندن این نقدهای فمینیستی احساس می‌کنم مسئله اصلی اثر هنری نیست بلکه فیلم‌های کیمیایی و تاتر میرباقری بهانه‌ی نقد دیدگاه‌های ارتجاعی و مردسالارانهٔ نهفته در پس آن‌ها شده‌اند. تا چه اندازه پایبند به آرمان‌های فمینیستی هستید که به‌خاطر آن حاضرید اصول زیبایی شناسانه‌ی خودتان را (تاکید اصلی بر خود متن و بررسی ساز و کار عناصرش) در حاشیه قرار دهید؟

اغلب پس از خواندن یا دیدن اثری، ضرورت نقد کار را حس کرده‌ام و مشتاق شدم که در باره‌اش بنویسم. و همانطور که گفتم برای نقد کردن هم پیشاپیش چارچوب ویژه‌ای را انتخاب نمی‌کنم. به نظر من اجزاء و عناصر یا آن چه ساختار اثر را شکل می‌دهد، معیارهای نقد را می‌سازند. من آن اجزاء و عناصر را بطور دقیق می‌بینم. آنها را کنار هم می‌گذارم. جاهای خالی را با ادعای - خودآگاه یا ناخودآگاه - و تلویحی نویسنده، بازهم در خود اثر، پُر می‌کنم. اگر هنوز جایی خالی است، به وقایع و حوادث و شخصیت‌های بیرون از اثر روی می‌آورم تا کمبودها را بشناسم.

در یک کلام متن برای من همه چیز است. دنیایی است که هنرمند آفریده و من قرار است در آن زندگی کنم. در برخی از این دنیاها جا می‌افتم، نرم و راحت و سبکبال، تا آخرش می‌روم، حتی می‌دوم. بی‌هیچ سنگ و کلوخی بر سر راهم. نه این که محتوای این دنیا، خوشایند و راحت باشد، نه، ممکن است بسیار تلخ و دردناک هم باشد، اما شناساندن و القاء این جهان و شخصیت‌هایش از طریق توصیفات دقیق، فضا سازی روشن، کلمات غنی و گویا، شخصیت سازی مطابق با منطق درون اثر، جدول ترجیحات روایی، بدعت‌ها و نوآوری‌ها در کار دیدن و نوشتن، روشن و راحت در دل و ذهن و ضمیرم می‌نشیند و کل کار مثل معماری یک معمار چیره دست، هنرمندانه و حظ برانگیز می‌شود. اما به عکس، در برخی آثار یا زندگی در دنیاها دیگر، مرتب توی دست‌انداز می‌افتم. نه این که هنرمند به عمد بخواهد با انداختن خواننده به چاله، چشم او را بگشاید، نه، در چاله می‌افتم چون خالق این دنیا، یا آن چاله چوله‌ها را ندیده یا قادر به پُر کردن و مرمت‌شان نبوده. فضا سازی درست نیست، شخصیت‌ها کلیشه‌ای و با سمه‌ای‌اند، زبان، با مصرف لغات یا تصاویر مستعمل و تکراری، شلخته و خسته کننده است. توصیفات، بی‌سر و ته‌اند از پُرگویی، یا به عکس کم‌گوئی. ادعاهای نویسنده نامفهوم و بی‌دلیل‌اند. در چاله می‌افتم و چشمت باز که نمی‌شود هیچ، بینایی‌ات را هم از دست میدهم. اگر ضرورتی به نوشتن نباشد اغلب از نیمه راه این ویرانه‌ها برمی‌گردم.

این که چرا و چگونه دنیایی را آبادان و دیگری را ویرانه می‌بینم به خود متن، برمی‌گردد؛ دلایلم را آشکار و شفاف، با ذکر شماره صفحه می‌دهم تا صاحب اثر یا مفتشان و چماق داران ادبی نتوانند تقدم را مغرضانه بخوانند. دو نقدی که به عنوان نمونه ذکر کردید، مُثُل تمام آن چیزی است که گفتم.

در مورد آن دسته از نقدهایم که شما آنها را فمینیستی خواندید نیز از پیش قصد و هدفی در نقد اثر نداشته‌ام. البته در مورد "بررسی نقش زن در فیلم‌های کیمیاپی" اصلاً هدف، بررسی نقش زن بوده، اما در مورد نمایشنامه "معرکه در معرکه" چگونگی طرح محتوا و نگاه و پرداخت مؤلف به شخصیت‌ها و آفرینش کل نمایشنامه مرا وادار می‌کرد تا به نقش زن - که در اصل ستون فقرات نمایشنامه بود- بیشتر توجه کنم. یعنی صرفاً برای بررسی نقش زن نیست که به سراغ اثری می‌روم، دنیای درونی اثر است که مرا به سمت نقد فمینیستی می‌کشاند. در نقدهای فمینیستی نه تنها اصول زیبایی شناسانه‌ی خود را انکار یا کنار نمی‌گذارم، که دقیقاً

اصولی که از شناخت فرهنگ پدرسالار و باور به اصالت زن، ساخته و بارور شده‌اند را در تجزیه و تحلیل چگونگی نگاه مؤلف به نقش زن به کار می‌برم. طبیعی است چگونگی شناخت فرهنگ و جامعه پدرسالار، معیارهایی به من داده است که مطابق آنها می‌گویم نقش زن مثلاً در نمونه‌هایی که ذکر کردید تا چه حد غلط است و از کدام ذهنیت سنتی می‌آید. در نقد "نقش زن..." و "تاثیر" "معرکه در معرکه" که نام بردید به روشنی توضیح دادم که از پسِ ظواهر سرگرم کننده آن آثار، نگاه و اندیشه‌ای غلط و معیوب نسبت به زن دیده می‌شود که بر روابطی پدرسالار و سرکوبگر، تأکید دارد.

در بررسی چگونگی نگاه مؤلف به زن، همواره این نکته را تذکر داده‌ام که جدا سازی نقش زن از سایر اجزاء اثر، یک تفکیک انتزاعی و مجرد است. چرا که قرار است اثر هنری، همانند جهان واقعی، کلِ درهم پیچیده و ارگانیکی باشد که اجزاء و عناصرش جدا ناشدنی باشند. منتقد می‌تواند بطور انتزاعی در نقد اثری دست به تفکیک عناصر آن بزند اما در نهایت غلط بودن بخشی در کل، به معنای غلط بودن تمام اثر است. کسی نمی‌تواند کارگردان، نویسنده، شاعر و هنرمند آگاهی باشد، ادعا کند خود را از قید کلیشه‌ها و روابط سنتی و پدرسالار رها کرده، اما در مورد نقش زن، نگاه سنتی داشته باشد. چرا که در یک اثر، زن و مردش، یعنی همه شخصیت‌ها بر هم تأثیر می‌گذارند و از یکدیگر متأثر می‌شوند، اگر یکی غلط است و دیگری واکنش مناسب ندارد پس آن یکی هم غلط است. مگر این که هدف حقنه کردن یک تفکر غلط باشد.

آیا شما خود را فمینیست می‌دانید؟

بله. من خود را فمینیست می‌دانم چون خواهان آزادی و برابری میان زن و مرد و رفع هرگونه قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان هستم. خود را فمینیست میدانم چون معتقدم نظام پدرسالار بر اساس مکانیزم‌هایی عمل می‌کند که توسط آن‌ها زنان را سرکوب کرده و به حیات خود ادامه می‌دهد. خود را فمینیست می‌دانم چون خواهان برهم زدن و تغییر این مکانیزم‌ها هستم. اما اگر فمینیسم را روی دیگر شوینیسم بدانید یا آن را به معنای ضدیت با مرد، اعمال خشونت و سلطه‌گری بگیرید، خیر، من فمینیست نیستم.

اگر بخواهید فمینیسم را در چند جمله تعریف کنید چه می‌گویید؟

باید آب پاکی را روی دستتان بریزم و بگویم تعریفی واحد و جامع و مانع و چند جمله‌ای، از فمینیسم وجود ندارد. نهضت فمینیستی نه "مادر بنیان‌گزار"ی دارد؛ آن چنان که مکاتب مارکسیسم و روانکاوی "پدران بنیان‌گزار"ی چون مارکس و فروید داشتند و نه از روش‌شناسی مشخصی برخوردار است. بهترین تعریف برای فمینیسم این است که همه فمینیست‌ها خود را در اجرای راه‌هایی که منجر به تغییر یا دگرگون کردن مکانیزم‌های سرکوب در یک جامعه می‌شود، ملزم می‌دانند. فمینیسم به خلاف ایدئولوژی‌هایی چون مارکسیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم، کاپیتالیسم، ای‌تئیسم یا... که برای رسیدن به هدف، یک راه مشخص دارند، نیست، بلکه همه آن راه‌ها را می‌تواند در خود داشته باشد. زیرا فمینیست‌ها و طرفداران آن‌ها از اندیشه‌های فلسفی، سیاسی و حتی مذهبی متفاوتی سود برده و برای رسیدن به اهداف خود، الگوهای مختلف روش‌شناسی و مفهومی سایر رشته‌ها را نیز وام گرفته‌اند. فمینیست‌ها می‌کوشند تا مکانیزم‌هایی که جامعه پدرسالار بر آن استوار است و توسط آنها به حیات خود ادامه می‌دهد را بشناسند و به طور بنیادی تغییر دهند. از این روی موضوع فمینیسم، اساساً "سیاسی" است و راه و روش مقابله با آن مکانیزم‌ها نیز به نوع نگاه و فلسفه و باور و ایدئولوژی هر فرد بستگی دارد.

چرا برخی، از جمله حکومت‌گران ایران، از کلمه فمینیسم می‌ترسند. تا جایی که زنان هنرمند ما، یا حتی برخی زنان غربی نمی‌خواهند با برچسب فمینیسم شناخته شوند.

به نظر من نخستین دلیل، تبلیغات منفی مردان نسبت به برابری و آزادی زنان است و دومین دلیل برمی‌گردد به اولین حرکت‌های فمینیستی که توسط زنان سوسیالیست آغاز شد. مثلاً کلارا زتکین در آلمان از رهبران جنبش بین‌المللی زنان، جزو هیئت رئیسهٔ حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. هم‌چنین روزا لوکزامبورگ از رفقای قدیمی کلارا زتکین، در تشکیل فراکسیون اسپار تاکیست‌ها* و حزب کمونیست آلمان ۱۹۱۸، کمک‌های بسیاری به او کرد. زتکین از حکومت شوروی پشتیبانی می‌کرد و مسئله زنان را با دیدگاه فمینیسم مارکسیستی نگریسته و مانند فردریش انگلس و آگوست ببل رهایی زنان را در مشارکت زنان در امر تولید، و در گرو سرنگونی نظام سرمایه‌داری عنوان می‌کند. گرچه نهضت‌های زنان

آزادیخواه و برابری طلب راه درازی را طی کرده و از فمینیسم مارکسیستی دور شده‌اند، اما کسانی که مخالف فمینیسم هستند فمینیسم را با کمونیسم یا سوسیالیسم یا مارکسیسم یکی می‌کنند. امروزه انواع و اقسام نهضت‌های فمینیستی و موج‌های مختلف آن شکل گرفته است. حتی فمینیسم مذهبی هم قدرت زیادی دارد. مثل فمینیسم اسلامی در مصر یا مراکش. رژیم اسلامی هم ابتدا این تقلید را پذیرفت، بعد آن را هم خفه کرد.

مواضع و نظرات سیاسی و اجتماعی شما نوعی گرایش به چپ، یا چپ دمکرات را نشان می‌دهد، اما نگاهتان به هنر گویا کمتر از زیبایی‌شناسی مارکسیستی تاثیر گرفته است؟ معتقدم همین فاصله با زیبایی‌شناسی مارکسیستی، کار شما را از کار بسیاری از روشن‌فکران چپ ایرانی هم‌نسل‌تان متفاوت می‌کند. این حرف را به یک دلیل اساسی می‌توانم بگویم: عدم توجه شما به آن شکل مارکسیستی‌اش به «زمینه‌ی اجتماعی هنر». آیا این فاصله‌ی شما با زیبایی‌شناسی مارکسیستی آگاهانه بوده است؟ چرا؟

هرقدر جامعه‌ای مذهبی‌تر، سنتی‌تر، پدرسالارتر و عقب مانده‌تر از روح زمانه‌اش باشد، زنان در آن جوامع شرایط مشکل‌تر و بدتری نسبت به مردان دارند. چون موجه نشان دادن سرکوب زنان و بهره‌کشی از آنان را تحت نام دین و مذهب، و سنت و فرهنگ، آسان‌تر به مرد یا حتی به خود زن می‌توان قبولاند. بنابراین مشکل زنان یک واقعیت کریه و انکارناپذیر جهانی است که نوع برخورد هنرمند با این مسئله اساسی بشری، می‌تواند به آگاهی یا عدم آگاهی مخاطب بیانجامد. بطور مثال مارکسیسم یک فلسفه یا یک ایدئوژی است و راه واحدی نیز برای رسیدن به هدف دارد. شما می‌توانید به این ایدئولوژی و راه و روش‌اش باور داشته باشید یا نداشته باشید. اما در مورد برابری زن و مرد، ما با یک مسئله ازلای ابدی انسانی روبرو هستیم. نمی‌توان پذیرفت کسی بگوید به تبعیض، باور دارد، و اسم خود را هنرمند نیز بگذارد. اما این که می‌گویید نگاهم در نقد آثار ادبی، مارکسیستی نیست، شاید دلیلش همان است که من پیشاپیش با هیچ متر و معیاری به سراغ کار هنری نرفته‌ام. حال آن که در نقد مارکسیستی رابطه هنر و اجتماع یک امر حیاتی است. نقد مارکسیستی بر اساس رهیافت جامعه‌شناختی در هنر بوجود آمده

که علاقمند شناخت محیط اجتماعی و حدود و روشی است که هنرمند در آن‌ها و بوسیله آن‌ها دست به آفرینش زده است. در قرن نوزدهم که اکثر نویسندگان غربی رئالیست بودند، پیوند میان هنر و ارزش‌های اجتماعی امری طبیعی به نظر می‌رسید، و به‌رابطه میان ادبیات و جامعه اهمیت داده می‌شد. اما در واقع مورخ و منتقد فرانسوی آدلف تین Adolphe Taine بود که با این اظهار نظر که ادبیات نتیجه زمان، طبقه و محیط اجتماعی است، رهیافت جامعه‌شناختی را در نقد ادبی به طور جدی مطرح کرد. پیش از به‌پایان رسیدن قرن، مارکس و انگلس، عامل چهارمی را بر آن افزودند و آن **شیوه‌های تولید** بود. در سال‌های ۱۹۳۰، امکان گسترش شاخه ویژه‌ای از رهیافت جامعه‌شناختی، به‌نام نقد مارکسیستی، در اروپا و بویژه در زمان رکود اقتصادی در آمریکا بوجود آمد و اکثر نویسندگان به سمت چپ کشیده شدند. به دنبال خلق آثار ادبی چپ بود که منتقدین نیز شروع کردند تا آثار هنری را از دیدگاه مارکسیستی نقد کنند. متأسفانه افراط در نقد ادبیات، صرفاً از دیدگاه چپ، بسیاری از منتقدین را به جزم‌گرایی کشاند. منتقد جزمی پیچیدگی روابط هنر و جامعه را بصورت امری مکانیکی و مطلق می‌دید. اتفاقی که در آثار چپ ایران و منتقدین ادبی که تنها از زاویه مارکسیستی اثری را نقد می‌کردند نیز رخ داد. این استنباط ساده از نقد مارکسیستی، از میزان معیارهای ادبی می‌کاست و کاربرد آن‌ها را بسیار ساده کرده و بیشتر بسوی مطلق‌گرایی پیش می‌رفت. مشکل اساسی نقد مارکسیستی قلمروی است که به‌قضاوتی خارج از محدوده اثر می‌انجامد. محدوده‌ای که افراد کوتاه‌فکر را وسوسه می‌کند تا نسبت به‌این که مفهوم اجتماعی یا اخلاقی اثر، تا چه حد موافق یا مخالف عقاید خودشان است، آن اثر را ستایش یا محکوم کنند. با این همه بدیهی است مادامی که ادبیات رابطه خود را با جامعه نگه دارد - که با این امر همیشگی کاری نمی‌توان کرد- رهیافت جامعه‌شناختی، با اعتقاد یا بدون اعتقاد به یک ایدئولوژی و نظریه ویژه، به‌حیات خود به‌عنوان نیرویی قدرتمند در نقد ادبی، ادامه خواهد داد.

ضعف تفکر انتقادی در قشر فرهنگی و هنرمند ما نیز دیده می‌شود. بارها شاهد بوده‌ایم که پیشروترین نویسندگان ما نظر و سنجش مخالف نسبت به اثر خود را تاب نیاورده‌اند. بت‌سازی و پرستش در بسیاری موارد جای نقد را گرفته است. آیا حجم عظیم نوشته‌ها (عمدتاً تعریف و ستایش)

درباره صادق هدایت و فروغ فرخزاد به دلیل رکود تولید و کمی آثار ناب ادبی است یا ریشه در احساساتی چون اسطوره‌پروری و مرده‌پرستی ما ایرانیان دارد؟

فکر نمی‌کنم دلیلش کم بودن آثار ناب ادبی ایرانی باشد. آثار خوب و عالی لااقل در زمینه ادبیات که نام بردید، کم نیست. اما اصولاً ما نگاه انتقادی و سازنده غربی را نداریم. البته ما خیلی چیزهای دیگر غربی را هم نداریم. نقد که یکباره در خلاء ظهور نمی‌کند. آبخشور ذهن منتقد همان فرهنگی است که در آن رشد کرده. فرهنگ تاریک تعصب و خرافه، فرهنگ خودشیفتگی، فرهنگ تهمت زدن به جای استدلال، فرهنگ فرافکنی به شکل کوچک و حقیر شمردن دیگری، فرهنگ قهرمان‌پروری، همه این‌ها می‌تواند دریافت منتقد را به غلط بکشاند. ممکن است منتقد تصفیه حساب‌های شخصی‌اش را با خود نویسنده - نه متن - به پای نقد بگذارد. برعکس داشتن روحیه نقدپذیری نیز اولین گام به سوی آزادی، آزاداندیشی و نگاهی دوباره به خود و اثر خود است. اگر اثری آزادانه نقد شود، اگر همه، فرصت پاسخگویی، نه فحاشی، داشته باشند، دیگر نیازی به قهرمان‌پروری و اسطوره‌سازی، یا جنگ و ناسزا و تهمت و هتک حرمت نسبت به دیگری نیست. البته آثار هنرمندانی که مثال زدید واقعاً شایسته ستایش‌اند و جا دارد که در موردشان کار کرد، اما خیلی دیگر از کارها نیز شایسته نقد و بررسی است. امروزه بویژه در میان ادیبان مهاجر نقدهای درخشانی می‌توان یافت. اما شاید چون در مورد کارهای هدایت یا فروغ، منابع بسیار و تجزیه و تحلیل‌های زیادی هست، دست نویسندگان یا پژوهشگران جدید و جوان برای کار کردن روی آثار آنان بازتر و آسانتر است.

با مرور عملکرد و مواضع زنان فمینیست داخل و خارج از کشور با دو جریان مواجه می‌شویم که هر یک دیگری را نه نقد که انکار و نفی می‌کند. یک مثال کمپین یک ملیون امضا است. این اکسیون از طرف برخی از فعالان خارج کشور نه تنها نفی که با واژگانی چون "کمپین یک ملیون آش نذری" یا "کمپین کشکی" تحقیر هم شد. موضع شما درباره کمپین زنان چیست؟ آیا ممکن است این نفی و تحقیر میان فمینیست‌های داخل و خارج به نقد اصولی و سازنده تبدیل شود؟

اعضاء "کمپین یک میلیون امضاء" بعد از آن که به این حقیقت تلخ پی بردند که حکومت، به آنان حتی اجازه برپایی یک تجمع مسالمت‌آمیز برای اعلام بیانیه‌شان را هم نمی‌دهد و آنان را سرکوب و دستگیر و زندانی می‌کند، سرانجام در سال ۱۳۸۵ تصمیم گرفتند تا با فعالیت کاملاً آشکار، با اعلام این که نه قصد و نه توان براندازی رژیم را دارند و نه مخالف اسلام‌اند، به میان مردم، بویژه زنان بروند و با گوش کردن به مشکلات آنان، با یافتن دردهای مشترکشان، با زبانی ساده آن‌ها را با حداقل حقوق انسانی‌شان آشنا کنند. کمپین ضمن آگاه کردن زنان و مردان جوان از اهمیت برابری زن و مرد، از آنان می‌خواهد در صورتی که خواهان تغییر قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان هستند، اعلامیه کمپین را امضاء کنند. امضاء اعلامیه عملی نمادین و سمبلیک برای نمایش گستردگی آگاهی میان زنان و مردان کشور است. اگر اشتباه نکنم الگوی اصلی‌اش از کشور مراکش بود. من جزو اولین مدافعان کمپین در خارج از ایران بودم و نه تنها در مصاحبه‌ها و گفتگوهایم اهمیت کار آنان را برشمردم که در جهت دفاع و حمایت از امضاء کمپین در برابر رژیم اسلامی، نیز فعالیت داشتم. اهمیت کمپین در این است که امضاء آن، فقط از قشر ایت جامعه نیستند، بحث‌ها در اتاق‌های در بسته و برای خودی‌ها گفته نمی‌شود. روشنی و شفافیت و آشکار بودن کار، توانسته مردم را با هر میزان سواد و آگاهی به این حرکت، جلب کند. مردم برای نخستین بار، با امضاء کمپین ارتباط برقرار کرده و با گذاشتن امضاء در پای اعلامیه کمپین، خود را شریک و همراه نهضتی می‌بینند که حقوق انسانی زنان را می‌طلبد. اهمیت این اقدام را نمی‌توان دست کم گرفت. زندگی اکثر امضاء کمپین، چه زن و چه مرد، در خطر است. برخی شغل و کار خود را از دست داده‌اند، بدون دلیل و با اتهامات واهی دستگیر و راهی زندان‌ها شده‌اند و اگر هم آزادند با پرداخت وثیقه‌های سرسام‌آور است. اما هنوز سخت‌کوش، با اعتقاد به راه خود، فعالیت می‌کنند. امروزه بسیاری از مراکز معتبر جهانی، حقوق بشر و نهضت‌های فمینیستی، کمپین یک میلیون امضاء را می‌شناسند و حمایتش می‌کنند. تعلق گرفتن جایزه جهانی اولاف پالمه به خانم پروین اردلان، یکی از فعالان کمپین، نشان دیگری از اهمیت تشکیل کمپین یک میلیون امضاء است.

ممکن است کمی در باره نظر مخالفان کمپین بگویید؟

تا جایی که دستگیر من شده، برخی از مخالفین معتقدند: اعضاء کمپین هیچگونه آگاهی ریشه‌ای به زنان نمی‌دهند. حال آن که زنان باید از علل تاریخی عقب‌ماندگی زن و ستمی که بر او رفته و می‌رود و راه‌های مبارزه با آن علل، مطلع شوند. برخی دیگر از مخالفین می‌گویند: فعالیت کمپین محدود به تغییر چند قانون است که برای تعویض آنها هم مجبورند دست به دامن مراجع دینی شوند و از آنان فتوا بگیرند. یعنی لیست یک میلیون امضاء، در غایت به روی میز مسئولان قضایی رژیم اسلامی می‌رود و تصمیم نهایی را آنها خواهند گرفت. حال آن که باید خواهان تغییر تمام قوانین، بدون کمک دولتی‌ها بود.

به دلایل فوق مخالفان کمپین چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که حرکت کمپین حرکتی سازشکارانه است که تنها عمر رژیم اسلامی را تداوم می‌بخشد. مخالفین، تنها راه رسیدن به آزادی زن را در برخورد رادیکال و از طریق انقلاب سوسیالیستی و براندازی بورژوازی و جامعه سرمایه‌داری می‌دانند. یعنی اگر جامعه از طریق انقلاب تغییر کند، وضع زنان نیز بهبود خواهد یافت.^۲

آن چه نقل به مضمون آمد، می‌تواند از زاویه نگاه مارکسیست‌ها یا از زاویه نگاه فمینیست‌های چپ ایرانی، درست و منطقی باشد. (البته اگر جامعه ایران را جامعه‌ای بورژوازی یا سرمایه‌داری بدانیم) اما همان طور که قبلن گفتم باید در نظر داشته باشیم که نگاه فمینیست‌های چپ‌گرا، یکی از ده‌ها نگاه، و روش آنها برای رسیدن به آزادی زن، یکی از ده‌ها راه و روش فمینیست‌هاست. تاریخ دو صد سال اخیر در غرب نشان می‌دهد که نهضت‌های فمینیستی برخلاف سایر ایسم‌ها، برای رسیدن به "آزادی زن"، تنها از یک روش معین سود نبرده‌اند. از گذشته تاکنون، هر گروه و دسته فمینیستی بر حسب امکانات و شرایط خود از حقوق زنان دفاع کرده است. بعضی‌ها رسیدن به این هدف را در حرکتی انقلابی می‌بینند و برخی هم در حرکتی تدریجی و بطئی. طبیعی است چون فعالیت اعضاء کمپین زیر سلطه رژیم اسلامی است (و تا همین جا هم خود را با شاخ گاو درانداخته‌اند) حرکت‌هاشان، هم محتاطانه و هم محدود باشد.

در درون خود کمپین هم همه زنان از یک عقیده و نظر برخوردار نیستند، اما هدف مشترک دارند. بسیاری از جوانان چپ دانشجو و غیردانشجو هم آنان را حمایت می‌کنند. این خود نمونه بسیار خوبی برای درآمیختگی عقاید گوناگون برای

رسیدن به هدفی معین است. به نظر من مردم هوشیارتر از آنند که درست و غلط را ندانند. مردم از کار درست استقبال می‌کنند.

شما اکثر آثار خود را در سال‌هایی که از ایران خارج شده‌اید، یعنی سال‌های زندگی در هجرت، آفریده‌اید. مایلم نظر شما را در مورد ادبیات مهاجرت بدانم. بویژه بسیاری از منتقدین ما، کارهای شما را مشخصاً در زمره ادبیات مهاجرت شناخته‌اند.* شما ادبیات مهاجرت را چگونه می‌بینید؟ آیا هنگام آفرینش، آگاهانه به موضوع "مهاجرت" فکر کرده بودید؟

اصطلاح "ادبیات مهاجرت" مانند تمام عناوین دیگر، پس از خلق آثار متعددی که از یک یا چند شاخص مشترک برخوردارند، بوجود آمده است. اما هنوز هم یک تعریف روشن و مشخص از ادبیات مهاجرت، به دست داده نشده است. اصطلاح "ادبیات مهاجرت" را سال‌ها پیش آقای مجید روشنگر سردبیر فصلنامه بررسی کتاب باب کرد و پیرامونش گفت و نوشت. برخی دیگر آن را ادبیات در تبعید می‌خوانند. دکتر علیرضا زرین نیز روی این مقوله بطور جدی کار کرده است. حتماً افراد دیگری هم هستند که در این زمینه کار می‌کنند. خوشبختانه کار مدوّن و سترک خانم ملیحه تیره‌گل "مقدمه‌ای بر ادبیات فارسی در تبعید ۱۳۷۵-۱۳۵۷"، که حاصل سال‌های طولانی کار مداوم و پی‌گیر ایشان بر روی ادبیاتی است که توسط هنرمندان ایرانی در خارج از ایران خلق شده است موجود و در اختیار همگان هست.

بهرحال انسان در جامعه زندگی می‌کند و از خصوصیات فرهنگی، زبان و رفتارهای پیرامونش - آگاه یا ناآگاه - متأثر می‌شود. هنرمند هم از این قاعده مستثنی نیست. اکثر هنرمندان ایرانی که مجبور به ترک ایران شدند، پس از آفریدن آثاری سرشار از غم غربت و هجرت و اندوه و دلتنگی و ناستالژیا، کم کم عناصر جامعه میزبان را جذب کردند. اگر عین آن نشدند، لااقل با آن آشنا شدند و به آن خو کردند، مثل سایر مهاجرین از کشورهای دیگر جهان. شاید هنرمند حساس‌تر باشد. درک و دریافت سریع و نگاه همه جانبه‌تری نسبت به پیرامونش داشته باشد. به همین دلیل ممکن است تضاد میان فرهنگ خودی و فرهنگ میزبان را دقیق‌تر ببیند، ممکن است درک این تضاد، خود منشأ آفرینش کارهایی شود که

نه متعلق به جامعه خودی است و نه متعلق به جامعه میزبان. در مورد خودم باید بگویم وقتی کاری را می‌نوشتم هرگز به این فکر نمی‌کردم که "ادبیات مهاجرت یا تبعید" خلق کنم.

نظرتان در مورد نبودن سانسور در مهاجرت و تأثیر آن در آفرینش هنری چیست؟

شاید هنرمندی که در خارج از ایران اثری می‌آفریند، با به کار بردن نام‌های خارجی، فضا، شخصیت، اماکن و شهرهای بیگانه، رنگ و بویی به اثرش بدهد که از ادبیات خودی متمایز شود و بتواند ظاهراً عنوان "ادبیات مهاجرت" را به خود اختصاص دهد. اما از نظر من یکی از مهمترین عناصر بوجود آورنده "ادبیات مهاجرت" همان رفع سانسور است که ذکر کردید. ما از سانسور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و سانسور دینی-دولتی، رها شدیم. اما هنوز بندی دو سانسور دیگر هستیم؛ خودسانسوری اخلاقی و خودسانسوری سیاسی. خودسانسوری اخلاقی به علت رشد در فرهنگی سنتی و سرکوبگر، در عمق جان ما ریشه گرفته است و خودسانسوری سیاسی نیز هنوز در مورد هنرمندانی که به ایران رفت و آمد می‌کنند وجود دارد. رهایی از تمام سانسورهاست که نوع نگاه، فکر، طرز تلقی و شیوه‌های داوری‌مان را دگرگون خواهد کرد. این چیزی است که ادبیات مهاجرت را می‌سازد، البته همه آن چه گفتم نسبی است چرا که ادبیات را انسان می‌آفریند.

شاید همین تغییر نگاه به خودم بوده که برخی از منتقدین کارهای مرا در زمره ادبیات مهاجرت قرار داده‌اند. اگر ۲۰ سال پیش زنی بودم که در سرزمین مادری و در یک زندگی مردسالار بهره‌کش سرکوبگر، به‌خاطر ناداری، ناچاری، نابرابری و نداشتن حمایت مالی، جوانی و حقوق انسانی‌اش پامال شد، اما در مهاجرت، حقوق و قدرت‌هایش را شناخته و توانست خود را از تار و پود سانسور به هر شکل و رقمی رها کند. پس بعید نیست اگر قلم به شیوه دیگری زده باشم که ادبیات مهاجرت خوانده شده است.

آیا ادبیات مهاجرت می‌تواند تأثیری روی ادبیات داخل ایران یا بالعکس داشته باشد؟

در این مقطع زمانی نمی‌دانم کدامیک تأثیر بیشتری بر دیگری داشته است. شناخت کامل این تفاوت و تأثیر و تأثر آنان بر یکدیگر به زمان طولانی‌تری نیازمند است. اما یک چیز را می‌دانم و آن اهمیت اینترنت در برپایی وبلاگ‌ها، سایت‌ها و نشریات الکترونیکی فراوان است که امکان دسترسی به کار یکدیگر را فراهم کرده است. امروزه ما قادریم آثار یکدیگر را بخوانیم، نقد و بررسی کنیم. طبیعی است که از هم تأثیر بگیریم. بخصوص آثاری که از زنان (اغلب با نام مستعار) در نشریات الکترونیکی منتشر می‌شود، به لحاظ پاره کردن پرده‌های سانسور حیرت‌انگیز است. اما چیزی که بطور مشخص در نظر من میان ادبیات داخل و خارج از ایران فاصله می‌اندازد، کاربرد زبان فارسی و شیوه نگارش آثار است. زبان، پدیده‌ای دیالکتیکی است. زبان در سرزمین خودی زایش و پویایی دارد. زبانی که در آثار منتشر شده در ایران بکار می‌رود، آسان‌تر و سرشار از لغات جدید است که در روند حرکت جامعه بوجود آمده است. منظورم ارزش‌گذاری نیست، می‌خواهم بگویم من این تغییر را در کارهای خارج از کشور کمتر می‌بینم. خوب و بد کردن را بگذاریم برای بعد. البته قدرت نویسندگی و نثر درخشان نویسندگانی چون محمود مسعودی در ایران و خارج از ایران رقیب ندارد.

شما داستان‌های کوتاه خود را ابتدا با نام مستعار "درخشنده حق‌دوست، بلقیس" در نشریات مختلف چاپ کردید. آیا ترس از اخلاقیات یا ارزش‌های اجتماعی شما را وادار به این کار کرد؟ آیا از این طریق راحت‌تر حرف زده‌اید؟ چه شد که بعداً مجموعه داستان "مثل من" را با نام خودتان منتشر کردید؟

نخست این‌که انتخاب نام مستعار فقط یک زورآزمایی ادبی برای خودم بود. می‌خواستم بدانم اگر نامم بر سر کارهایم نباشد، آیا کسی حاضر به انتشار آن‌ها هست یا نه. نتیجه بسیار رضایت‌بخش بود. پس موقع چاپ داستان‌ها در یک مجموعه، تصمیم گرفتم نام خودم را بگذارم. البته هنوز، داستان بلند "مثل من" که نام مجموعه داستان هم از آن گرفته شده است، اسم درخشنده حق‌دوست را بر تارک خود دارد! دوم، بلقیس نام مستعار نیست، نام مادر بزرگ پدری من است. پرتو را مادرم انتخاب کرده بود و بلقیس را پدرم. هم او بود که از همان کودکی با مادر خطاب کردنم، مرا تبدیل به مادر حرفه‌ای کرد!

اجازه بدید در مورد مطالبی که در وبلاگتان "خانه آفتابی" می آورید، پرسشی داشته باشم. شما مدتی پیش در وبلاگتان، از دانشجویان زندانی دفاع کردید و به صف حامیان ۱۰ بهمن ماه (روز همبستگی وبلاگ نویسان ایرانی با دانشجویان در بند) پیوستید. با توجه به این که بسیاری از دانشجویان دربند، گرایشات چپ مارکسیستی دارند، آیا حمایت شما صرفن دفاع از حق آزادی و برابری پایمال شده آنان بود یا در کنار آن، از جنبش و جریان چپ مارکسیستی نیز حمایت می کنید؟

در پاسخ به سؤال شما به شفافیت می گویم: همیشه از کسانی که بخاطر آزادی اندیشه، عقیده، قلم و بیان بدون حد و حصر، فعالیت کرده و دستگیر و زندانی و شکنجه شده‌اند، دفاع کرده و آنان را حمایت کرده‌ام. بر اساس باورهای اخلاقی و انسانی‌ام، از زندانیان سیاسی، با هر مرام و عقیده و مسلکی، حتی مخالف خودم، حمایت می‌کنم. دفاع از زنان، معلمان، کارگران، دانشجویان، نویسندگان، روزنامه نگاران، اقلیت‌های قومی، دینی و جنسی، و پیوستن به صف حامیان ۱۰ بهمن نیز، به همان دلیل صورت گرفت.

ایدئولوژی و عقیده و نظر هر فرد در هر زمینه‌ای می‌تواند متفاوت با نظر دیگری باشد. اما کسی که خواهان آزادی بی‌حد و حصر اندیشه، بیان و قلم است نمی‌تواند بر حسب موافقت یا مخالفتش با عقیده و ایدئولوژی این فرد یا آن فرد زندانی، نظام حمایتی خاص خودش را درست کند. نمی‌تواند جدول ترجیحات دفاعی بسازد. مهم مخالفت با سانسور و دستگیری غیرقانونی افراد است. مهم اعتراض به شکنجه، سنگسار، اعدام و کشتارهایی است که آدمی از فکر کردن به آنها نیز شرم می‌کند. مهم حمایت از فرد زندانی برای داشتن حقوق انسانی‌اش مانند رابطه با خانواده و داشتن وکیل است. دفاع از ایده‌ای بزرگتر، یعنی به دست آوردن آزادی است که نبودش در جامعه ایران، به شکل مُعضلی درآمده است. به همین دلیل نه تنها با رشد و گسترش چپ در ایران مشکلی ندارم که خود نیز متمایل به آن هستم. همچنین معتقدم جامعه وقتی حقیقتاً به کمال نزدیک می‌شود که تمام افرادش، بطور برابر، با هر نوع ایدئولوژی در کنار سایر افراد با عقاید مخالف، امکان بروز عقاید خود و فعالیت در آن زمینه را داشته باشند. با تنها چیزی که مخالفم جزم اندیشی،

مطلق‌انگاری و کاربرد خشونت است. در هر پوشش و شکلی که می‌خواهد باشد. بنابراین از تمام دانشجویان زندانی، با هر عقیده‌ای که دارند، دفاع می‌کنم.

در عین حال همیشه نیز به خود حق داده‌ام که حرکتهای سیاسی - اجتماعی‌ای را که در کشورم می‌گذرد نقد، و سپس قبول یا رد کنم. امروز در میان حرکت چپ، سر و کله چیزی را می‌بینم که بعد از شکست انقلاب و پایمال شدن خون صدها تن از بهترین جوانان‌مان، با بررسی انتقادی، فاتحه‌اش را خوانده بودند. دلوپسی‌های امروز من از آن چه در کشورم می‌گذرد از دلوپسی‌هایم به‌عنوان هنرمند، تفکیک ناپذیر است.

ممکن است منظورتان را روشن‌تر بگویید؟

ببینید، در رژیم گذشته، بویژه از دهه ۴۰ بعد، شاه خود را قدرت مطلق ایران می‌دید. اگر دلش می‌خواست، در جایی دست به اصلاحات می‌زد، اما به کسی اجازه نقد و نظر نمی‌داد. زیرا هرگونه دگراندیشی صرفاً به معنای مخالفت با رژیم و حتی خود شاه تلقی می‌شد، و رژیم دست به سرکوب مخالفان و منتقدان خود می‌زد. در نبود فضای باز سیاسی، نهادهای ملی نیز فعالیت‌ی نداشتند. نارضایتی‌های مردم - به دلایل مختلف - شکل سیاسی به‌خود گرفته بود. مخالفانی با گرایش‌ات چپ و مذهبی تنها راه مبارزه با استبداد پهلوی را در مبارزه مخفیانه، زیرزمینی و مسلحانه یافتند. فداییان خلق و مجاهدین خلق، با عملیات چریکی و کاربرد خشونت در برابر رژیم ایستاده بودند. برخی آخوندها از پیروان نواب صفوی و خمینی نیز فعالیت‌هایی داشتند. با رخداد انقلاب سایر احزاب نیز آشکارا وارد صحنه مبارزه شدند. گروه‌هایی که فقط در فکر برانداختن رژیم پهلوی آن هم از طریق کاربرد خشونت بودند. در آن زمان حتی جبهه ملی با کنار گذاشتن شاپور بختیار، نشان داد که در آن فضا کسی به بحث و گفتگو نمی‌اندیشد. آن روزها اگر کسی از بحث و گفتگو و رواداری سخنی می‌گفت، با خوردن پرچسب لیبرال، حکم مرگ خودش یا حبس را صادر کرده بود. خب، حاصل چه شد؟ رژیم اسلامی، یعنی خمینی که ابتدا با کمک گروه‌هایی که معتقد به کاربرد خشونت بودند، عناصر رژیم پهلوی را، بدون محاکمه، بدون پرسش و پاسخی، معدوم کرد. بعد به جان همان گروه‌ها افتاد. با مردم بنای خُلف وعده گذاشت. میان زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان، خودی و غیرخودی خط کشید. زنان را وادار کرد تا حجاب داشته باشند. در دانشگاه‌ها را بست تا بقول

خودشان "انقلاب فرهنگی" یا در واقع پاکسازی کنند. تاریخ در کتاب‌های درسی تحریف شد. با زدن برچسب ضد انقلاب، به بهترین جوانان ما که آقای خمینی پایش را بر شانه‌های آنان گذاشت و بر مسند قدرت نشست، دستگیر و زندانی و در همان اوایل انقلاب، یا در کشتارهای کلان دهه ۶۰ اعدام شدند.

برخی از اعضاء حزب توده و فداییان اکثریت، با وجود این که از رژیم اسلامی حمایت کردند و در برخی موارد نیز با آن همکاری داشتند نیز سرانجام بهتری جز بگیر و ببند و مرگ نصییشان نشد. مبارزان و گروه‌های سیاسی که از ایران گریختند، بعداً در سرزمین‌های آزاد، عقاید و اعمال خود را نقد کردند. بسیاری به خط مشی‌های افراط‌گرای خود به دیده شک و تردید نگریستند. شاعر بزرگ چپ، آقای اسماعیل خویی در انتقاد از خود و عقیده سیاسی‌اش "غلط نامه" سرود و غلط کردم را ترجیع بند شعرش ساخت و چه محبوب سلطنت خواهان شد. حالا دردآور نیست اگر بعد از ۳۰ سال، روزهای پُرشتاب انقلاب و حس انتقام جویی و کاربرد خشونت را چه از طرف عمال رژیم اسلامی چه از طرف احزاب چپ و راست، فراموش کنیم؟ و دوباره همان راهی برویم که حاصلش چیزی جز گورهای دسته جمعی و بی‌نام و نشان نبود؟

علی‌رغم سه دهه تلاش حکومت اسلامی ایران برای سرکوب و ایجاد ترس و وحشت در مردم و شکل دادن به جامعه‌ای خرافی، مذهبی و وحدت طلب، به علت ایستادگی مردم در برابر زور، و همچنین برداشته شدن مرزها میان پخش خبرها و آگاهی‌های جهانی در عصر اینترنت، جامعه امروز ایران لااقل با مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر، هویت ملی، جامعه مدنی، سکولاریسم، با مفاد منشور میثاق بین‌الملل، با تولرانس، با بحث و گفتگو، با مخالفت با جنگ و طرفداری از صلح، آشنا شده است. مردم به این نتیجه رسیده‌اند که به جای برچسب زدن به این و آن، باید به جامعه‌ای فکر کرد که در آن با رواداری و تحمل دیگری و احترام گذاشتن به عقاید و نظرات یکدیگر، آن را ساخت نه آن که ویرانش کرد. مردم ایران راهی طولانی و سخت را طی کرده و بهای گزافی نیز بابت آن پرداخته‌اند تا به نتایج فوق برسند. باید این دست آوردها را - هرچند ذهنی و کوچک - حفظ کرد نه این که باردیگر با زدن برچسب لیبرال، چپ، سازشکار، اصلاح طلب (البته اصلاح طلبان ادامه همان اصول‌گرایانند) و با خشونت نابودش کرد. امروز باور داریم که با خشونت و با هیچ ایدئولوژی افراط‌گرا نمی‌توان به دموکراسی و آزادی رسید. مگر

این که هدف بعضی‌ها همانا نرسیدن به دموکراسی و آزادی برای مردم و جامعه ایران باشد. نمونه‌هایش را در نیم قرن گذشته توسط حزب توده و بعد اکثریت دیده‌ایم.

در مورد نقش رژیم اسلامی در مقابله با چپ امروز در ایران چه فکر می‌کنید؟

رژیم اسلامی ایران در حال حاضر مخالف (ظاهری یا واقعی)ی آمریکاست. و چون گسترش لیبرالیسم، ملی‌گرایی، دموکراسی و در نهایت تمایل به غرب را دشمن اصلی خود می‌داند، می‌کوشد تا به هر طریق مانع رشد آن‌ها شود. رژیم از یکسو با کشورهای چپ‌گرا طرح دوستی ریخته که ضد آمریکا هستند مثل چین، کوبا، ونزوئلا، روسیه (از نظر من روسیه نیز در سیاست خارجی خود عیناً شوروی سابق عمل می‌کند) و از سوی دیگر با توجه به این که می‌داند پا گرفتن هرگونه ایدئولوژی افراط‌گرا، مانع رشد دموکراسی است، لذا در مقایسه با سخت‌گیری نسبت به سایر تجمعات مسالمت‌آمیز، مثلاً جلوگیری از برگزاری مجلس یادبودی برای خانم بی‌نظیر بوتو توسط جبهه ملی ایران، یا برهم زدن تجمع مسالمت‌آمیز کمپین یک میلیون امضاء و ضرب و شتم و دستگیری آنان، به گونه‌ای چپ را - حتی در حد بالا بردن پرچم سرخ و دادن شعارهای کمونیستی - تحمل کرده است. شما را رجوع می‌دهم به مقاله "سپیده صلح جو" که از طرف بخشی از فداییان اکثریت منتشر شده است.^۳

از سوی دیگر متأسفانه دوباره همان ادبیات سیاسی ۳۰ سال پیش میان جوانان چپ رواج پیدا کرده است. دوباره به هر که غیر من، بیندیشد، برچسب لیبرال و سازشکار می‌خورد. ۴ اگر در اثر سرکوب حکومت اسلامی و ایجاد ترس از بگیر و ببند و کشتار، نسل جوان به افراط و خشونت گراییده شود، جای تعجب نیست، اما همه حیرتم از سردمداران و چپ‌های ۳۰ سال در خارج از ایران نشسته است که با وجود بارها انتقاد از روش‌ها و عقاید سیاسی دوران انقلاب و طرد آنها، چرا دوباره همان راه می‌روند که ۳۰ سال پیش به چاه ختم شد؟ چرا چپ سابق که آب توبه بر سر ریخت، قلم به عشق و عاشقی زد یا سکوت کرده بود، باز سر و کله‌اش (با همان شعارها و حرف‌های دهان پر کن، اما از درون بی‌مایه و پوچ) پیدا شده است؟ چرا باز جوانان آرمان‌خواه ما گوشت دم توپ شده‌اند؟ آیا کسی بوی چندیش آور

سوء استفاده رژیم اسلامی را از حضور چپ افراطی در ایران، برای سرکوب دشمنان واقعی‌اش یعنی، مدافعان حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی، ملی‌گرایان و کلاً جنبش سکولار و دموکراسی خواهی، نمی‌شنفد؟

آنچه در عملکرد احزاب سیاسی ما (از جمله احزاب چپ) در گذشته دیده شده عدم وجود ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین عناصر مدرنیته است. «خرد انتقادی»، «خود نقادی»، «تولرانس یا رواداری»، «دیا لوگ و فرهنگ مکالمه» و در یک کلام پایه‌ای‌ترین مفاهیم مدرنیته. این ضایعه آیا ناشی از وابسته‌گی چپ ایرانی به تاویل‌های شرقی و بلشویکی نبوده است تا رفتن سراغ برداشت‌های غربی؟ در سنت تفکر غربی - مارکسیستی، بعد فرهنگی اگر نه بیشتر از جنبه‌ی سیاسی، بل پا به پای آن پیش رفته است. درحالی‌که تاویل‌های شرقی (لنینیستی و استالینیستی) بیشتر بار سیاسی دارند تا فرهنگی. شاید نکته عجیبی نباشد که اساسی‌ترین انتقادات از مارکسیسم و کلن چپ در غرب، توسط خود چپ‌ها انجام گرفته است تا راست یا حتی بخش میانه‌رو و این در حالی است که منتقدین دگراندیش در دوران حکومت لنین یا استالین، تبعید می‌شدند یا راهی زندان‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری.

بله، کاملاً درست است. تاریخ جهان نشان داده است که از دل خفقان و سرکوب و ترس و استبداد، تنها راست یا چپ افراطی سربرمی‌آورد. مارکسیسم در غرب ظهور کرد، انگلس بوی انقلاب کارگری را از کشورهای بزرگ صنعتی مثل آلمان و انگلیس شنفت، اما انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری استبدادزده آسیایی رخ داد. انقلاب خونین بلشویکی، ظهور لنین و سپس استالین از دل فرهنگ استبدادی شرق بیرون آمد. به همین دلیل کمونیست‌های روسی، مارکسیسم را آن‌گونه که با مقاصدشان برای حکومت کردن هم‌خوانی داشت تعبیر و تفسیر کردند. از مارکسیسم آن چه را ضد حکومت خود می‌دانستند کنار گذاشتند. حتی موضوعی که از نظر مارکس بسیار مهم بود و آن مسئله آبیاری یا عدم استفاده درست از آب در کشورهای آسیایی بود، و بر آن اساس امکان رشد مارکسیسم را در آن کشورها ممکن نمی‌دید، به کلی از کتاب‌های مارکس و کتاب‌های درسی دانشگاه‌ها در

شوروی سابق حذف شد. دکتر خُنْجی در چندین دهه پیش، این موضوع را در کتاب "وجه تولید آسیایی" به روشنی مطرح کرده است. حکومت شوراها، خود به حکومتی توتالیتار و استبدادی تبدیل شد که با مخالفان یا دگراندیشان در کمال خشونت برخورد کرد.

در کشورهای کمونیستی نظیر شوروی سابق، فرهنگ رواداری و تحمل دیگری معنایی نداشت. تحمل نقد و نظر دگراندیشان به معنای خارج شدن از خط انقلاب بود. تأکید و دادن بهای بیش از حد به روبنا -اقتصاد- و ندیده گرفتن زیربنا -فرهنگ-، مانع اصلی رشد واقعی مارکسیسم در کشورهایی با حکومت استبدادی بوده است. از قول مارکس می‌گویند: اگر مارکسیسم تعبیر و فهمی است که چپ‌های افراطی از آن دارند، من مارکسیست نیستم.

مارکسیسم و سوسیالیسم در دامن لیبرالیسم غربی زاده شد و در کنار سایر احزاب و عقاید سیاسی توانست به رشد خود ادامه دهد. امروزه در کشورهای غربی، سوسیال دموکرات‌ها و کمونیست‌ها همانقدر حق دارند که سایر احزاب. شوروی سقوط کرد اما احزاب چپ و سندیکاها کارگری در غرب هنوز به کار خود ادامه می‌دهند. و ما، به وقت ناچاری، از زنان، کارگران، دانشجویان و معلمان همان دولت‌های غربی طلب حمایت می‌کنیم. والا "چاوز"‌ها که طرفدار آقای خامنه‌ای و احمدی‌نژاد و رژیم اسلامی‌اند. آزادی از دل دموکراسی بیرون می‌آید و خود، بر تداوم دموکراسی تأثیر می‌گذارد. دموکراسی مبرا از تسلط ایدئولوژی‌های توتالیتار، خشن و حکومت بخشی از مردم جامعه بر بخش‌های دیگر است. آزادی حقی است که همراه با تولد آدمی پا بر گستره هستی می‌گذارد. در روند مستمر حفظ حیثیت آدمی، آزادی برای بینش دموکراتیک، امری حیاتی است. آن‌هایی که بیشتر و بیشتر از دموکراسی دور می‌شوند، کمتر و کمتر ضرورت حفظ آزادی را درک می‌کنند.

شما در وبلاگ خود نامه‌ای که هیأت اجرایی کانون نویسندگان در جواب به مقاله‌ای در نشریه شهروند نو نوشته بود را منتشر کردید. و در همان‌جا نیز اعلام داشتید که نظر خود را در باره کانون به عنوان یک عضو قدیمی خواهید نوشت. آیا مایلید در همین مصاحبه در باره کانون نویسندگان ایران صحبت کنید؟

ابتدا در باره کانون بگویم و بعد در باره نامه. در دوره اول کانون نویسندگان ایران در سال ۱۳۴۶ چون شرط عضویت، داشتن حداقل یک جلد کتاب بود، و هنوز مجموعه شعرم منتشر نشده بود، لذا عضو رسمی کانون نبودم. اما چون هم برادرم و هم همسر سابقم هر دو از ۹ نفر افراد اولیه تشکیل دهنده کانون نویسندگان بودند من هم به عنوان شاعری جوان اجازه شرکت در جلسات آنان را داشتم و شاهد گفتگوها و اتفاقاتی که در کانون می افتاد بودم.

حضور نویسندگانی چون بیضایی، آشوری، نوری علا، نادرپور و ... در دوره اول کانون و با توجه به جو سانسور دولتی و نبودن محلی برای بروز اختلافات سیاسی، کسانی نظیر آل احمد و به آذین که از نظر سیاسی و عقیدتی کاملاً ضد یکدیگر بودند، توانستند در کنارهم کانون را پیش ببرند. منشور کانون بر اساس توافق اعضا اولیه، به عنوان کانونی صنفی در جهت مخالفت با هر نوع سانسور و رسیدن به آزادی قلم و بیان، - بدون حد و حصر - نوشته شد و به امضاء سایر نویسندگان هنرمندانی که به آن باور داشتند رسید. شاید نقل این موضوع برایتان جالب توجه باشد که در دوره اول کانون، جمله آزادی "بدون حد و حصر" به اصرار آقای به آذین در اساسنامه قید شد، اما در دوره دوم، با اعمال نفوذ حزب توده، و حمایت از آقای خمینی و رژیم اسلامی، آقای به آذین با این اعتقاد که آزادی حد و حصر دارد، بر حذف آن جمله در اساسنامه پافشاری می کرد!

دوره دوم فعالیت آشکار کانون، سال ۱۳۵۶ بود. در آن زمان کتاب هفت سال توقیف شده ام منتشر شده بود و من به عنوان عضو رسمی پذیرفته شده بودم. همزمان با فعالیت کانون و با رشد سریع و فعالیت آشکار احزاب و گروه های سیاسی در جامعه، اکثر سازمان ها بویژه حزب توده، با چاپ یک کتاب برای اعضا جوان خود، امکان عضویت آنان را در کانون نویسندگان ایران بوجود آوردند. کانون به کلی از ماهیت صنفی و دفاع از آزادی - بدون حد و حصر - خود خارج شده بود. در آن وقت بود که اختلافات به تندترین و زشت ترین شکلش در میان اعضا ظاهر شد. زیرا بسیاری از اعضا جدید فقط برای تبلیغ و اجرای عقاید سیاسی خود به کانون آمده بودند و اختلافات خود را نیز همان جا طرح می کردند. اعضا سازمان های چپ، برخی از نویسندگان غیرچپ مثل هوشنگ وزیری، نادر نادرپور، نادر ابراهیمی و یدالله رویایی را به این خاطر که در تلویزیون شاه کار کرده بودند، در کانون راه ندادند.

از سوی دیگر آقای به آذین (که کیهان چپ‌زده آن زمان به هر بهانه‌ای ایشان را با القاب مسخره "دبیر کل اتحاد دموکراتیک" و "دبیر کل کانون نویسندگان ایران" نام می‌برد) از طرف توده‌ای‌ها - که مدافع رژیم اسلامی شده بودند و آن عده از اعضا و هواداران فدائیان خلق، که به سیاست حمایت حزب توده از رژیم اسلامی گرایش داشتند و بعداً به اکثریت معروف شدند- نامه‌ای به جلسه عمومی کانون نویسندگان آورد که در جهت حمایت نویسندگان از خمینی و رژیم اسلامی نوشته شده بود. ایشان از تمام اعضا کانون خواست تا آن را امضاء کنند. اما برخی از اعضا کانون از امضاء این نامه خودداری کردند. عدم امضاء برخی از نویسندگان، باعث شد تا آقای به آذین، با آگاهی کامل از عواقب گفته خود، بی‌پروا اعلام کند: "هرکس این نامه را امضاء نکند، ضد انقلاب است." جالب توجه است اصطلاح "ضد انقلاب" را توده‌ای‌ها زودتر از خود رژیم اسلامی به کار بردند.

این نخستین پاپوش برای آن دسته از اعضا کانون شد که با رژیم اسلامی سر آشتی نداشتند. من از میان جوانان متمایل به حزب توده، آقای علی کشتگر را به این خاطر که با جناح‌بندی سیاسی و ایجاد اغتشاش در درون کانون، عملاً روند کانون را به بیراهه‌ای می‌کشاند که خواسته حزب توده بود، خیلی خوب به خاطر دارم. خیلی از ما هرگز نفهمیدیم هنر آقای کشتگر چه بود و چگونه عضو کانون نویسندگان ایران شد. اختلاف رأی اعضا توده‌ای و بخشی از فدائیان که هوادار سیاست حزب توده بودند، با بقیه فدائیان که بعداً اقلیت خوانده شدند و عملاً کانون را در دست گرفته بودند، به جایی رسید که سرانجام کانون رأی به اخراج توده‌ای‌ها منجمله به آذین، کسرای، تنکابنی و چند تن دیگر داد. چنین جوی برای اعضا قدیمی‌تر و نویسندگان اصلی اساسنامه کانون، قابل تحمل نبود. برخی از پیش کسوتان معتدل کانون با اخراج توده‌ای‌ها در چنان فضای غیردموکراتیک و جو متشنج و ناآرام، کاملاً مخالف بودند. آنان خواهان برگزاری جلسه‌ای آرام برای تصمیم‌گیری بودند. به خاطر دارم زمانی که چند تن از اعضا قدیمی کانون به نحوه اخراج توده‌ای‌ها اعتراض کردند، زنده یاد سعید سلطانیور چشم در چشم اعضا قدیمی گفت: "فکر نکنید که کار با همین چند اخراج تمام شده. ما این کانون را از عناصر نامطلوب دیگر هم تصفیه خواهیم کرد." کانون پس از مدت کوتاهی با حمله پاسداران، بردن تمام کارتهای شناسایی اعضا و مهر و موم کردن در محل کانون، از فعالیت افتاد.

اما کانون بعداً فعال شد و هنوز ادامه همان فعالیت‌ها را دارد.

درست است. من آن زمان در ایران نبودم اما اطلاع داشتم که پیش از قتل‌های زنجیره‌ای، افرادی چون محمد مختاری، پوینده، غفار حسینی، گلشیری که یادشان زنده باد، و چند تنی که هستند و عمرشان دراز باد، برای گشایش مجدد کانون نویسندگان ایران فعالیت کردند و با نوشتن و نشر اعلامیه‌ای که به ۱۳۴ نفر معروف است به دوره جدید کانون رسمیت بخشیدند. اما رخداد قتل‌های زنجیره‌ای و تهدیدهای رژیم، باعث شد تا برخی از اعضا، محتاط‌تر عمل کنند. در مراسم تشیع جنازه‌هایی که از طرف کانون نویسندگان برپا می‌شد گروه‌های عظیم مردم شرکت داشتند که مخالفت خود با رژیم را نیز در حین مراسم ابراز می‌کردند. در چنان شرایطی برخی از اعضا کانون با این احتمال که مراسم، به صحنه زد و خورد میان مردم با پاسداران و مأموران رژیم کشیده خواهد شد، سعی می‌کردند تا بر صنفی بودن کانون تأکید کنند. در یکی از همان تشیع جنازه‌ها بود که آقای دولت آبادی با ملاحظه وضع شلوغی که پیش آمده بود مردم را به آرامش و "سیاسی نکردن" آن مراسم تشویق می‌کرد.

در باره شرایط فعلی کانون، بویژه در رابطه نامه‌ای که از طرف هیأت دبیران کانون در جواب آقای قوچانی یا بقول کانونیان "مفتش ادبی" در رابطه با برگزاری مراسم قیصر امین پور منتشر شده چه نظری دارید؟

من فکر می‌کنم در حال حاضر نبودن تعدادی از اعضا قدیمی و معتدل کانون، بی‌رغبتی بعضی از نویسندگان حرفه‌ای برای شرکت در جریانات کانون، در پی قدرت نبودن برخی دیگر از اعضا، و همچنین نیازمندی‌های شخصی چند تن از اعضا و ملاحظه رژیم در صورتی که آرام و ساکت باشند، شرایطی بوجود آورده که کانون را از شکل و هویت اولیه‌اش به عنوان یک کانون صنفی درآورده است. شأن نزول کانون مخالفت با هر نوع سانسور و دفاع از آزادی اندیشه و قلم و بیان، بدون حد و حصر بود. من از این راه دور و با تعقیب جریاناتی که در ایران رخ می‌دهد، و مقالاتی که از طرف چاپ (اکثریت) منتشر می‌شود، کانون را همان کانون ۱۳۴۶ یا ۱۳۵۶ یا حتی ۱۳۷۴ نمی‌بینم. مثلاً در مورد نامه اخیر کانون در جواب آقای قوچانی و در رابطه با عدم برگزاری مراسم برای قیصر امین‌پور، می‌توانم بگویم

گرچه با مواردی که در این نامه در جواب به آقای قوچانی آمده موافقم، اما تعبیرات و اصطلاحات، و لحن و زبان به کار رفته در آن را مطلقاً در شأن و منزلت کانون نویسندگان ایران نمی‌دانم. این نامه نمی‌تواند از کانون نویسندگانی باشد که یکی از سردبیرانش سیمین بهبهانی است. به مصاحبهٔ رادیو بی بی سی با خانم سیمین بهبهانی، گوش کنید. نقل حرف‌های آقای سیدعلی صالحی، دبیر دیگر کانون را بخوانید، و از نظر سایر اعضاء پیش کسوت مطلع شوید، آنوقت متوجهٔ ناخشنودی آنان خواهید شد. جای شگفتی است که برخی از دبیران کانون پیش از پخش نامه آن را نخوانده بودند و مطلقاً از چگونگی طرح موضوع نامه بی‌اطلاع بودند. با خواندن متن نامهٔ کانون، شباهت شگرفی میان جانوران درنده خوی رژیم اسلامی و برخی از مخالفان‌شان دیدم. آیا کسانی که (بنظر من آگاهانه) چنین برخورد می‌کنند جز آب به آسیاب دشمن ریختن، کاری کرده‌اند؟ به گفتهٔ برخی از دوستان چپ، کانون در حال حاضر دربست در قبضهٔ اکثریت و توده‌ای‌هاست. با قبول این که هر هنرمندی می‌تواند تفکر سیاسی خود را داشته باشد، امیدوارم کانون نویسندگان بار دیگر همچون ایام انقلاب ایران، پایگاه عملکردهای ایدئولوژیکی، دُغم‌گرایی و برخوردهای سیاسی و خشن اعضاءش نشود.

گرچه کانون نویسندگان در تبعید، در همان سال‌های اولیه هجرت نویسندگان و هنرمندان ایرانی شکل گرفت اما شما برای سال‌ها عضویت در کانون را نپذیرفتید. دلیل نپیوستن شما برای سال‌های طولانی به کانون نویسندگان در تبعید چه بود؟

اکثر هنرمندان ایرانی که خود را به خارج از ایران تبعید کردند، در کشورهای اروپایی سکنی گزیدند، به همین دلیل اولین هسته‌های کانون نویسندگان در تبعید در اروپا شکل گرفت. اما ما از راه دور شاهد قدرت‌طلبی و تکروی میان اعضاء کانون بودیم. دکتر مسعود نقره کار جریان کانون نویسندگان در تبعید را خیلی روشن شرح داده است که چگونه با مرگ دکتر ساعدی، کانون چندی غیرفعال شد، برخی از اعضاء قدیمی کانون استعفا دادند، و کانون بار دیگر عملاً محل زد و خورد بر سر عقاید سیاسی گردید. نه تنها چنین فضایی برای کانون سالم و درست نبود که به کلی با شکل اولیه‌اش تفاوت داشت. متعجب بودم مایی که به خارج آمده‌ایم و می‌توانیم تمام عقاید و فعالیت‌های سیاسی خود را بدون ترس و سرکوب هیچ

رژیمی در فضای باز سیاسی دنبال کنیم چرا هنوز خط مشی سیاسی خود را تحت پوشش نام کانون عرضه می‌کنیم و انتظار داریم سایرین هم از ما پیروی کنند! دیگر این که معتقد بودم کانون نویسندگان در ایران به علت جو سرکوب دو رژیم پهلوی و خمینی، اساس فعالیت خود را مبارزه با هر نوع سانسور و طلب آزادی اندیشه و قلم و بیان، قرار داد. هنرمندان ایرانی که در خارج زندگی می‌کنند چرا اساس کار خود را مبارزه با سانسور قرار داده اند. کانون نویسندگان در تبعید با کدام سانسور باید بجنگد و از چه کسی آزادی اندیشه و قلم و بیان را طلب می‌کند؟! به نظر من نویسندگان خارج‌نشین، می‌بایست ضمن حمایت و پشتیبانی دائم از هنرمندان ایرانی و اعضاء کانون نویسندگان ایران، خود، کانونی مستقل در تبعید داشته باشند. اگر به این مسئله توجه می‌شد، کانون نویسندگان در تبعید هم از آن همه مشغولیات سیاسی بیرون می‌آمد و پایگاهی می‌شد برای گفتن و گوش کردن به دیگری، پایگاهی برای مبادلات فرهنگی، پایگاهی برای آموختن و مجال و فرصتی برای مشق دموکراسی.

اما شما بعداً به کانون نویسندگان در تبعید پیوستید

بله، پس از چند سالی، بسیاری از اعضاء کانون در تبعید روش‌های پیشین خود را غلط دیدند. فروپاشی شوروی برای مدت طولانی اعضاء چپ را از شور و هیجان انداخت. از درگیری‌های سیاسی در کانون کاسته شد. زمانی که زنده یاد آقای مختاری به آمریکا آمد، او را در یکی از جلسات کانون که در منزل آقای منصور خاکسار برگزار شده بود ملاقات کردم. گرچه او بخوبی از سرگذشت رقابت‌های حزبی و قدرت طلبی‌ها در کانون نویسندگان در تبعید آگاه بود، اما حضور همه اعضاء را ضروری می‌دانست. از سوی دیگر وقتی کانون نویسندگان در تبعید، در رابطه با بگیر و ببند و شکنجه و قتل نویسندگان اعلامیه می‌داد یا برنامه‌ای برگزار می‌کرد، همیشه از من نیز خواسته می‌شد که پای اعلامیه‌ها را امضاء کنم یا در برنامه‌ها شرکت داشته باشم. - که البته من هم با کمال میل و افتخار، در هماوایی با سایر اعضاء کانون برای اعتراض به اعمال رژیم اسلامی ایران همیشه در کنارشان بودم. - همه این‌ها موجب شد تا عملاً عضویت کانون نویسندگان در تبعید را بپذیرم.

با سپاس از شما به خاطر وقتی که صرف این مصاحبه کردید، آیا مایلید در پایان به این بخش چیزی بیفزایید؟

ضمن تشکر از شما، مایلم حرف‌هایم را با جمله‌ای از ادرین ریچ شاعر و نویسنده بزرگ آمریکایی در باره هنر، جامعه و سیاست به پایان ببرم. ریچ در سال ۱۹۹۷ جایزه کاخ سفید را که به آثار او تعلق گرفته بود پذیرفت. وی در بخشی از نامه توضیحی خود در رد این جایزه می‌گوید: "هنر در دراز مدت، نیازمند آن است تا به‌طور ارگانیک از خاک بارور اجتماعی سر بیرون آورد و همگان را تغذیه کند. دولت موظف است تا برنامه آموزشی آزاد و شهروندانی باسواد بپروراند. آموزشی همگانی و مجانی که هنر، عنصر تفکیک‌ناپذیر آن باشد. جامعه‌ای که مردمش را به‌دور نمی‌افکند، جامعه‌ای که به‌فردیت انسان و پویش آدمی برای داشتن یک زندگی آبرومند عادی قابل تحمل، احترام می‌گذارد. در چنین شرایطی است که هنر، هنوز صدای اشتیاق، آرزو، نارضایی، شور و هیجان خواهد بود. صدایی که به‌ما یادآور می‌شود که پروژه دمکراتیک، هرگز پایانی نخواهد داشت." ۵

پانویس

- ملیحه تیره گل، در کتاب مفصل و ارزشمند خود: "مقدمه ای بر ادبیات فارسی در تبعید ۱۳۷۵-۱۳۵۷"، کارهای پرتو نوری‌علا را در رده ادبیات در تبعید آورده است.

- دکتر علیرضا زرین نیز در نقد مفصل خود بر سومین مجموعه شعر پرتو، "زمینم دیگر شد" در فصلنامه بررسی کتاب، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۷۲ و سپس در مقاله‌ای که در شهروند و بررسی کتاب شماره ۴۷، بهار ۱۳۸۵ به طور کلی در باره ادبیات مهاجرت نوشته، از اشعار پرتو به ویژه از شعر "صد سال به از این سالها" که در چهارمین مجموعه شعر پرتو "سلسله بر دست در بُرج اقبال" منتشر شده، به عنوان نمونه مشخص ادبیات مهاجرت نام می‌برد.

- عزت گوشه گیر در نقد تحلیلی مجموعه داستان "مثل من" که در نشریه شهروند و سپس در فصلنامه بررسی کتاب دوره جدید، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۸۵

منتشر کرد، داستان‌های کوتاه پرتو نوری علا را در زمره کار نویسندگان مهاجر و بویژه زنان مهاجر معاصر خوانده است.

- مهستی شاهرخ‌ی نیز در سایت چشمان بیدار خود، در نقد دقیق و مفصل داستان‌های کتاب "مثل من"، آن‌ها را "از نمونه‌های شاخص ادبیات مهاجرت که توسط زنان نویسنده نوشته شده است، معرفی و طرح کرده است.

شاهرخ رئیسی، نویسنده و سردبیر سایت اینترنتی اثر

منابع

- ۱- مصاحبه با هوشنگ گلشیری، فصل کتاب، شماره ۶، لندن، مارچ ۱۹۹۳
- ۲- درباره "کمپین یک میلیون امضاء و خواست تغییر قوانین تبعیض آمیز"، مقاله، سارا نیکو، اخبار روز، شنبه ۱۶ فوریه ۲۰۰۸
- ۳- "تحولی بزرگ در جنبش چپ ایران"، مقاله، "سپیده صلح جو"، نشریه الکترونیکی اخبار روز، ژانویه ۲۰۰۸ منتشر شده، از طرف بخشی از اعضای فداییان اکثریت متذکر می شود: "به نظر ما در طی سال های ۱۳۷۸ تا کنون، فضایی حاکم شد که اجازه نسبی در حد جمهوری اسلامی برای اعلان علنی نظرگاه‌های چپ در تعدادی از دانشگاه‌ها را فراهم کرد.
- ۴- "سیاست اختگی افراد نااجتماعی" مقاله، مازیار سمیعی، اخبار روز سه‌شنبه ۱۶ بهمن ۱۳۸۶ - ۵ فوریه ۲۰۰۸ و همچنین مصاحبه با کاوه عباس پور، سخنگوی دانشجویان آزادی خواه و برابر طلب را در نشریه الکترونیکی شهروند.
- ۵- ادرین ریچ Adrienne Rich شاعر و نویسنده برجسته فمینیست و لزبین آمریکایی، گرچه شعرش، از مسائل سیاسی و اجتماعی تأثیر گرفته، و هنرش را جوابگوی نیازهای بشری کرده است، اما کوشیده است تا کارش جنبه تبلیغاتی نداشته باشد. آثار آدرین ریچ را می‌توان به دو دوره قبل از ۱۹۶۰، و بعد از آن تقسیم کرد. از جمله کارهای اولیه او Change of World است و برخی از کارهای بعدی‌اش عبارتند از Leaflets ۰ ۱۹۶۹، The Will to Change ۱۹۷۱، The Fact of A Doorframe ۰ ۱۹۸۵ آخرین اثر منتشر شده او Dark Fields of the Republic نام دارد.

منتشر شده در سایت دو زبانه اثر

* جرگه اسپارتاکوس یا اتحادیه اسپارتاکیست، به آلمانی Spartakusbund نام گروهی مارکسیست انقلابی بوده که در حین جنگ جهانی اول در آلمان فعالیت می کرده است. نام این جرگه، برگرفته از نام اسپارتاکوس، رهبر سومین جنگ بردگان در دوران امپراتوری روم است. مشهورترین بنیانگذاران این جرگه رزا لوکزامبورگ، کارل لیبنشت و کلارا زتکین هستند. این جرگه در سال ۱۹۱۹ میلادی با تغییر نام خود به حزب کمونیست آلمان، به کمینترن پیوسته و برای استقرار یک دولت سوسیالیستی در آلمان فعالیت می کرده است.

نامه به سانسورچی

ایران وایر، زیر نظر محمد تنگستانی

ممیزی و سانسور کتاب چه در دروان پادشاهی پهلوی و چه در حکومت جمهوری اسلامی، یکی از مشکلات اساسی نویسندگان بوده است. در پروژه «نامه‌ای به سانسورچی»، «ایران وایر» از شاعران و نویسندگان خواسته است خطاب به فرد یا افرادی که آثارشان را ممیزی و سانسور می‌کنند، نامه‌ای بنویسند.

هدف از نگارش این نامه‌ها، تعامل و گفت‌وگو بین قاتل و مقتول نیست. هدف، انتشار حرف‌هایی است که هرگز نویسندگان موفق نشده‌اند خطاب به این افراد ناشناس اما تاثیرگذار در صنعت چاپ و نشر بزنند؛ افرادی که به نوعی می‌توان آن‌ها را نویسنده دوم و نهایی هر اثر منتشر شده نامید. امیدواریم که این نامه‌ها توسط سانسورچی‌های گمنام خوانده شوند بدون این که امیدی برای تغییر روند فکری آن‌ها داشته باشیم.

در این پروژه از تمبر پستی «محمود دولت‌آبادی» برای پاکت ارسالی این نامه‌ها استفاده شده است. استفاده از این تمبر به معنی توهین، افترا یا قرار دادن این نویسنده نام‌دار ایرانی هم‌سو با اداره ممیزی کتاب نیست. هدف ما در استفاده از این تمبر، اعتراض به عدم صدور مجوز انتشار برای کتاب «زوال کلل» این نویسنده است؛ نویسنده‌ای که آن را «آقای رمان» می‌نامند اما اجازه انتشار کتابش را نمی‌دهند.

«ایران‌وایر» هم اکنون نامه‌های متعددی از نویسندگان آماده انتشار دارد که به تدریج منتشر می‌شوند. ولی شاید شما هم بخواهید خطاب به این افراد نامه‌ای بنویسید و در این پروژه مشارکت کنید. برای دانستن اطلاعات بیش‌تر به ما ایمیل بزنید:

info@iranwire.com

پنجمین نامه از این مجموعه را «پرتو نوری علا» شاعر و نویسنده نام‌آشنای ادبیات ایران خطاب به واحد ممیزی کتاب در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نوشته است. با تشکر از ایشان.

محمد تنگستانی

یکشنبه ۰۵ ژوئن ۲۰۱۶

نامهٔ پرتو نوری علا به سانسورچی

خانم / آقای سانسورچی!

این نامه خطاب به شما است. امروز می‌خواهم حسم را نسبت به شما سانسورچی‌های رژیم گذشته و رژیم فعلی، و با داشتن گوشهٔ چشمی به خودم و خودی‌هایم، روشن بنویسم

سانسور در محیط‌های سرکوبگر نطفه می‌بندد، در جوامعی که قوانین مذهبی و سنتی، یا تفکر ایدئولوژیک به جای قانون مدنی و سکولار، حکمرانی می‌کنند. سانسور و ممیزی، از هر نوعش به معنای عدم شراکت مردم در سرنوشت خود و جامعه است. حکومت در این جوامع سرکوب‌گر و یکه‌خواه هستند. تمام حکومت‌های سرکوبگر و استبدادی، که مقابل سنت شکنی، ابراز نقد و نظر متفاوت، استقلال فکر و نوآوری سبوعانه می‌ایستند، محتاج سانسورچی هستند. سانسور از حد جامعه به درون خانه و افراد آن نیز رسوخ می‌کند. زنان و مردانی که تحت رژیم‌های استبدادی زندگی می‌کنند، به تجربه دریافته‌اند در صورت عدم اطاعت از

سانسور، بشدت سرکوب خواهند شد. متأسفانه نتیجه سانسور دولتی و پدر/مردسالاری به سانسور خود عمل می‌کند.

می‌دانم سانسورچی از خود، اختیار و نظری ندارد. یا اجیر شده کسی است که زر در کیسه و زور در اسلحه دارد، یا غرق و ذوب شده در رهبر و سنت‌ها و باورهای منسوخ است. افراد یا حکومت‌هایی که می‌دانند با دادن اجازه گفتن و نوشتن، چه بسا جهل و نادانی و دروغ و فسادشان آشکار شود، سعی می‌کنند با سرکوب و دوختن دهان‌ها و شکستن قلم‌ها بر استمرار قدرت خود بیفزایند. آنان برای پنهان کردن تاریکیِ سرمازده زندگی‌شان، محتاج سانسورچی هستند؛ به هر قیمت، و در هر شرایطی.

در رژیم گذشته در سال اول دانشگاه، نخستین مجموعه شعرم، "سهمی از سالها" کتاب کوچکی حاوی اشعار دختری نوجوان، پر از مهربانی و گل و پرنده و ستاره، برای اجازه انتشار به دست شما ممیزان افتاد. هر شش نفر، که یکی‌تان آخوند بود، بدون تفکر پرسیدید: "چرا مزارع گندم، سرخ است؟" "چرا ستاره‌ها در شب فرو می‌میرند؟" "چرا شب آنقدر طولانی است؟" "چرا منتظر سحر نشسته‌ای؟" چرا، چرا، چرا... خواستم توضیح دهم اما آن آقای معمم گفت: "اگر زیاد اصرار کنی، کتاب‌ها که خمیر می‌شوند هیچ، برای خودت هم مشکلاتی ایجاد خواهد شد." من باردارِ فرزند بودم؛ از خیر انتشار کتاب گذشتم.

در مبارزه با سانسورچی خانگی، سرانجام توانستم در سال دوم دانشگاه، با گروه «سعید سلطانی‌پور» در دانشکده هنرهای زیبا نمایشنامه "خانه عروسکی" را تمرین کنم و با گروه «محمد ابراهیمیان» در دانشکده ادبیات، نمایش‌نامه عادل‌ها را. در دوران تمرین ریختید و بساط‌مان را به هم زدید و گفتید: «حق ندارید سلطان یا تزار یا پادشاهی را نمایش دهید که به دست مخالفانش کشته می‌شود.» هر دو نمایش تعطیل شد و ما پراکنده شدیم.

در همان سال «ناصر تقوایی» از من خواست تا در فیلم اول او «آرامش در حضور دیگران» بازی کنم. شوهرم با بازی من مخالفت کرد. تقوایی به او پیشنهاد کرد نقش مقابل مرا بازی کند. راضی شد. و به من هم اجازه بازی داد! تقوایی و دوستانش با گذاشتن پول‌های مختصرشان، این فیلم را ساختند. اما شما، شمایی که مأمور حقه کردن شکوه و جلال و جبروت توخالی عصر آریامهری به ایرانی و

غیر ایرانی بودید، نمایش این فیلم را توقیف کردید. گفتید: "دختران سرهنگ ارتش آریامهری، بی بند و بار نیستند و آزادانه دوست پسر نمی گیرند."

طنز روزگار در آن بود که اگرچه این فیلم جزو فیلم‌های برگزیده فستیوال ونیز شد، در ایران فقط به مدت دو هفته آن را بطور بسیار محدود نمایش دادند. پس از آن دو فیلم‌ساز برجسته ایران به من پیشنهاد بازی در فیلم‌شان را دادند. اما بار دیگر سانسورچی خانگی، مانع ادامه فعالیت‌م شد.

با بیدارخواهی‌های فراوان، تحصیلات دانشگاهی‌ام را ادامه دادم، فوق لیسانس گرفتم و به طور نیمه وقت در دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران، فلسفه درس دادم.

چیزی نگذشت ناراضیتی‌های سرکوب و پنهان شده مردم شکل بیرونی یافت؛ موجی به پا خواسته بود که نوید روزهای خوش‌رهایی از سانسور و رسیدن به آزادی می‌داد. اما "خدعه‌گر" با سوء استفاده از صداقت مردم، موج سواری کرد، بر شط خون نشست؛ اولین کارش گماشتن سرکوب‌گران و سانسورچی‌های جدید بود. حکومت عوض شده بود، شما چهره‌هاتان را پنهان کردید، ما شما را می‌دیدیم. از شما حمایت کردند و باز شما را در دانشگاه، کتاب‌فروشی‌ها و کتاب‌خانه‌ها می‌شناختیم. با «انقلاب فرهنگی» یا انقلاب «ضد فرهنگ»، درب دانشگاه‌ها بسته شد و من و امثال من از کار برکنار شدیم.

مجموعه شعر دومم "از چشم باد"، حاوی اشعاری پر از امید و اضطراب برای رسیدن به آزادی، و سپس یأس و حرمان برای شکست آزادی، آماده چاپ شد. ناشر، کتاب را نزد شما آورد. اما این بار کل کتاب توقیف شد و خودم سخنی نگفته، تهدید به دستگیری شدم. از مسلخ رژیم گذشته، به سلاخ خانه اسلامی آمده بودم که هر کلمه را خنجری آب‌دیده می‌دیدند. این کتاب هم اجازه چاپ نگرفت و در سانسور ماند.

به پیشنهاد دکتر سیما کوبان و همراه با دوست مشترک‌مان منیر بیضائی (رامین فر) بنگاه انتشاراتی و کتاب فروشی "دماوند" را تأسیس کردیم. دل‌مان خوش بود اگر کتاب‌های خودمان را نمی‌توانیم منتشر کنیم، کتاب‌های دیگران را به چاپ برسانیم. سایه شما سانسورچی‌ها و جاسوس‌ها همه جا وجود داشت و به همه جا سرک می‌کشیدید. شما از گذشتگان تان نادان‌تر و به همین دلیل بی‌رحم‌تر

بودید. سانسورچی‌ها هرچه کم‌تر بفهمند، بیشتر سانسور می‌کنند. رژیم جدید با انتخاب کلماتی خاص، نادانی شما را بیشتر و کار شما را راحت‌تر کرده بود.

لاش‌خورها از رفقای کهنه کار حزبی و مسلمان‌نما نیز خواسته بودند تا نابلدی‌های شما را تصحیح کنند. کار یادتان دادند. یادتان دادند که چه گونه به جان روزنامه و کتاب و موسیقی و فیلم بیفتید و آنها را سلاخی کنید. رژیم پاسدار جهل و خرافه و سوء استفاده از باورهای مردم، نیازی به کتاب و کتاب‌خانه نداشت. مردم نادان و دست بسته «راضی به رضای خدا» را بدون آگاهی، راحت‌تر می‌توان تحمیق کرد.

پس روزی اعلام نشده، همکارانتان با «ژ۳» به کتاب‌فروشی ما یورش آوردند. ابتدا تمام کتاب‌هایی که با چه وسواسی فراهم کرده بودیم را ضبط کردند، سپس درب کتاب‌خانه را قفل و زنجیر زدند و همکار اصلی‌مان، زنده یاد دکتر "سیمما کوبان" را با خود به بازداشتگاه بردند. پس از چندی، باز هرکدام از ما در گوشه‌ای پراکنده شدیم.

به خارج از ایران آمدم و با همه دشواری‌ها، زندگی جدیدی را با دستانی خالی و از صفر برای خودم و بچه‌هایم ساختم. همچنین به کمک ناشران ایرانی، توانستم کارهای سانسور شده و آفریده‌های بعدی‌ام را در خارج از وطنم، در سرزمین غیر منتشر کنم و ارزش اندیشیدن و آزادی را بیش از پیش بشناسم و بدانم.

در طول اقامتم در آمریکا، ناشری از ایران از من خواست برگزیده‌ای از اشعارم را در ایران منتشر کنم، گفتم به شرطی که هیچ شعری سانسور نشود. ناشر برگزیده اشعارم "چهار رویش" را به وزارت ارشاد فرستاد. شما سانسورچی‌های اسلامی از ناشر خواستید یک سوم کتاب را حذف کند. مخالفت کردم و اجازه چاپ ندادم. نمی‌توانستم دور از وطنم زندگی کنم و به خاطر انتشار کتابم در ایران، تن به خواسته سانسورچی‌های مزدبگیر رژیم اسلامی بدهم.

آیا یادتان هست کدام شعرها را حذف کردید؟ این بار شمشیر از رو کشیده بودید و دست بر روی اشعاری گذاشتید که بر مقام و منزلت زن تأکید داشت؛ بر مادر بودن او، بر ایستادگی و استواری‌اش. بر عشق ورزیدنش. در این رژیم، زن بودن جرم بود و مشکل شما با موجودی که می‌خواستید حذفش کنید، تنها در جنسیت‌اش بود. همانی که مادر، خواهر یا همسر شما بود. در رژیم جهل جمهوری

اسلامی، زن بودن و دفاع از او به عنوان یک انسان برابر، جرم سیاسی تلقی می شود.

تو زن سانسورچی! چه گونه در پی حذف اشعاری بودی که مقام تو را ستایش می کرد؟ نه، سانسورچی یک انسان معمولی نیست. او کرم یا خوره‌ای است که به ذهن و اندیشه آدم‌ها می‌خلد. کابوس او کلمات ماست.

قافله مستبدان در سرزمین ما نسل به نسل اطراق کرده است. از ایام مشروطه که ندای آزادی خواهی و عدالت برخاست تا رژیم پهلوی (پدر و پسر) و حالا رژیم اسلامی، نویسندگان، شاعران، روزنامه نگاران، کاریکاتوریست‌ها، و ... اولین طعمه‌های سانسور بوده‌اند. کسانی که حربه‌شان فقط قلم بود و کاغذ و کلمه.

و وای از زمانی که مردم از ترس، سانسورچی خود شوند. زنان، از وحشت ضرب و شتم مردان خود، خواسته‌های خود را پنهان و خویشتن را سانسور کنند و نویسندگان و هنرمندان، از وحشت مثله شدن کارش، و در نتیجه بگیر و ببند و حذف فیزیکی‌اش، سانسورچی خود شود. این دردناک‌ترین شکل سانسور است. زیرا در فقدان سانسورچی اجیر شده، خود فرد، مکانیزم سانسور را درونی میکند و رها شدن از آن طول می‌کشد.

آری در زبان و بیان و کلام، اندیشه است؛ دعوت به فکر کردن، دعوت به فاش‌گویی و رسوا کردن عمال زر و زور که «زر» هم در این رژیم به آن افزوده شده است.

خانم/ آقای سانسورچی! درست است که هیچ حکومت سرکوبگر، و هیچ فرد یکه خواه و مستبد، تاب تحمل نقد و نظر متفاوت یا بیان آزاد را ندارد، اما سانسور راه چاره نیست. چون این سرکوب جمع شده، روزی فوران خواهد کرد و استبداد را از بنیاد، برمی‌کند.

جامعه مترقی نیازمند سانسور نیست. در کشورهایی که فکر و بیان و قلم آزاد باشد، دموکراسی زاده می‌شود و می‌بالد؛ انسان شأن و حرمت پیدا می‌کند و در تعاطی افکار و تبادل نظر است که مردم جامعه بدون سانسور می‌توانند به رفع مشکلات بنشینند.

پرتو نوری علا

ایران وایر / زیر نظر محمد تنگستانی

<http://goo.gl/DQs3xD>

✽ ادبیات و شما

این بلاگ با هدف اطلاع رسانی در حوزه ادبیات و پل ارتباطی بین شما و نویسندگان راه اندازی شده است. بلاگ «ادبیات و شما» زیر نظر «محمد تنگستانی» با موضوعات و خبرهای فرهنگی و ادبی، مصاحبه‌ها، مقالات و یادداشت‌ها روزانه، به روز می‌شود. هدف ما در این بلاگ ایجاد پایگاهی با صداهای ناهمخوان در حوزه ادبیات با حضور شماست. بلاگ «ادبیات و شما» هر ماه یک نمایشگاه مجازی از هنرمندان جوان برای شما به نمایش می‌گذارد. پروژه «خانه شاعران و نویسندگان» با هدف ایجاد ارتباط بین شما و نویسندگان به صورت هفتگی در این بلاگ منتشر می‌شود. معرفی کتاب‌های تازه منتشر شده بخشی دیگر فعالیت‌های این بلاگ است. شما به عنوان یک مخاطب یا نویسنده می‌توانید در این بلاگ حضور داشته باشید. نظرات، انتقادات، پیشنهادات و مطالب خود را برای مدیریت بلاگ «ادبیات و شما» ارسال کنید. «محمد تنگستانی» شاعر و روزنامه نگار ساکن بلژیک است که تا کنون کتاب‌هایی متعددی در حوزه ادبیات و شعر منتشر کرده است. این شاعر و روزنامه نگار آبادانی در حال حاضر مشغول به کار در رسانه‌هایی مانند، «ایران‌وایر»، «رادیو زمانه» و خبرنگاری در «رادیو فردا» است.

برگرفته از ایران وایر

<http://iranwire.com/blogs/3512/8169/>

"زبان، خودِ اندیشه است"

گفت وگوی عباس شکری با پرتو نوری علا

پرتو نوری علا، شاعر، نویسنده، منتقد ادبی، عضو کانون نویسندگان ایران، کانون نویسندگان (در تبعید) و خانه آزادی بیان است. از نوجوانی آفرینش هنری بخشی از زندگی‌اش بود. در رژیم گذشته و در دوران دانشجویی، به بازی در چند تئاتر به همراه سعید سلطانپور، بازی در فیلم به کارگردانی ناصر تقوایی و چاپ اولین کتاب شعرش، «سهمی از سال‌ها» دست زد که همگی در آن زمان توقیف شدند. پس از انقلاب، پرتو، با اتمام تحصیلات دانشگاهی و کار در مرکز روان درمانی دانشگاه تهران، به طور نیمه وقت نیز در دانشکده هنرهای زیبا به تدریس فلسفه مشغول شد، و دومین کتاب شعرش «از چشم باد» را آماده چاپ کرد، اما با انقلاب فرهنگی از کار و تدریس در دانشگاه تهران محروم و کتابش نیز در وزارت ارشاد توقیف شد. مدتی بعد «پرتو» به کمک دو تن از دوستانش، نخستین انتشارات زنان در ایران را با نام «انتشارات دماوند» دایر کردند. انتشارات دماوند نیز پس از سه سال از طرف رژیم بسته شد. «پرتو» اکثر آثار خود را پس از ترک زندگی زناشویی و کشورش، در آمریکا آفرید. تاکنون از او، پنج کتاب شعر، دو کتاب نقد ادبی و هنری، یک جلد برگزیده اشعار، یک مجموعه داستان، یک نمایشنامه و یک روایت، منتشر شده است. او در سال ۱۹۹۴ به عنوان بهترین منتقد سال، از طرف هیأت داوران نشر باران در سوئد انتخاب شد. «پرتو» از فعالان جنبش زنان و حقوق بشر است و از

سه سال پیش در حمایت از مادران عزادار ایران با جمعی از دوستانش، گروه حامیان مادران پارک لاله را در لس آنجلس، منطقه ولی برپا کرده‌اند.

گفتگوی زیر به صورت نوشتاری انجام شده و پیشاپیش از خانم نوری علا سپاس گزارم که وقت گذاشتند و به پرسش‌های من پاسخ گفتند. ع. ش.

عباس شکری: خانم نوری علا، چرا شعر را انتخاب کردی؟

پرتو نوری علا: فکر می‌کنم در مورد انجام کار ذوقی، بویژه وقتی پای مادیات در میان نباشد، "انتخاب"ی هم وجود ندارد. من رشته تحصیلی‌ام را، کار و شغلم را، نوع معاشرت و زندگی‌ام را، نوع خورد و خوراک و پوشاک‌ام را، حتی در محدوده‌ای کوچک، خودم انتخاب کرده‌ام، اما انگار شعر گفتن یا هر کار ادبی دیگر در من بوده و همیشه هم همراهم ماند. البته به پدیده‌های ذاتی یا کشف و شهود به معنای متافیزیکی‌اش مطلقن، معتقد نیستم. شاید دلیل کشش من به ادبیات به این خاطر بود که از کودکی با شعر آشنا بودم. هر دو پدر بزرگم شاعر بودند، مادرم، دائی‌ام و برادر بزرگم نیز شعر می‌گفتند. کتاب و مجله و روزنامه، در خانه و در دسترس‌مان بود، شعرخواندن و صحبت کردن درباره ادبیات هم در میان بود. حالا چه چیزی باعث می‌شود که در بچه‌ای این کشش به وجود آید یا به عکس از آن زده شود، نیازمند کندوکاو است. در دبیرستان رشته ادبی را انتخاب کردم. ابتدا، اشعارم تقلیدی از شعر کلاسیک ایران بود، در شانزده سالگی با شعر نو آشنا شدم و مسیر کارم به راهی دیگر رفت. در دانشگاه گرچه رشته‌های فلسفه و روانشناسی را انتخاب کرده بودم، اما شعر و ادبیات همیشه بخشی از زندگی‌ام بود.

اگر قرار باشد وضعیت شعر امروز ایران را به اجمال توضیح دهی، چه خواهی گفت؟

ادعا نمی‌کنم از تمام شعرهای منتشر شده در ایران، یا حتی خارج از ایران با خبرم، اما در آن‌هایی که به دست‌ام رسیده، گه‌گاه شعرهای درخشانی از شاعران جوان ایران دیده‌ام. به راستی نو و متفاوت از اشعار مدرن دهه‌های قبل از انقلاب. هم از نظر نگاه به ابژه‌ها و هم از نظر زبان تر و تازه. اشعاری هم که نه برایم جذابی

داشته و نه معنای‌شان را فهمیدم، فراوان خوانده‌ام. در خارج از ایران هم اشعار بسیار درخشانی خوانده‌ام. اشعار فوق‌العاده ناب. اما اگر مجبور شوم یک ویژگی مشترک میان شعر داخل و خارج از ایران پیدا کنم، باید بگویم آن، بی‌شکلی است. البته بی‌شکلی هم خودش نوعی شکل می‌شود.

در مقایسه با سال‌های دهه‌ی چهل و پنجاه، شعر امروز ایران را چگونه می‌بینی؟ آیا باز هم شاهد کسانی چون؛ فروغ، شاملو، اخوان و ... خواهیم بود که اثرگذار باشند؟

می‌شود عقب‌تر رفت و گفت دهه‌های بیست و سی و چهل، شعر نوی ایران، به عنوان پدیده‌ای نوظهور که بسیار مخالفت‌ها و موافقت‌ها را با خود آورد، مطرح شد. نیما طول مصراع‌ها را تغییر داد، به شدت به رعایت وزن وفادار ماند، قافیه را هر کجا که منطق درون شعر، یا ضرورت کلام، حکم می‌کرد انتخاب کرد، عناصر بومی و کلماتی که تا آن زمان کلمات شعری به حساب نمی‌آمدند را وارد شعر کرد. این کارها پدیده شعر نو را به وجود آورد. بسیاری از شاعران بعدی راه نیما را - بیشتر از نظر محتوایی - طی کردند. اما فروغ بعد از سه دفتر اول شعرش کسی بود که گفت اصلن قافیه لازمه شعر نیست، اما وزن حتمن باید باشد. البته بدون آن که دلیلی برای آن داشته باشد. زبان فروغ زبان سهل و ممتنع بود و دنیای جدید زن بودن که جایش در شعر فارسی خالی بود را در ذهنی سیال و زبان روانی به عرصه شعر آورد. گرچه این هم شد پدیده دیگری در شعر نو، اما چگونگی شعر فروغ همواره تحت زن بودنش قرار گرفت. صدها شاعر، بویژه زنان به تقلید او شعر گفتند. کارشان به کجا رسید؟ بماند. بعد نوبت شاملو بود که نه وزن و نه قافیه را ضروری شعر دانست، و در کلام او نه تنها زبان فاخر فارسی تجلی یافت که حتی زبان کوچه و بازار را نیز به زیباترین نحو در شعر به کار گرفت. تصویر زن به صورت واقعی در شعر شاملو تجلی یافت^۱. این‌ها پدیده‌های عصر خود بودند. اما در دهه‌های اخیر با این که شعر نیمایی، بویژه شعر آزاد شاملو تا امروز بر شعر معاصر مسلط است، اما بدعت‌هایی که در شعر برخی شاعران معاصر چه در ایران و چه در خارج از ایران گه‌گاه دیده می‌شود، در این دنیای دنگال ارتباطات و سرعت سرسام آور آن، مجالی برای جا افتادن، تأثیر گذاشتن و پدیده شدن نیافته‌اند. بدون تردید گستردگی و امکان پخش میلیونی اینترنتی، سعادتی است برای هنرمند که شعرش را به دست

همه‌گان برساند، اما شتاب تغییر، موجب از بین رفتن تشخیص کار هنری می‌شود. من در انتظار ظهور نیما و فروغ و شاملوی دیگر نیستم. من در هیچ زمینه‌ای به دنبال غول، نمی‌گردم.

شعر ایران اکنون از دو پارگی درون و بیرون از ایران برخوردار است، ویژگی شعر ایران در تبعید یا مهاجرت چیست؟ ساختار این شعر چه هست؟

شاید سی سال پیش شعر درون و بیرون از ایران تفاوت‌هایی داشت، اما همان طور که گفتم به علت جهانی شدن اطلاعات و آگاهی‌ها، آمد و رفت‌ها، آشنائی با ادبیات دیگران، دسترسی به اینترنت و نظایر آن تفاوت‌ها کم و کم‌تر می‌شوند. اگر در اوایل انقلاب شاعران مهاجر و خودتبعید، بازتر شعر می‌گفتند یا در گفتن دردها و بیزاری خود از حکومت به قدرت رسیده، دست بازتری داشتند، اما به مرور زمان، مهاجرین ایرانی به مقدار زیاد جزو کشور میزبان شده‌اند. جالب توجه است که از دید من، این دورافتادگی از میهن که به طور عملی و واقعی برای ما رخ داده، برای بسیاری از ایرانیان، بویژه نسل جوان داخل ایران نیز به نوع دیگری اتفاق افتاده. می‌شود گفت آنان در کشور خود در تبعیداند. دورافتادگی ذهنی و عاطفی از سرزمین مادری‌شان که به اشغال بیگانه درآمده. بیگانه‌ای که دشمن‌وار هرگونه رفاه، امنیت و خوشی را از آنها دریغ کرده. در این دوره، معیارهای مشخصی برای شعر نیست، هر گروه و دسته‌ای به سبک و سیاقی که دوست دارد شعر می‌گوید؛ به همین دلیل همان‌قدر که شعر بد و خوب در ایران گفته می‌شود در خارج از ایران هم شاهد اشعار بسیار خوب و بسیار بد هستیم.

در مقایسه با سایر کشورها، ادبیات در تبعید ما از موفقیت چندانی برخوردار نشده، چرا؟

مشکل اصلی ما تفاوت ریشه‌ای در زبان مادری‌مان با زبان‌های زنده دنیاست. زبان‌هایی که ریشه مشترک لاتین دارند و از نظر عناصر فرهنگی نیز تا حدودی به هم نزدیک هستند، توفیق بسیار چشمگیری در جهانی شدن کارهای‌شان وجود دارد. بسیاری از ما که سال‌هاست در خارج از ایران زندگی می‌کنیم، هنوز به زبان فارسی شعر، داستان یا رمان می‌نویسیم. زبان دان‌های ما هم اگر بخواهند شعری

برای مخاطب فرنگی بگویند اول فارسی می گویند و بعد ترجمه اش می کنند. نازیان دان ها هم که دیگر شش شان گرو بشش شان است. حالا بنشینند تا مترجمی پیدا شود، از کار او خوشش بیاید، و شعر را ترجمه کند. البته در نسل جوان، شاعرانی داریم که به زبان انگلیسی شعر می گویند

با توجه به بخشی از شعرهایی که منتشر می گردد، می شود نتیجه گرفت که صاحب شعر خود را مدرن می خواند و این در حالی است که هم او، آثار کلاسیک ایران و از جمله، ویس و رامین، گاتاهای زرتشت، بیژن و منیژه و ... را نخوانده و با آن بیگانه است، این نوع مدرنیست بی ریشه را چگونه ارزیابی می کنید؟

نمی دانم چه بگویم؟ اگر معیار مدرن بودن به ویس و رامین خواندن است، پس غربی ها که حتی اسم ویس و رامین را هم نشنیده اند، بی جا می کنند که از مدرنیسم حرف می زنند! از شوخی بگذریم، آگاهی و شعور حتماً در خواندن آثار بزرگ گذشتگان نیست. مهم آن است که وقوف شاعر / نویسنده، به خودش، به جهان پیرامونش، نسبت به درک متعارف و تلقی کلیشه ای چقدر نو شده است؟ شک نیست که هر قدر میزان آشنائی با آثار کلاسیک شرق و غرب، بیشتر باشد، در آفرینش ادبی نیز نقش خود را بیش تر می زند، همان طور که اگر کسی از یکسونگری عبور کرده و روان شناسی آدم ها را بشناسد، تاریخ را خوانده باشد، جامعه را ارزیابی کرده باشد، شاید، شاید در آفرینش ادبی آگاهانه تر قلم بزند. چون خاصیت ادبیات پیشرو، درهم شکستن الگوها، فرم ها و محتواهای تکراری و مستعمل است.

نوعی شعر که موسوم است به شعر سیاسی، آیا ماندگاری دارد؟ همین نوع شعر، نیازی آیا به شعور و آگاهی از تاریخ ایران دارد؟

نمی دانم شعر سیاسی چیست! در جهانی که تمام قدرت های مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سعی می کنند تا افراد جامعه مطابق خواسته آنان یک سان فکر و عمل کنند، ادبیات، یعنی همان ادبیات پیشرو که می کوشد کلیشه ها و قالب های فکری تعیین شده را بشکند، خود به خود، می شود سیاسی. شعر پیشرو، انقلاب می کند و طرحی نو درمی اندازد. در ادبیات همیشه نوعی انقلاب بالقوه وجود دارد. به همین دلیل است که گرچه ادبیات ناچیزترین مشغله ذهنی تمام قدرتمداران

سرکوبگر جهان است، اما از آن به شدت می‌ترسند. به کشور خودمان نگاه کنید، چقدر شاعر و نویسنده جان‌شان را برداشته از ایران رفته‌اند و در هر دو رژیم چقدر شاعر و نویسنده و هنرمند در زندان‌ها بوده و هستند. کجای دنیا شاعر را به خاطر شعر و نوشته، دهانش را میدوزند، شکنجه می‌کنند، یا دست به انهدام جسمانی آنان می‌زنند؟ خب، در چنین شرایطی شاعر می‌شود موجودی سیاسی. به هر گوشه زندگی‌اش که دست بگذاری، به نحوی به سیاست مربوط می‌شود. همه بندهای زندگی مادی و معنوی ما به سیاست منتهی می‌شوند. بدون تردید در رژیم اسلامی ایران، شاعران نمی‌توانند به طور آشکار از زندان و زندانیان سیاسی، کشتارها، شکنجه‌ها، مادران داغدار، تبعیض میان زن و مرد، فقیر و غنی، دزدی سران رژیم، سلطه مذهب یا فقر فرهنگی حرف بزنند، اما تأثیر این فضا حتی در عاشقانه‌ترین اشعار، حس می‌شود. اشعاری که شاعران درون ایران می‌آفرینند، در بیانی تلویحی این رنج‌ها را با خود حمل می‌کند. این شعر سیاسی است. اگر زنی از خواسته‌ها و زنیّت خود سخن بگوید، می‌شود شعر سیاسی، ممکن است شاعر خارج از ایران هم به صراحت از این مسائل نگوید، اما او خود را سانسور نمی‌کند، بلکه از شعاری بودن یا کلیشه‌ای بودن کار گریز می‌زند. و این که می‌گویند شعر سیاسی تاریخ مصرف دارد، خوب داشته باشد، اولاً این عیب نیست، خودش نوعی تاریخ است و دیگر این که به این شوری‌ها که می‌گویند هم نیست. من در جلسه‌ای یکی از قدیمی‌ترین شعرهای سیاسی احمد شاملو را خواندم و اکثر مخاطبان گمان کرده بودند این از کارهای آخر شاملوست.

شعرهای سیاسی، جانبدار می‌شوند، آیا بین شعر و باورهای جزمی چه دینی و چه غیردینی، رابطه‌ای هست؟

شعر سیاسی می‌تواند جانبدار نباشد. اگر شاعری از انسان، فردیت و آزادی او سخن بگوید، اگر شاعری عدالت، برابری و عدم تبعیض را در شعرش بخواهد، اسمش جانبداری نیست. یعنی آیا ممکن است اسم انسان را روی خود بگذارد و تبعیض و بی‌عدالتی را برای دیگران بخواهد؟ پیروی از هر نوع باور جزمی، نگاه شاعر را تک بعدی و یک‌سویه می‌گرداند و اثر هنری‌اش در حد مدح و ثنا می‌ماند و از ادبیات واقعی فاصله می‌گیرد. قدرتمندان، بابتش پول هم می‌پردازند. البته ما نوعی شعر

تهییج کننده هم داریم. که مخاطب را تحریک به جوش و خروش می‌کند. چنین اشعاری می‌توانند مذهبی، سیاسی و... باشند.

هنرمند آیا از ویژگی‌یی برخوردار هست که دیگران نه؟

حتمن هست. همان‌طور که یک دکتر یا مهندس یا آرشیست یا آوازه خوان و... می‌توانند از ویژگی‌هایی برخوردار باشند که عمومی نباشد. از ویژگی‌های هنرمند، داشتن شاخک‌های تیز و گیرنده و ارتباط با لحظاتی است که چندان مورد توجه همه‌گان نیست. و دیگر ذهن و زبانی است که همه‌گان ندارند.

در شعر یکی از مؤلفه‌های اصلی «زبان» است. نقش «زبان» در شعر چیست و چه تفاوتی با دیگر زبان‌ها دارد؟

زبان در شعر یا هر نوع آفرینش کلامی، همه چیز است. زبان، خودِ ذهن و دریافت و تجربه هنرمند است. زبان، خودِ اندیشه است. ذهن و زبان، یگانه‌اند. به همین دلیل اگر شاعر یا نویسنده‌ای، اندیشه‌ای پویا، جستجوگر، مبدع و تجربه یا تخیل قوی با حساسیت بالا نداشته باشد، زبان‌ش نیز فرسوده و بی‌رمق و کل کار ضعیف خواهد بود.

در برش‌های زمانی، انواع شعر پدید آمده است: شعر نو، شعر سپید، شعر حجم، شعر کلاسیک، شعر گفتار و... کدام نوع را می‌پسندید، چرا؟

من هر فکر و اندیشه نو و خلاقیت و عاطفه را در هر شکل ادبی‌اش دوست دارم. شعر حافظ شعر کلاسیک است، اما همیشه تر و تازه است. من از شعر کلاسیکی بدم می‌آید که شاعر ابتدا قافیه‌ها را ردیف می‌کند، برای حفظ وزن کلی کلمات پیشین و پسین و اضافه و اگر و مگر می‌آورد تا شعر با وزن و قافیه بگوید. در شعر نو هم از شعری که با باری و آری و اما و... ساخته می‌شود بدم می‌آید.

حقیقت و واقعیت، کدام یک، کلید رمزگشای شعر است؟

از نظر من حقیقت امر مطلوب، یعنی چیزی است که باید باشد. در برابرش چیزی است که هست و واقعیت دارد؛ چه خوب و چه بد. من میانه‌ای با این بازی‌های کشف و شهودی و حقیقت‌یابی و حقیقت‌اولا و غیره ندارم. برای من

هرچه شعر ملموس‌تر و زمینی‌تر باشد، خوشایندتر است. چنین اشعاری، به خواننده این اجازه را می‌دهد که تخیل خود را نیز بخشی از شعر نماید و در این زمینه واقعی، علیه آن چه بد و ناخوشایند است غلبه کند. برای شکستن بدِ واقعی، به دنبال خوبِ حقیقی نیستیم. من این خصوصیت را در شعر مجید نفیسی دیده‌ام. در واقع نفیسی با سرایش اشعاری که زمینه‌های واقعی و حتی تاریخی دارد، دست به جهانی می‌زند که خودش می‌خواهد. به همین دلیل من مجید نفیسی را یکی از مبدعان شعر مدرن ایران می‌دانم. اشعار او سرشار از حس، عاطفه، نگاهی نو و بدیع، زبانی پاکیزه و ساده است که در بستر واقعیتی ملموس ساری و جاری است.

چه چیزی شعر را از نثر جدا می‌کند؟ گفته شده که شعر گفتار همان نثر است. درست است؟

اگر منظورتان از شعر گفتار، شعر سپید یا آزاد است، باید بگویم خیر. از نظر من شعر گفتار، همان نثر نیست. توضیح‌ش بسیار مفصل است. همین‌قدر بگویم کسانی که شعر بدون وزن و قافیه را نثر می‌خوانند، به این امر واقف نیستند که بسیاری از اشعار موزون و مقفا در طول سه هزار سال شعر فارسی، شعر نبوده، بلکه نظم بوده‌اند. یعنی در مقابل نثر، که فاقد وزن و قافیه است، (برخی در نثر هم وزن، و گاه قافیه آورده‌اند) آن چه را که وزن و قافیه داشته شعر خوانده و آن چه این دو را نداشته نثر خوانده‌اند. حال آن که در هشتصد سال پیش کسی مانند عین‌القضاه همدانی صریح می‌گوید الزاماً آن چه وزن و قافیه دارد، شعر نیست، بلکه نظم است. و آن چه وزن و قافیه ندارد نیز الزاماً نثر نیست. ملک الشعرا بهار درباره شعر و نظم می‌گوید:

ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نداشت
ای بسا ناظم که او در عمر خود شعری نساخت.

شما اگر آثار منشور ابوسعید ابوالخیر را بخوانید، برخی از قطعه‌ها به تمامی یک شعر ناب است. می‌گوید: عشق باریده بود و زمین تر شده بود. یا: روشن‌تر از خاموشی چراغی ندیدم.

گرچه «نظم» تعریفی ساده و روشن دارد، اما تا به امروز تعریف روشن، دقیق و واحدی درباره شعر ارائه نشده است. مثلاً در غرب ارسطو از جمله کسانی است که

گرچه شعر را کلامی موزون می‌خواند اما وزن را علت وجودی شعر نمی‌داند و میان شعر و نظم تفاوت قائل می‌شود. برای تعریف شعر تا حدودی در مورد عناصری که در زیر می‌آید توافق نظر هست: شعر آن چیزی است که در ذهن خواننده موجب فعالیت شده و خیال او را برانگیزد یا دامنه تخیلات او را وسعت بخشد. شعر کلامی است که قادر به ساختن تصاویر متعدد و بدیع در ذهن مخاطب گردد. شعر موجز و ایهام برانگیز و چند پهلوست، تا هر مخاطبی بر حسب درک و دریافت و تجربه و شناخت و شعور زیباشناختی‌اش از آن دریافتی متفاوت به دست آورد. متافور یا استعاره یا موجزترین شکل تشبیه، یکی از ارکان شعر است، چون استعاره امری فرهنگی است، بنابراین گاه ترجمه شعری که سرشار از استعاره است در فرهنگ و زبانی دیگر قابل درک نیست. شعر باید در غیبت مصداق واقعی‌اش، بتواند بر موارد مشابه نیز منطبق شود. جنبه عاطفی قوی و بدیع، در شعر مهم است. یکی دیگر از صفات شعر را قدرت توصیفی آن خوانده‌اند.

یکی از ژانرهای شعر که به ویژه در خارج از کشور هم تابوشکنی کرده، شعر اروتیک است، مرز اروتیک و پورنو در شعر کجاست؟ شعر اروتیک چه ساختار و ویژگی‌ای باید داشته باشد؟

وقتی از پورنوگرافی صحبت می‌شود، منظور نوعی هرزگی جنسی است که از طرق مختلف کلامی، تصویری و نمایشی، عرضه می‌شود. در پورنوگرافی، همه چیز به تحرکات جنسی یا یک رابطه جنسی، به صورت مکانیکی نزول می‌کند؛ سکس، در جهت سود و منفعت مادی، به صورت کالا عرضه می‌شود. اما در یک اثر اروتیک، هنرمند، قصد تبلیغ سکس به عنوان کالا ندارد. او از یک رفتار بشری، که می‌تواند اوج اعلای رابطه‌ای عاطفی و عاشقانه باشد، حرف می‌زند.

شعر آیا جنسیتی است و در کل، ادبیات زنانه و مردانه دارد؟

از نظر من در یک جامعه سالم و آزاد و باز، ادبیات، مثل کفش و کلاه، زنانه و مردانه ندارد. اما از آن جایی که هنوز در هیچ کجا این خط و خط کشی‌های زنانه / مردانه، که یک امر کهن فرهنگی است از میان نرفته، و بویژه در سرزمین‌های بسته مذهبی و سرکوبگر، زن، به کلی دنیای متفاوتی از مرد دارد، بنابراین اثری که آفریده می‌شود - خوب یا بد - تا حد زیادی به گوینده‌اش که زن است یا مرد

برمی‌گردد. البته اگر زنان در چنان جوامعی جرأت کنند جنسیت خود را به صورت تجربه‌هایی که بر سرشان رفته ابراز کنند.

شعر زنان شاعر را در مقایسه با شکوفایی نه چندان چند دهه پیش که تنها یکی دو ستاره داشته؛ فروغ و سیمین بهبهانی، چگونه می‌بینید؟

بزرگترین شکوفائی شعر زنان، بعد از انقلاب، بیرون آمدن آنان از زیر سایه مردان است. این آگاهی و شناخت به ضرورتی منتهی شده، که آثار شاعران زن را خیلی هم شکوفا و مشخص کرده است. اما همانطور که قبلاً گفتم، امکان خلق و پخش آثار هنری تغییر کرده.

نقش رسانه‌های الکترونیکی و به طور عمومی‌تر، اینترنت در رابطه با دسترسی به مخاطب، اعتلای شعر و هنر و ادبیات و ماندگاری یا کم عمر بودن اثر، چیست؟

دقیقاً منظورم همین موردی است که پرسیده‌اید. دسترسی به اینترنت و سرعت تغییر مطالب، هم خوب است و هم بد. این سرعت تغییر به خوانندگان اجازه نمی‌دهد تا تمرکزی را که قبلاً مخاطب هر کار هنری داشت، امروز هم داشته باشد. از سوی دیگر چون متر و معیارهای ثابت و شناخته شده قدیم دستخوش تغییر شده، ارزش گذاری کارهای هنری نیز مشکل شده است. ممکن است ارزش واقعی کارهای جدیدتر به چشم نیاید. به هر حال این تحولات و تغییر و تبدیلهای خاصیت جامعه انسانی است. آن روزی که ماشین چاپ اختراع شد و نقل شفاهی شعر و داستان و رفاقت، مخاطبان، دچار مشکلاتی شدند. از مهمترین‌اش این که منبع از آن، مخاطب باید سواد خواندن می‌داشت. حالا هم باید دويد تا به سرعت اینترنت رسید. به باور من جوان‌ها دارند می‌دوند. خوب هم می‌دوند. شاید ما پای همراهی با آنان را نداریم و شکوفائی‌هایشان را با چشم کم سو، در این سرعت، خیلی خوب نمی‌بینیم.

با تشکر از شما

عباس شکری

لس آنجلس / ۲۸ اکتبر ۲۰۱۲ میلادی

برگرفته از نشریه شهروند، بخش ادبیات، ۱۵ نوامبر، ۲۰۱۲

*دکتر عباس شکری روزنامه نگار، نویسنده، مترجم آزاد پژوهشگر خبرگزاری
نروژ و موسس نشر آفتاب در نروژ است. او دارای دکترای در رشته‌ی «ارتباطات و
روزنامه نگاری» است که اینک همکاری خود را با سایت شهرگان آغاز کرده و آثار
او همچنین در نسخه چاپی شهرگان نیز منتشر می‌شود.

آزادی بیان

نظرخواهی در باره پیامدهای ترور پاریس و آزادی بیان

پانته آ بهرامی

برادران "کواشی" که به سلاح سنگین مسلح بودند، صبح چهارشنبه (۷ ژانویه ۱۷/۲۰۱۵ دی) به دفتر نشریه فکاهی «شارلی ابدو» در پاریس حمله کردند. «کابو»، «شارب»، «تینیوس» و «ولینسکی» چهار کارتون‌نویست باسابقه و چیره‌دست فرانسوی در حمله مسلحانه به دفتر نشریه شارلی ابدو به قتل رسیدند. پیشینه دشمنی اسلام‌گرایان با «شارلی ابدو» به جنجال کاریکاتورهای پیامبر اسلام در روزنامه دانمارکی «یولاندز پستن» بازمی‌گردد. «شارلی ابدو» این کاریکاتورها را بازنشر کرده بود. روز گذشته صدها هزار نفر از فرانسوی‌ها به خیابان‌ها آمدند که بگویند آزادی بیان برایشان مهم است. «راهپیمایی همبستگی» ۱۱ ژانویه بزرگ‌ترین راهپیمایی پس از آزادی فرانسه در اوت ۱۹۴۴ بود.

پانته آ بهرامی: با پرتو نوری علا (شاعر و نویسنده) این پرسش را در میان گذاشتیم که حد آزادی بیان چیست و به نظر او حمله مسلحانه به دفتر نشریه «شارلی ابدو» چه پیامدهایی برای آزادی‌های مدنی خواهد داشت؟

پرتو نوری‌علا: بدون شک نتیجهٔ چنین اعمالی ایجاد ترس و هراس میان کسانی است که می‌کوشند آزادانه نظر خود را بیان کنند. دست زدن به چنان خشونت‌ورزی خونین، به نام توهین به مقدسات مذهبی، یعنی سعی در خاموش کردن هر صدای متفاوت است. حال آن که آزادی حقی است که با انسان متولد می‌شود؛ بنابراین ذاتی بشر است و حد و مرزی ندارد. اما همین آزادی ذاتی، قرن‌ها، — جز در مواردی محدود و کوتاه — زیر سلطه باورهای جزمی مذهبی، عقیدتی و مالیِ قدرتمندان جوامع مختلف، محدود و اسیر بوده است. تنها با پیدایش تفکر اُمانیستی در غرب، و توجه و احترام تدریجی به فردیت انسان بود که خروج کم و بیش آزادی فردی، از زیر سلطه باورهای مؤبد و خاخام و کشیش و آخوند و سلطان و ایدئولوگ‌های غیرمذهبی، میسر شد. طبیعتاً آزادی‌های فردی، از جمله آزادی بیان، به آشکار شدن نظرات و عقاید مختلف یا متضاد، انجامید و در نتیجه کشمکش و برخورد‌هایی میان مردم برای محق دانستن باور خود را بوجود آورد. این اتفاق موجب قرار دادن حد و مرزی در برابر آزادی بیان شد.

اهمیت قانون در جامعه چیست؟

قانون زمینی و سکولار، یعنی قوانینی جدا از باورهای مذهبی و ایدئولوژیک افراد یا جمع و گروه قدرتمند، حد و مرز آزادی بیان را تعیین می‌کند؛ قانونی که بتواند در برابر همه‌گان، متساوی‌الاجرا باشد. چنین قانونی، تنها در سایه سکولاریسم و دموکراسی، ممکن و کاراست. از نظر من، آزادی بیان بی‌حد و حصر و استثناء است. اما بر اساس همان قانون مبتنی بر حقوق بشر، اگر آزادی بیان، به قصد، موجب دروغ پراکنی، تحریف واقعیت، یا در ایام جنگ، مدد رسان دشمن باشد، قانون موظف است که برای چنین آزادی‌هایی حد و حدودی بصورت بازداشت‌کننده، اعمال کند. بطور نمونه، هم اکنون در برخی کشورهای اروپائی، نفی هولوکاست، جرم محسوب شده و مجازات قانونی دارد. بنابراین اگر آزادی بیان، منجر به خشم و نفرت گروهی شد، آن گروه حق دارد که مخالفت خود را مطابق قانون آزادی بیان و قلم، صراحتاً ابراز نماید یا فقط از طریق قانون، آن را پی‌گیری کند. بنابراین هیچکس حق ندارد در برابر آزادی بیان دیگری، دست به انتقام‌کشی فردی یا گروهی، خون و خونریزی، یا نابودی فیزیکی بیان‌کننده بزند.

از نظر شما تفاوت نقد با توهین چیست؟

متأسفانه توهین و نقد، هر دو از امور تفسیری هستند. مرزبندیِ مشخصی میان نقد و توهین وجود ندارد. شما می‌توانید هر نقد منفی را توهین تلقی کنید یا هر توهینی را نوعی نقد بخوانید. آنقدر این دو، بویژه در جوامع سنتی و مذهبی و توتالیتَر، درهم ادغام شده‌اند که در بسیاری از کشورها، بویژه کشورهای جهان سومی، انتقاد از عقیده یا رفتاری، توهین تلقی شده و نتایج خونباری داشته است. من در ایران، دیده بودم، حتی وقتی منتقدی، یک اثر ادبی را نقد می‌کرد، صاحب اثر به عنوان اینکه منتقد، به قوم من، به زبان من، به عقاید و باورهای من، به عقل و هوش من توهین کرده، عملاً با او گلاویز می‌شد. بنابراین تنها قانون، قانونی جدا از مذهب و ایدئولوژی، قانونی که برحسب زمان و مکان، با رأی مردم شکل گرفته و تصویب شده باشد، حق تمیز و تشخیص دارد.

نظامی‌گری و دخالت در آزادی‌های فردی را چگونه می‌بینید؟

قرن‌ها پیکار آزادیخواهان با سلطه‌گران مذهبی و عقیدتی، و داشتن اعتقاد به آزادی فرد، انتشار افکار ترقی‌خواهانه متفکرین، فلاسفه، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان، منجر به رشد نهال شکننده دموکراسی یا سهیم کردن مردم، در سرنوشت خود شد. دموکراسی متکی به رعایت مفاد حقوق جهان‌شمول بشر، توسط مردم و حکومت‌هاست. دموکراسی تضمین‌کننده آزادی‌های بشری، از جمله آزادی بیان و قلم است. اما استمرار این نهال، حتی در شکل درختی سایه‌گستر، همواره نیازمند رسیدگی است. متأسفانه وقوع رخدادهای فاجعه‌باری مانند ترور پاریس یا یازدهم سپتامبر نیویورک، حکومت‌ها را هرچه بیشتر به سوی نظامی‌گری، اقدامات امنیتی، و دخالت در آزادی‌های فردی سوق می‌دهد. دموکراسی در پناه آزادی بیان، ماندگار و پوشش‌دهنده است. دخالت دولت در آزادی‌های فردی، لطمه زدن به پیکر دموکراسی است. اما من مطمئن هستم که بی‌منطقی، که یک نمونه بارز و خشن آن کشتار است، هیچ قلمی را نمی‌تواند برای همیشه بشکند یا بیانی را خاموش کند. همان‌گونه که در طول تاریخ، دشمنانِ هراسیده از آزادی بیان، با بیرون کشیدن زبان، از حلق فاشگویان، یا دوختن دهان آنان یا زنده، به گنج گرفتارشان، نتوانستند، بیان آزاد را از میان بردارند.

با تشکر از شما

پانته آ بهرامی

ژانویه ۲۰۱۵ برگرفته از سایت رادیو زمانه

پانته آ بهرامی، نویسنده، ژورنالیست و گزارشگر

نقد ادبی، دنیای شعر و زندگی

گفتگوی مریم رئیس دانا با پرتو نوری علا

"اگر انتظار و امید نبود، زندگی تمام می‌شد"

"شستن خون با خون، زلالی نمی‌آورد"

پرتو نوری علا، شاعر، نویسنده، منتقد و عضو کانون نویسندگان ایران و کانون نویسندگان ایران در تبعید است. او پس از اخذ لیسانس در رشته فلسفه و روان‌شناسی و به پایان بردن دوره فوق لیسانس در رشته مدیریت خدمات اجتماعی در سال ۱۳۵۶، ضمن کار در مرکز روان‌درمانی دانشگاه تهران، به‌طور نیمه‌وقت نیز در دانشکده هنرهای زیبا فلسفه درس داد. اما دیری نپایید که با انقلاب فرهنگی، از کار و تدریس در دانشگاه محروم شد. در سال ۱۳۶۲ به پیشنهاد دکتر سیما کوبان، پرتو نوری علا و منیر بیضایی همکاری خود را برای برپایی نخستین انتشارات زنان در ایران، با نام «انتشارات دماوند» آغاز کردند که آن نیز پس از سه سال بسته شد. در سال ۱۳۶۵ پرتو به آمریکا آمد و ضمن کار در دادگاه عالی منطقه لس‌آنجلس (انتخاب هیأت ژوری)، در زمینه‌های مورد علاقه‌اش هنر، ادبیات و نیز مسائل زنان، بسیار فعال بود. در سال ۱۹۹۴ میلادی، کتاب شعر «زمینم دیگر شد» از خانم نوری علا کاندیدای بهترین کتاب شعر، و نقد رمان «سوره الغراب» به عنوان بهترین نقد سال، از طرف هیأت داوران ادبی نشر باران در سوئد انتخاب شد. او در

فوریه سال ۲۰۰۹ میلادی نیز برای شرکتش در شناساندن ادبیات معاصر ایران، به دریافت تقدیرنامه ادبی فیوناما، در سانفرانسیسکو نائل شد.

مریم رئیس دانا: پرتو نوری علای عزیز، شما در عرصه‌های مختلفی مانند هنر، شعر، داستان و نقدنویسی همواره فعال بوده‌اید. تجربه نقش‌آفرینی در سینما هم داشته‌اید، بازی در فیلم «آرامش در حضور دیگران». به چه دلیل این رشته را ادامه ندادید؟ و آیا جز در این اثر سینمایی، در فیلم دیگری نیز نقش داشته‌اید؟

پرتو نوری‌علا: قبل از پاسخ گفتن به سؤال‌تان باید بگویم که از آشنائی نزدیک با شما بسیار خوشحالم. بعد هم متشکرم از بابت این مصاحبه. در جواب شما باید بگویم پیش از این که در فیلم «آرامش...» بازی کنم، در چند نمایشنامه نقش‌آفرینی کرده بودم، که همگی در دوران تمرین یا شب اول نمایش از طرف ساواک توقیف شدند. نمایش فیلم «آرامش...» هم پنج سال در توقیف بود و پس از این که در فستیوال ونیز ۱۹۷۲، به‌عنوان فیلم برگزیده انتخاب شد، مدت کوتاهی نیز در ایران به نمایش درآمد. نقش کوچکی نیز در یک صحنه میهمانی از فیلم «کلاغ»، اثر بهرام بیضائی داشتم که بعد از انقلاب، آن بخش از فیلم حذف شد. پس از آن برای بازی در فیلم و تئاتر، دو سه پیشنهاد گرفتم، که مخالفت شدید همسر سابقم و همچنین مسئولیت‌های فراوانی که در قبال پرورش فرزندان، تحصیل و شغلم داشتم باعث شدند تا سینما را کنار بگذارم.

زندگی پس از ترک ایران، دور از کشور چه مشکلاتی داشت؟

پس از ۲۰ سال زندگی زناشویی، در سن ۳۹ سالگی، با دو فرزند ۱۹ و ۱۳ ساله به آمریکا آمدم. شروع یک زندگی جدید، با دو نوجوان، ندانستن زبان کامل، دست خالی و در سرزمینی غیر، کار آسانی نبود. اما من با این فکر که می‌توانم همه چیز را از صفر شروع کنم، ناملایمات را نادیده گرفتم. بخصوص که به هیچ عنوان حاضر نبودم به ایران و زندگی زناشویی‌ام بازگردم. مدارک دانشگاهی‌ام در کالیفرنیا، برابر با مدارک دانشگاه‌های آمریکا ارزش‌گذاری شد، اما تجربیات کاری گذشته‌ام پذیرفته

نشد. برای کار در زمینه روان‌درمانی، می‌بایست سه هزار ساعت در بیمارستان‌ها و کلینیک‌های آمریکا بدون حقوق کار می‌کردم. از طرف دیگر زبان محاوره انگلیسی‌ام چندان خوب نبود که بتوانم مثل ایران، در دانشگاه، فلسفه درس بدهم. دست خالی بودم و باید هرچه زودتر کار می‌کردم. بنابراین تصمیم گرفتم گذشته را فراموش کنم. با همهٔ سرکوب‌ها در زندگی گذشته‌ام، قابلیت‌های خود را می‌شناختم. مطمئن بودم که می‌توانم زندگی جدیدی راه بیندازم. بنابراین با گذراندن یک دوره فشرده آموزش کامپیوتر و گرفتن مدرک، با حداقل دستمزد شروع به کار کردم. طولی نکشید که ابتدا در همان زمینهٔ کامپیوتر، در دادگاه عالی منطقهٔ لس‌آنجلس به‌طور رسمی استخدام شدم و بعد با توجه به سطح کارم، به‌عنوان مأمور رسیدگی به انتخاب هیأت ژوری کار کردم. اگر زبان انگلیسی‌ام خوب نبود، عقل و هوش خوبی داشتم. ۲۵ سال در دادگاه کار کردم؛ پیش از فرارسیدن زمان بازنشستگی‌ام، تقاضای بازنشستگی کردم. می‌خواستم هم برای کارهای خودم وقت بگذارم و هم از بودن با نوه‌هایم لذت ببرم.

آیا از بدو ورود به آمریکا توانستید فعالیت‌های ادبی خود را در این‌جا ادامه دهید؟

بله، توانستم. البته باید بگویم که من در مرحلهٔ خوشه‌چینی آموخته‌ها و تجربیات ادبی و خلاقیت هنری بودم که مجبور شدم ایران را ترک کنم. کارهایم باید به‌طور طبیعی در ایران و برای مخاطب فارسی‌زبان خلق می‌شد، که نشد. اما خیلی زود توسط افراد فامیلم که از سال‌ها پیش از انقلاب، در خارج از ایران زندگی می‌کردند، با بسیاری از هنرمندان ایرانی و ایرانیان علاقمند به هنر در لس‌آنجلس آشنا شدم. ناشران ایرانی را شناختم، و همان سال اول ورودم، دو کتاب از من چاپ شد. آثارم در نشریات ایرانی خارج از کشور منتشر می‌شد، به بسیاری از کنفرانس‌ها و سمینارها که دربارهٔ ادبیات فارسی، در کالیفرنیا یا سایر ایالات مختلف آمریکا برپا می‌شد دعوت داشتم، و در برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی نیز شرکت می‌کردم. شاید برایتان جالب توجه باشد اگر بگویم که با وجود کار تمام وقت، دو - سه ساعت رانندگی در روز برای رفت و بازگشت به‌سر کار، سفرها، رسیدگی به فرزندان، خرید و پخت و پز دائم، نگهداری نیمه‌وقت از مادرم، توانستم بیشترین شعرها، داستان‌ها و نقدهایم را در همین سال‌های زندگی خارج از ایران بنویسم و به‌صورت مقاله یا

کتاب منتشر کنم. گوئی رهایی از قیود دست و پاگیر، دوباره زنده‌ام کرده بود. می‌خواستم بمانم و بسازم. سرشار از انرژی و آفرینش بودم.

اشاره کردید همان سال نخست دو کتاب از شما در این جا منتشر شد. آیا آثارتان در ایران نیز منتشر شده‌اند؟

خیر، تا زمانی که در ایران بودم تمام کارهای هنری و ادبی‌ام، در هر دو رژیم، توسط سانسور دولتی یا خانوادگی توقیف شدند. از ایران که خارج شدم، تصمیم گرفتم خود را از قید هر نوع سانسور، به‌ویژه خودسانسوری رها کنم. عمداً تمام پل‌های پشت سرم را خراب کردم. نه امکان چاپ کتابم در ایران بود و نه من میلی به این کار داشتم. در سال ۲۰۰۴ ناشری در ایران اظهار تمایل به چاپ و نشر برگزیده اشعارم «چهار رویش» کرد. اما گرفتن اجازه نشر، منوط به حذف مقدار زیادی از شعرها بود. البته شعرهایی که دقیقاً بر محور هویت و جنسیت زن دور می‌زدند.

شما در زمینه‌ی نقد، آثار قابل توجهی دارید، مانند نگاه بسیار خلاقانه‌تان به بزرگ‌ترین رمان روان‌شناسانه‌ی ایرانی، کلیدر، از محمود دولت آبادی. دو نموداری که از معماری روابط نشان می‌دهید چه کمک بزرگی‌ست به خواننده برای خواندن این رمان بلند. صحبت درباره‌ی نقد را با این پرسش آغاز می‌کنم. نقد خوب از چه ویژگی‌هایی باید برخوردار باشد؟

می‌دانید قرن‌ها، معنای نقد، خوب و بد کردن آثار ادبی بوده است. یعنی درغایت، ارزش‌گذاری آن‌ها. اما با ظهور سبک‌های ادبی متفاوت در دوره‌های مختلف، به‌ویژه در غرب، چگونگی نقد آثار ادبی نیز تغییر کرد. یک تعریف نقد را، استدلالی بودن آن دانسته‌اند. اما از آن‌جا که استدلال، از پیش‌فرض‌های توافق‌شده می‌آید، لذا این شیوه نقد نیز نوعی ارزش‌گذاری اثر است، و چون در ادبیات و کلاً هنر، توافق عمومی وجود ندارد، پس آن‌چه منتقد می‌گوید تنها توضیح فرضیات و سیستم ارزشی ذهنی خود اوست که چون به آن‌ها خو کرده همه را بدیهی و همگانی تصور می‌کند. منتقدی که از اثری خوشش می‌آید و آن را تأیید می‌کند، یا منتقد دیگری که از همان اثر به‌شدت بدش می‌آید و ردش می‌کند، بر اساس

پیش فرض‌ها، سیستم ارزشی و نظرگاه‌های خود، اثر را ارزیابی کرده است؛ و نقد او به جای آن که از جنبه استدلالی برخوردار باشد، توضیحی بیش نخواهد بود. هر قدر منتقد به نظرگاه‌ها و سیستم‌های ارزشی ذهنی خود آگاهی داشته باشد، بیشتر می‌تواند تا با قراردادی تلویحی، مخاطبش را از تئوری‌های خود در نقد آگاه، و بر موازین آن‌ها اثر ادبی را تجزیه و تحلیل و نظر خود را به صورت سخنی استدلالی عرضه کند.

مهم‌ترین شاخه‌های نقد چه مواردی را برای خواننده بررسی و تحلیل می‌کنند؟

عمومی‌ترین برداشت‌های منتقد از یک اثر ادبی، یا به محتوای اثر یا به فرم آن یا به هر دو مربوط می‌شود. به طور مثال در نقد جامعه‌شناختی، منتقد به رابطه هنر با جامعه، اهمیت داده و آن را کار یک فرد تنها هم نمی‌داند. منتقدی که از طریق رهیافت جامعه‌شناختی کار هنری‌ای را بررسی می‌کند معتقد است هنر در خلاء بوجود نیامده و هنرمند به اجتماعی پاسخ می‌گوید که در آن به عنوان سخنگو نقش مهمی دارد. بنابراین نقد جامعه‌شناختی در پی شناخت محیط اجتماعی و حدود و روشی‌ست که هنرمند در آن و به وسیله آن‌ها پاسخ می‌گوید. به عکس، نقد روان‌شناختی که پس از آشنائی اکثر نویسندگان و منتقدان آثارشان با نظریات فروید مطرح شده بود، کلید درک فراگردهای هنر را امیال ناخودآگاه هنرمندان می‌دانستند که به صورت انگیزه‌های شخصیت‌های داستانی در آثار ادبی ظهور می‌کردند. بر همین سیاق، منتقدان، در نقد ادبیات ناتورالیستی (به ویژه فرانسوی) که انسان را قربانی شرایط محیط یا عوامل زیست‌شناسی نشان می‌داد، از رهیافت روان‌شناختی سود می‌بردند و همین‌طور در نقد آثار رمانیتک یا آثار سمبلیست‌های فرانسوی در چارچوب روش‌های ضمیر ناخودآگاه تبیین می‌شد. برخی از آثار ادبی نیز از طریق رهیافت کهن‌الگویی یا روش اسطوره‌ای، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. رهیافت کهن‌الگویی در میان سایر روش‌های نقد ادبی از موقعیت نادری برخوردار است: از یک سو هم‌چون رهیافت شکل‌شناختی (فورمالیستیک) به مطالعه دقیق و نزدیک متن ادبی یا نوشتار می‌پردازد، و از سوی دیگر، پیش از آن که در ادبیات به دنبال ارزش ذاتی زیبایی‌شناختی متن مورد نظر بگردد، به جنبه‌های انسان‌گرایانه یا اومانیزستی اثر توجه می‌کند. هم‌چنین در نقد ساختارگرا، اثر ادبی، به صورت اثری

مستقل و فی‌النفسه، جدا از شخصیت یا انگیزه آفریننده‌اش، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بررسی اثری با نقد ساختارشکن، منتقد در صدد است تا با بازگونه کردن تمام معیارهای نقد که از پیش وجود داشته به بررسی اثر ادبی بپردازد. در این میان نقد فمینیستی، بیش از هر نقد دیگری از نقد ساختارشکن در بررسی آثار ادبی و تاریخ هنر و زیبایی‌شناسی سود برده است.

در نگاه رو به آینده، نویسندگی زن ایرانی می‌تواند به چه جایگاهی در تاریخ ادبیات ایران برسد؟

با توجه به قدمت ادبیات فارسی، و تأثیر شعر در زندگی ایرانی، غیرممکن است بپذیریم که تعداد زنان شاعر و ادیب ما همین تعداد انگشت‌شماری هستند که در تذکره‌ها آمده است. فرهنگ سرکوبگر پدرسالار، به انواع حیل، مانع مطرح شدن و ماندگاری آثار و نام آنان در تاریخ ادبی ما بوده است. فقط به یک نمونه اشاره می‌کنم. در زمان حافظ و عبید زاکانی، بانوی شاعری به نام "جهان‌خاتون" می‌زیسته که هم‌سنگ شاعران هم‌عصرش شعر می‌گفته و با آنان مروده شعری داشته است. حتی در برخی روایات او را همان شاخ‌نات حافظ خوانده‌اند. چگونه است که نام او به‌ندرت و در برخی تواریخ ادبی آمده است؟ عبید زاکانی یکی دو بیت رکیک در باره جهان‌خاتون و شعرش دارد. خوش‌بختانه امروزه زنان ایرانی چه در داخل ایران، و چه در خارج از ایران، حرکتی ممتاز و رو به جلو داشته‌اند. شک ندارم که زنان ادیب ایرانی، جایگاهی هم‌سنگ و برابر با بهترین مردان ادیب ایرانی خواهند داشت.

بعضی به ادبیات متعهد اعتقاد دارند، به نویسندگی مسئول؛ بعضی دیگر جنبه‌های بسیار فردی ادبیات مورد نظرشان است. اگر با گروه دوم همراه شویم، نقش فرهنگ‌ساز امثال فروغ را در جامعه ایران چه‌گونه ارزیابی می‌کنید؟

نخست اجازه دهید اندکی در باره ادبیات متعهد سخن بگویم؛ ادبیات در خدمت خلق و توده‌ها، یا ادبیات پرولتاریایی پس از انقلاب اکتر و قدرت گرفتن حکومت شوراهای مطرح شد. و اگر نویسنده و هنرمندی هنر را آزاد از ایدئولوژی می‌خواست، یا کارش سانسور میشد، یا خودش دستگیر و به زندان می‌افتاد، یا به عنوان بیمار

روانی، محکوم به ماندن در دیوانه خانه بود یا به نقاطی مثل سیبری با زندگی سخت، تبعید میشد.

اصطلاح دقیق "ادبیات متعهد" را ژان پل سارتر فیلسوف اگزیستانسیالیست، نویسنده رمان، نمایشنامه، و منتقد فرانسوی باب کرد. نظر او به ویژه در کتاب "ادبیات چیست" مطرح شده است. گرچه سارتر، هنرمند را نسبت به اعتقاد اخلاقی، مذهبی، فلسفی یا سیاسی/اجتماعی متعهد میکرد اما تعهد اصلی هنرمند را رعایت و طرح مسائل انسانی و حقوق بشری می دانست. در این راه به تعهدات فردی هنرمند نیز توجه داشت.

شاعران زنی، مثل فروغ، گرچه مستقیماً به سیاست نپرداخته اند، اما همان قدر که توانسته اند از پوسته خود بیرون بیایند و از "من" خود با تمام خواهش ها و نیازهایشان سخن بگویند، می توانند به عنوان حرکتی اجتماعی و درغایت سیاسی تلقی شود؛ چون مانند تمام حرکت های فمینیستی توانسته اند مکانیزم های سرکوبگر رژیم پدرسالار را به چالش بگیرند.

در برخی از اشعارتان به خصوص شعر "زن"، جان مایه اشعار همین است. سرکوبگری پدرسالار: دهانم را ببندید/ دست هایم را بشکنید/ اندیشه ام را به خاک بسپردید/ و پوشیده در کفنی سیاه/ در تاریک ترین کنج خانه/ پنهانم کنید/...

و بعد می گوئید: مجنون و بیگانه زنده به گورم کردی/ و سنگ های نجابت را/ بر سرم فرود آوردی/ و من از پشت باران سنگ/ چهره ی پریده رنگت را/ به سرخی خون دیدم.

تاریخ سرایش این شعر ۱۳۶۶ است، یعنی اواخر دهه ۶۰. امروز اواخر دهه ۸۰ است، و شرایط انسانی بسی سخت تر، حتا برای مردان. با این حال در پایان شعر عنصر امید را می بینیم:

"من از گرداب تاریکی/ عبور خواهم کرد/ و مردانم را به فتحی تابناک/ بشارت خواهم داد." در گردابی چنین هائل و باوجود اتفاقات بسیار ترازیک امروز در ایران، آیا هنوز امید دارید؟

امید، سرمایه زندگی است؛ محرک و انرژی بخش برای انجام هدف های ما و تداوم زیستن است. شاید اگر نگاه مثبت به زندگی و امید در من نبود، در برابر

بسیاری از مشکلات زندگی، از پا درآمده بودم. اگر انتظار و امید نبود، زندگی تمام می‌شد. باید ذکر کنم که زندگی کردن کلاً سخت است، اما من برای آسان کردن و پذیرفتن زندگی، دائم چالش کرده‌ام. در زمینه اجتماعی و سیاسی هم همین عقیده را دارم. من کاملاً مخالف نظر کسانی هستم که معتقدند ذات و خصلت آدمی، پست و شریر است. از نظر من خشونت، رفتارهای آسیب‌زننده، خودبرتربینی، حسادت و تمامیت‌خواهی در برخی آدم‌ها، ناشی از سیستم‌های فرهنگی با ارزشی بیمارگونه است. انسان به لحاظ تاریخی، گذشته سختی داشته است. جدال با طبیعت و کوشش برای زنده ماندن، دشمنی‌های گروهی و جنگ‌ها و ویرانی‌ها در حافظه تاریخی ما باقی مانده و باعث شده حتی امروز نیز، برخی به اشتباه، تعصب‌ها و دل‌نگرانی‌ها و یکسویگری‌ها را ارزش‌های مثبت تلقی کنند.

«شب مجبور»

سراسر شب / در امتداد زوزه‌ی سگ‌ها / صدای تیر می‌آمد...
آری به یمن وجود توست / به یمن وجود شماست / که ما شناختی از آزادی
داریم / به یمن مهدی / به یمن اشرف / به یمن حمید.

۱۳۵۷ برگرفته از مجموعه شعر "از چشم باد"

«در ساعت هشت شب»

با آخرین طنین آهن و خاکستر / اعلام خواب در سراسر کشور / و با صدای زنگ
خانه / ساعت، هشت ضربه نواخت.

۱۳۵۹ برگرفته از مجموعه شعر "زمینم دیگر شد"

تم بسیاری از اشعار پرتو نوری‌علا، از نوجوانی تاکنون، زمینه‌های
اجتماعی دارد که با جنبه‌های عاطفی او درهم شده‌اند. این گونه شعر چه
تأثیری بر روند خواسته‌های مردم دارد؟

از سنینی که دقیقاً چیزی از سیاست و اجتماع و روابط آدم‌ها نمی‌دانستم، از
زورگویی و عدم مساوات میان زن و مرد، رنج می‌بردم. بعد هم این‌ها شدند عناصر

شعر و نوشته‌هایم. به همین دلیل اکثر کارهایم توقیف بودند. فکر می‌کنم مهم‌ترین تأثیرش، روشنگری است.

مجموعه داستانی دارید به نام «مثل من». به چه دلیل اولین بار این اثر را با نام مستعار منتشر کردید، «درخشنده حق دوست (بلیس)»؟

هدفم از کاربرد اسم مستعار، مطلقاً پنهان کردن خودم پشت داستان‌هایم، یا ترس از قضاوت نبود. خواستم زور آزمائی ادبی کرده باشم. می‌خواستم ارزش کارهای داستانی‌ام را با میزان پذیرش سردبیران و ناشران بسنجم. خوشبختانه داستان‌هایم جلب توجه کردند. به همین دلیل، وقتی آن‌ها را بصورت یک مجموعه درآوردم، نام اصلی خود را روی کتاب گذاشتم. البته بگویم که «بلیس» نام مستعار نیست. پدرم نام مادرش بلیس را به من بخشید و مادرم نامی را که از نوجوانی با خواندن اشعار حافظ در ذهن‌اش بود، پرتو گذاشت. یادآوری می‌کنم که هنوز نام "درخشنده حق‌دوست" که مخلوق نویسنده کتاب است بر تارک داستان «مثل من» جا خشک کرده است!

در نمایشنامه‌ی «فردای میهن»، در پایان به دست زن، «میهن»، اسلحه‌ی چخوف را داده‌اید. زن اهل سه تار است و سواد، مردش اهل چاپخانه و فعالیت سیاسی و جان‌فشانی برای میهن. درنهایت ولی حتی حاضر می‌شود برای حفظ جان خودش، زن جوانش «میهن»، را با امیرالتجار معامله کند و این زن است که در ناخوشی و تب، از بستر برمی‌خیزد تا هم جان شوهر را نجات دهد و هم حرمت خودش را از نگاه نامحرم و نامسئول. در زندگی بیرون از نمایشنامه تا چه حد چنین امکانی را متصور هستید، مبارزه با اسلحه؟

من با خشونت در هر زمینه‌ای مخالفم. چون معتقدم، شستن خون با خون، زلالی نمی‌آورد و اهریمن خشم، با انتقام‌کشی، نمی‌میرد. خشونت پرهیزی را یکی از ارکان دموکراسی می‌دانم. اما معتقدم خشونت‌پرهیزترین افراد، در برابر دشمن مسلح و خونریز باید از خود دفاع کند. اما آفرینش شخصیت‌ها در یک اثر، جدا از خودت هستند. در لحظه‌هایی که می‌آفرینی، شخصیت‌ها واکنش‌هایی را نشان می‌دهند که باز هم واکنش تو نیست. البته در این نمایشنامه همانطور که می‌بینید

«میهن» فقط تهدید می‌کند، گلوله‌ای شلیک نمی‌شود. اصلن معلوم نیست این تفنگ زنگ زده را بشود بکار برد!

در مقام مقایسه با نویسندگان ملیت‌های دیگر، نویسنده‌ی زن ایرانی در کجای جهان ایستاده است؟ مثلاً ما چه قدر با آثار نویسندگانی چون تونی موریسون یا امثال او فاصله داریم؟ گرچه برخی افراد موفقیت‌های امثال موریسون را ابعاد سیاسی هم می‌دهند.

از عصر مشروطه و می‌شود گفت تا سال‌های پس از جنگ ایران و عراق، ویژگی بارز ادبیات ایران آمیختگی با مسائل سیاسی بود. در کمتر کاری، زن، جنسیت و هویت او بروز و ظهور می‌کرد. آثار زنان ایرانی اگر درگیر سانسورهای اجتماعی هم نبودند درگیر سانسورهای فرهنگی، خانوادگی و خودسانسوری بوده‌اند. ادبیات زنان ایران هنوز خیلی جوان است و مشکل بتوان آن را با کار زنان بزرگ نویسنده در جهان، مقایسه کرد. به‌خصوص با کار زنان نویسنده در کشورهایی که محدودیت فرهنگی و سانسور ندارند، و ناشران فراوانی هم بدون مزاحمت ممیزان، آثار آنان را منتشر می‌کنند. شما از تونی موریسون نام بردید. یک نویسندهٔ فمینیست. اولین زن سیاه‌پوستی که در دانشگاه (پرینستون) صاحب کرسی استادی است و اولین زن نویسندهٔ سیاه‌پوستی که جایزه‌ی نوبل برده است. او با تسلط کامل بر زبان انگلیسی، و با آشنائی با فرهنگ سیاه‌پوستان آمریکا، چندین رمان، نمایشنامه، آثار ادبی برای کودکان و مطالب غیرداستانی نوشته است. چگونه می‌شود نویسندهٔ زن ایرانی را که در بسیاری از موارد گام‌های مقدماتی خودشناسی را برداشته با چنین کسی مقایسه کرد؟ بسیاری از زنان نویسندهٔ ایرانی دارای چنان خصوصیتی نیستند. من در بین زنان نویسندهٔ ایرانی تا حدود زیادی خانم سیمین دانشور را از نظر تحصیل در آمریکا، تسلط کامل به زبان انگلیسی و فارسی، آشنائی با ادبیات غربی، آگاهی به ایران باستان، سابقهٔ تدریس در دانشگاه، نوشتن قصه و رمان و مقالات متعدد در زمینه‌های زیبایی‌شناختی و ادبیات، به موریسون، نزدیک می‌بینم.

مشکلات چاپ کتاب درون ایران برای نویسنده‌ای که خارج از ایران

زندگی می‌کند چیست؟

تجربه چند سال اخیر نشان داد مهاجرانی که مایل اند کارهایشان در داخل ایران منتشر شود، مجبورند چه از لحاظ فعالیت‌های سیاسی و چه از نظر مضمون و محتوای ادبی، نوعی محدودیت یا خودسانسوری را بپذیرند. برخی از شاعران و نویسندگان که این محدودیت‌ها را پذیرفتند، به ایران هم سفر می‌کنند و اغلب کارهایشان در ایران چاپ و پخش شده، مورد بررسی قرار گرفته و حتی به بعضی از آن‌ها جایزه هم داده شده است. همین جا بگویم که برخی از این نویسندگان یا شاعران، جزو بهترین‌ها هستند. طبیعی است اگر کسی بخواهد در خارج از ایران خط قرمزهای رژیم اسلامی را رعایت نکند، در ایران ناشری هم پیدا نمی‌شود که کارش را چاپ کند یا کار، اجازه‌ی چاپ نخواهد گرفت.

این‌که اغلب نویسندگان ما در خارج از کشور آثار خود را به زبان مادری منتشر می‌کنند آیا نقطه ضعف و مانعی برای اتصال به ادبیات جهان تلقی نمی‌شود؟

بدون تردید چنین است. انسانی که از محیط و موطن خود دور افتاده باشد از داشتن زبان دیالکتیکی، زبان رونده و شونده و پویای مادری خود دور می‌افتد. زبانش با همه ارتباطات داخل و خارج کهنه می‌شود، و پویایی زبان او مانند کسی نیست که در جامعه خود زندگی می‌کند. البته شاعران و نویسندگانی هم هستند که سالهاست در خارج از ایران زندگی می‌کنند و نثر و زبان فارسی‌شان شاهکار است. خوش‌بختانه به برکت اینترنت و سخاوتمندی برخی نویسندگان، کارها روی سایت‌ها منتشر می‌شود. آثار به فارسی خواننده زیادی دارد اما هنوز تا جهانی شدن ادبیات فارسی، خیلی راه مانده. نویسنده مهاجر باید از فرهنگ و زبان کشور میزبان یا فراتر از آن، زبان همه‌گیر انگلیسی عمیقاً برخوردار باشد. نویسنده یا شاعری که زبان کشور میزبان را نداند، حتا اگر آن قدر خوشبخت باشد که مترجم و مترجمانی کارهایش را ترجمه کنند، اما این اثر همان نیست که او آفریده است. شرط اتصال به ادبیات جهانی دانستن زبان کشور میزبان تا عمق و ریشه و شناخت جامعه و فرهنگی است که در آن زندگی می‌کند. موفقیت نویسندگانی چون سلمان رشدی، خالد حسینی، آدم زمین‌زاد، در همین است که این نویسندگان با گنجینه‌ای از تجربیات سرزمین‌های خود که برای غرب بیگانه است، و به همین دلیل جذابیت دارند، با جامعه غربی و روح زبان انگلیسی هم آشنا هستند و آثار خود را برای

مخاطب انگلیسی زبان می‌نویسند و محبوبیت زیادی نیز کسب می‌کنند. خوشبختانه میان نویسندگان جوان ایرانی بویژه زنان، که از کودکی به خارج از ایران آمده یا اینجا متولد شده‌اند، آثاری به زبان کشور میزبان منتشر شده که جلب توجه ناشرین و کتابخوان‌ها را کرده است.

"ای سرزمین من ایران! / از مرزهای حافظه اکنون / به سوی تو / سلام می‌گویم. / عمرت دراز باد." از "از چشم باد" ۱۳۶۴
 "ای آزادی! / هنوز خیابان نام تو را دارد." از "از چشم باد" ۱۳۵۹

**شعرهای شما پس از خروج از ایران نیز تم سیاسی - اجتماعی دارند.
 در مورد "آزادی" چه نظری دارید؟**

به عنوان انسان، زن و بعد هم شاعر و نویسنده، آزادی را مثل هوا، برای ادامه زندگی و هنر، ضروری می‌دانم. آزادی با انسان متولد می‌شود و حد و حصری ندارد. آزادی را نمی‌توان گشت. هر دری را ببندی، از منفذی دیگر سربرمی‌آورد و رشد می‌کند. با این همه ثابت شده، بشر از دیرباز، برای ایجاد نظم در جوامع ابتدائی‌اش و با تسلط بر سائقه‌هایش، مقرراتی وضع کرده که تا به امروز موجب استمرار جامعه بشری بوده اند.

<https://www.radiozamaneh.com/31864>

سایت رادیو زمانه / ۲۰ اسفند ۱۳۸۹

مریم رییس‌دانا شاعر، داستان‌نویس و مترجم در رشته مترجمی زبان فرانسه تحصیل کرد و از آن پس با روزنامه‌ها و نشریات بسیاری در زمینه نقد و بررسی آثار ادبی همکاری کرده است. کتاب‌های عبور و سایه آسوریک از آثار داستانی او و کتاب‌های شاهزاده و گدا اثر مارک تواین و زمان گمشده اثر ژاک پرمور از جمله ترجمه‌های او هستند.

نظر پرتو در باره شعر

فرامرز سلیمانی، برای آوریل، ماه شعر

فرامرز سلیمانی: پرتو جان، شعرا امروز را در ایران و مهاجرت چگونه می‌بینی؟

پرتو نوری علا: امروزه به برکت وجود اینترنت و سایر لوازم مدرن، چندان فاصله‌ای میان شعر داخل و خارج از ایران نمی‌بینم. البته نسبت به حساسیت من به کلمه، که شأن و حد آدمی را دارد؛ تا حدودی در کاربرد لغات یا ساختار گرامری جملات، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. وجه تشابه اشعار درون و برون از ایران، وجه ساختارشکنی شعر است. بخاطر همان تفاوت زبانی که گفتم، ساختارشکنی شعرهای درون ایران را طبیعی‌تر و حاصل جهان دگرگون شده و ارزش‌های دروغین می‌بینم، اما در بیرون از ایران کمی مصنوعی بنظر می‌رسند.

و شعرخودت را؟

و شعر خودم را! بسیار دوست دارم، چون حامل تمام اوقات زندگی‌ام هستند، اما قضاوت در باره آنها را می‌سپارم به نظر خوانندگان شعرم.

راه شعر و قصه از کجا جدا می‌شود؟

اگر شرط شعر بودن را فقط داشتن وزن و قافیه ندانیم؛ همچنان که هفتصد سال پیش هم، برخی عقلا، به درستی نمی‌دانستند، شعر می‌شود، ساده‌ترین و موجزترین شکل بیان عاطفه و حس و تجربهٔ شاعر. بیانی سرشار از استعاره، ایماژ و شکنندهٔ قالب‌ها، نگاه و برداشت. شعر، به خواننده اجازه می‌دهد تا تخیل خود را بکار گیرد و چه بسا معنایی غیر از آن چه در ذهن شاعر بوده بسازد. قصه هم اگر منظورتان داستان کوتاه، بویژه داستان کوتاه مدرن باشد، می‌تواند تمام خصوصیات شعر را داشته باشد با این تفاوت که خواننده زیاد اختیار دستبرد زدن به قصد و نیت نویسنده را ندارد. ایهام گرچه یکی از عناصر شعر است، اما داستان کوتاه آن را پس می‌زند. داستان‌هایی که امروزه بویژه در آمریکا سادن فیکشن نامیده می‌شوند تقارن زیادی با شعر دارند.

نقد امروز را چگونه می‌یابی؟

در مفهومی وسیع نقد یعنی ارزیابی و گشودن نکته‌های مهم اثر، که از چشم خواننده معمولی پنهان مانده. بنابراین نقد اثر، در همه زمینه‌ها مهم و تأثیر گذار است. اما در این جا من از نقد ادبی سخن می‌گویم. برای من همیشه، نقد ادبی، اگر سخت‌تر از آفرینش اثر ادبی نباشد، هم‌طراز و هم ارزش خود اثر است. چرا که منتقد باید بیش از شاعر یا نویسنده، دانش و اطلاعات در این زمینه‌ها و قدرت آفرینش داشته باشد. در کشورهایی مثل ایران که نه به شاعر و نه به نویسنده اهمیتی نمی‌دهند، کار منتقد سخت‌تر می‌شود. اگر شاعر و نویسنده برای دل خودشان اثری آفریده‌اند، کار منتقد می‌شود کند و کاو کار آنان فی‌سبیل‌الله! متأسفانه در ایران نقد، جز موارد استثنائی، از دیرباز یک زمینه بده بستان و دوستی و دشمنی داشته. در غرب نیز چون مسئله پول در میان است، منتقد اکثراً مطابق ضوابط ناشر می‌نویسد و پولش را هم می‌گیرد. نقد خوب و درست را اغلب می‌توان در کار کسانی دید که نه دوستی و دشمنی و نه پول، جایی در انصاف و خرد او ندارند. منتقد، غیر از آگاه بودن، باید شجاع باشد و نان به نرخ روز نخورد.

آیا گوشه گیر و خاموش نیست؟

نقد؟! نه. پر کار هم هست. از ارزشش نمی‌گویم. متأسفانه یا خوشبختانه فیس بوک و تویتر و.... همه را منتقد کرده است. بد هم نیست.

آیا هنوز درگیر کار نشر هستی؟

همیشه و در همه حال. اخیراً در اثر سانحه‌ای تاندون شست پایم پاره شد که در عرض شش ماه به دو عمل اساسی منجر شد و پایم برای مدت طولانی در گچ بود و قادر به حرکت نبودم. لپ تاپ را به رختخواب آوردم. و از طریق اینترنت کار با چاپخانه را ادامه دادم و دو کتاب منتشر کردم.

از کارهای خودت در گذشته و حال و آینده چه خبر؟

از چهار دفتر شعر قدیمی‌ترم یک مجموعه شعر به نام "چهار رویش" منتشر کردم، پنجمین دفتر شعرم که اخیراً منتشر شد شامل شعرهایی است که در دو سال اخیر و در رابطه با حوادث خونین ایران و شرایط جوانان و مادران ایران گفته بودم، مجموعه‌ای است به نام "از دار تا بهار". و دیگری روایتی شعرگونه است از هزاره یکمین زمین. به نام "مانا". در باره کارهای آتی‌ام هم خواب‌هایی دیده‌ام.

ممنونم.

۲۰۱۱/۱۳۹۰

در باره ادبیات

مصاحبه شاهرخ تندرو صالح با پرتو نوری علا

شاهرخ تندرو صالح: خانم نوری علا، اجازه بدهید اولین سئوالم را با ادبیات مهاجرت و تبعید شروع کنم آیا ادبیات مهاجرت از نظر شما دارای قدمتی است؟ آیا می‌شود با یک طبقه‌بندی ادوارشناسی این ادبیات را تحلیل کرد؟

پرتو نوری علا: حدود ۱۱۰۰ تا ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد، تیره‌های آریایی از درهٔ خیبر وارد سرزمین‌های ایران و هند شدند. روابط فرهنگی و زبانی این دو کشور از آن روزگار آغاز گردید. نخستین مهاجرت ایرانیان پس از حمله اعراب به ایران آغاز شد. عده‌ای از به‌دینان از طریق تنگه هرمز به دریا زدند و در شهرک سنجان به خشکی رسیدند و در همان جا سکنا گزیدند. زبان فارسی ۸۰۰ سال پیش در دوره غزنویان به هند راه یافت و هنوز زبان ادبیات، شعر، فرهنگ و دانش بخش عظیمی از مردم هند محسوب می‌شود.

دومین دوران مهاجرت ایرانیان به عصر صفوی برمی‌گردد. تا پیش از روی کار آمدن صفویان، شاعران در دربار شاهان ارج و قربی داشتند و از حمایت آنان برخوردار بودند. اما سردودمان صفوی، شاه اسماعیل، شیعی مذهب بود و دربار او بیشتر در پی اشاعهٔ مذهب شیعه و موضوعات مذهبی بود تا ادبی. تازه اگر هم

شاعری قدر می‌دید، به دلیل تشویق او به سرودن اشعار مذهبی و مدح و منقبت اولیاءالله بود نه وصف طبیعت یا عشق و عاشقی یا حتی مدح شاهان. در آن دوره به علت ظلم و ستم حکومت بر مردم به ویژه اهل تسنن موج عظیمی از ایرانیان به امپراطوری عثمانی یا هند مهاجرت کردند. در میان آنها عده‌ای نیز شاعر و نویسنده بودند. معروف است که از میان ایرانیان اهل قلم، پنجاه و یک تن توانستند به دربار پادشاهان گورکانی هند راه پیدا کنند و از حمایت آنان برخوردار شوند. کلاً پادشاهان گورکانی هر گونه عقیده و نظر مختلف مردمان را حرمت می‌گذاشتند. کلیم کاشانی در این باره می‌گوید:

چرا نخوانم دارالامان حادثه‌اش

که هند کشتی نوح و زمانه توفان است

سومین مهاجرت ایرانیان مربوط به ۴۰ سال پیش به این طرف است. سال‌های بیداری مردم، اعتراض به نارسایی‌های رژیم پهلوی و سرانجام انقلاب و سقوط رژیم پهلوی. طبیعی است کسانی که خود را با رژیم پهلوی یکی می‌دانستند یا با سقوط رژیم احساس خطر می‌کردند، پیش از شکل گرفتن رژیم اسلامی، تا آن جا که توانستند مال و اندوخته‌های خود را برداشتند و به کشورهای دیگر مهاجرت کردند. پس از انقلاب و ناکام ماندن آرزوهای مردم، بویژه با شروع بغیر و بندها و خط و مرزهای مشخص رژیم علیه مخالفانی که از شرایط سیاسی- اجتماعی ایران ناخشنود بودند، یا علیه رژیم اسلامی فعالیت داشتند یا حتی قلم زده بودند، کسانی که خود را در خطر بغیر و بند و مرگ می‌دیدند، خودتبعیدی را به جان خریدند و غیرقانونی و اغلب در سخت‌ترین شرایط از ایران فرار کردند و در نخستین کشوری که آنان را پذیرفت سکنا گزیدند. در میان مهاجرین و خودتبعیدی‌ها عده‌ای نیز اهل قلم و هنر بودند. این عده مثل سایرین ضمن کوشش برای تطبیق دادن خود به شرایط جدید، شرح ناکامی‌ها، درگیری‌ها و قصه‌ها و غصه‌های خود از سرزمینی که ترک گفته و قبول غربت کرده بودند را دست مایه خلق و آفرینش کارهای هنری و ادبی کردند.

خانم نوری علا به نظر شما اگر بخواهیم دستاوردهای ادوار مهاجرت، اندیشه‌های ادبی ایرانیان را تفکیک کنیم به چه نتیجه‌ای می‌توانیم برسیم؟

در نخستین و دومین هجرت بزرگ ایرانیان به هند، زبان فارسی دومین زبان رسمی مردم این سرزمین بود. پس از استعمار هند به دست انگلیسی‌ها این زبان تا حدودی اهمیت خود را از دست داد. اما نه تنها زبان فارسی ۷۰۰ سال بر تارک اندیشه، روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگ مردم هند حاکمیت داشت که به گونه‌ای کلیه آثار مهم فرهنگی، مذهبی، سیاسی، ادبی، مکاتبات، اسناد شخصی و دولتی و احکام قضایی هند به زبان فارسی نوشته می‌شد و مدت‌های مدیدی، این سرزمین مهد پرورش شعر و ادب فارسی بود. هم اکنون آثار گران‌بها و نسخ خطی بسیار ارزنده موجود در هند، حکایت از این واقعیت دارد. پارسی‌گویان هند، واژه نامه‌های ارزشمندی به زبان پارسی گرد آوردند که از آن جمله می‌توان به فرهنگ ابراهیمی از ابراهیم قوام‌الدین فروغ و فرهنگ آنندراج از محمد پاشا اشاره کرد.

در مهاجرت دوم شاعرانی که به هند رفتند، در شعر فارسی سبک جدیدی بوجود آوردند که به سبک هندی معروف شد. از خصوصیات سبک هندی نازکی خیال و رفتن به سوی معناهای باریک و تخیلات دور از ذهن و بویژه آوردن مضامین جدیدی بود که پیشتر به کار نرفته بود. البته شاعرانی که در ایران ماندند و مهاجرت نکردند، به ویژه شاعرانی که در اصفهان می‌زیستند نیز به این سبک شعر گفته‌اند، یا حتی پیش‌زمینه گفتن چنین شعری را در اشعار حافظ می‌توان دید، اما بهر حال سبکی معروف به سبک هندی در هجرت بوجود آمد، شاعران فراوانی را در ایران تحت تأثیر قرار داد و به عنوان بخشی از ادبیات فارسی ماندگار شد. شمس لنگرودی شاعر و ادیب توانای معاصر در کتاب جامع «کلیم کاشی و سبک هندی» شناخت مسیر تاریخی شعر نو ایران را در گرو شناخت دقیق شعر سبک هندی می‌داند.

در مهاجرت سوم، تأثیر و تأثر آثار هنری و ادبی ایرانیان برون مرز و داخل ایران بسیار روشن است. شاید برای یک نتیجه‌گیری کلی، به زمان بیشتری نیاز داشته باشیم تا دستاوردهای هنرمندان خارج از ایران را برآورد کنیم، اما هم اکنون طلیعه بسیاری از کارهای هنری ایرانیان برون مرز شناخته شده است. مجموعه کاملی از ادبیات مهاجرت یا تبعید را می‌توان در کتاب با ارزش و مهم "مقدمه‌ای بر ادبیات در تبعید" نوشتهٔ ملیحه تیره‌گل یافت که جلد دوم این کار عظیم نیز در حال شکل گرفتن است. همچنین برخی نظرات در زمینه ادبیات مهاجرت یا تبعید را می‌توان در کارهای پیمان وهاب‌زاده، علیرضا زرین یا مجید نفیسی و سایرین نیز یافت. میزان بالای نشریات کاغذی مثل بررسی کتاب، آرش ... یا نشریات الکترونیکی مثل

اثر، دوات، نویسا، یا... خود گویای میزان آفرینش‌های هنری و ادبی در برون مرز است.

به نظر شما اصلی‌ترین مشخصه‌های ادبیات مهاجرت و تبعید ایران چیست؟ چه طیفی را می‌توان مهاجر و چه طیفی را تبعیدی نامید؟

معمولن اصطلاح مهاجر به کسی اطلاق می‌شود که با فکر و فرصت کافی تصمیم می‌گیرد زادگاهش را بطور آشکار و قانونی ترک کند و در سرزمین دیگری که از قبل انتخاب کرده، برای همیشه یا به مدت طولانی زندگی کند و حتی شهروند آن کشور جدید گردد. طبیعی است مهاجر می‌تواند در صورت تمایل به کشورش بازگردد. اما تبعیدی کسی است که اجازه زندگی در کشورش را ندارد، و حکومت یا دولت او را مجبور می‌کند که سرزمینش را برای همیشه ترک کند. مثلاً رضا شاه پهلوی به جزیره سنت لوئیس تبعید شد (البته به دستور خارجی‌ها). یا دکتر محمد مصدق توسط رژیم پهلوی در کشورش تبعید شد. یعنی مجبور گشت برای همیشه به دهکده احمدآباد کوچ کند. نه تنها دولت به او اجازه خروج از خانه‌اش را نمی‌داد که ملاقات با او نیز ممنوع بود. اما محمد رضا شاه که می‌دید اگر ایران را ترک نکند ممکن توسط انقلابیون کشته شود، خود به ترک ایران تن داد و در واقع خودتبعیدی را انتخاب کرد.

در دوران انقلاب مسئله مهاجرت و تبعید اندکی به هم آمیخت. خیلی از ایرانیان که از شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران راضی نبودند بطور قانونی یا غیرقانونی ایران را ترک گفتند و بسیاری از آنان توانستند سرمایه‌های زیادی را نیز با خود به خارج بیاورند و زندگی راحت و جدیدی را در سرزمین میزبان آغاز کنند. اما گروه دیگری که مخالفین سیاسی بودند، گرچه از طرف حکومت مجبور به ترک کشور نبودند، اما اگر می‌ماندند، دستگیر یا کشته می‌شدند یا گمان می‌کردند اگر بمانند دستگیر یا کشته خواهند شد. این عده خود دست به ترک یا تبعید خویش از ایران زدند و اغلب بصورت پناهندگان سیاسی، در نخستین سرزمینی که به آنان امکان زیستن داد، ساکن شدند. البته در مورد مهاجرت نیز می‌توان خطرات سیاسی، جغرافیایی، مذهبی، نژادی و کمبودهای غذایی را هم در نظر داشت.

آیا می‌توان برای تبعید یک قلمرو جغرافیائی خاص قائل شد؟

قلمرو تبعید برای فردی که مجبور به فرار و ترک کشورش بوده، سرزمین یا نقطه‌ای جغرافیایی است که او را پذیرفته و به او پناه داده است.

پرسشم را از زاویه‌ای دیگر مطرح می‌کنم. نویسندگان در جایی آرام و قرار می‌گیرد و شروع می‌کند به زندگی و نوشتن. آیا می‌شود قلمرو جغرافیایی خاصی برای این طیف از نویسندگان تعریف کرد. مثلاً نویسندگان متأثر از قلمرو فرهنگ امریکایی یا اروپایی ...

طبیعی است اگر تبعیدی یا مهاجر، برای مدت طولانی در سرزمین میزبان زندگی و ثبات پیدا کند، با تأثیرپذیری از فرهنگ جدید، (چه غربی، چه خاورمیانه‌ای، چه خاور دور) نگاه جدید، برداشت‌های جدید، اندیشه‌های جدید و عملکردهای جدیدی نیز خواهد داشت. هنرمند یا ادیبی که در نقطه‌ای جغرافیایی زندگی می‌کند نیز بلاشک تحت تأثیر فرهنگ و زبان و منش و طرز تفکر مردم آن سرزمین به خلق آثار متفاوتی دست می‌زند. اما بنظر من هنوز این تفاوت‌های جغرافیایی در کار ایرانیان زیاد مشهود نیست. چرا که زبان فارسی در کشور میزبان رشدی نداشته و اکثر نویسندگان و هنرمندان ایرانی، در جمع ایرانی زندگی می‌کنند، به زبان فارسی حرف می‌زنند و آثار خود را به فارسی می‌آفرینند. البته هستند نویسندگان و شاعران جوانتر که آثار هنری و ادبی خود را به زبان کشور میزبان آفریده‌اند و تأثیر فرهنگ میزبان در کارشان محسوس است.

به نظر شما تبعید، مهاجرت، پناهندگی و مسائلی از این دست، بزرگترین تأثیراتش را بر روی کدامیک از ویژگی‌ها و مشخصه‌های آثار ادبی ما گذاشته و نشان می‌دهد؟

بهتر است ابتدا بطور انتزاعی دست به تفکیک ادبیات تبعید و ادبیات مهاجرت بزنیم تا بعد ببینیم که فرهنگ کشور میزبان تا چه حد روی ادبیات ما اثر گذاشته است. از میان کسانی که ایران را به دلخواه یا به ناچار ترک گفتند، هنرمندان و ادیبانی بودند که ضمن علائق ادبی و هنری، گرایش‌های سیاسی داشتند. می‌شود گفت از عصر مشروطه تا به امروز اندیشه سیاسی چه عملی و چه تئوریک با ادبیات یا هنر ایرانیان ادغام شده است. از دهه ۱۳۲۰ خورشیدی تعداد زیادی از روشنفکران و تحصیل کردگان و هنرمندان، تحت تأثیر شوروی سابق، به تفکر چپ (بویژه

استالینیستی) گرایش پیدا کردند. از همین رو، ادبیات فقط ادبیاتی خوانده میشد که به توده‌ها، کارگران و طبقهٔ زحمتکش بپردازد. در نخستین کنگرهٔ نویسندگان در خانهٔ وکس شوروی به سال ۱۳۲۵، دکتر فاطمه سیاح و دکتر احسان طبری سخنرانی خود را بر اساس ادبیاتی که نسبت به خلق متعهد باشد گذاشته بودند. این شیوهٔ تفکر، جزء اول کار هنری ایشان بود. هنرمندان و آفرینشگران چپ ایرانی، بویژه اعضای حزب توده، ادبیاتی خلق می‌کردند که فقط در خدمت توده‌های مردم باشد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، خلع دکتر مصدق از نخست وزیری و سپس تبعید او به احمد آباد، و پس از بگیری و بندها و سرکوب و کشتار توده‌ای‌ها در ۱۳۳۲، تا حدود زیادی سیاست از ادبیات جدا شد. اما آن چه ماند تأثیر حرمان و حسرتی بود که حاصل از شکست بود. در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی، ادبیات متعهد به رویکرد نویسنده و شاعر و هنرمند اشاره دارد که چه از طریق آثار خود چه از طریق مداخله مستقیم در امور عمومی و اجتماعی، به عنوان "روشنفکر" از دیدگاه‌های اخلاقی، سیاسی، اجتماعی یا مذهبی دفاع کند. این مفهوم در اصل توسط ژان پل سارتر نویسنده و فیلسوف فرانسوی، در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی ترویج شد. کتاب "ادبیات چیست" سارتر حاوی این فلسفه است. از دههٔ ۱۳۵۰، و هرچه به سالهای انقلاب نزدیک می‌شدیم، دوباره ادبیات متعهد، مد نظر هنرمند ایرانی شد. بعد از انقلاب آن دسته از شاعران و نویسندگان و مترجمین و هنرمندانی که علیه رژیم کارهائی آفریده بودند و جان خود را در خطر می‌دیدند ایران را ترک گفتند. آنها خارج از ایران، دست به خلق آثاری زدند که مشخصه‌اش، نه تفاوت‌های سبک و مکتب، که تفاوت‌های مضمونی و در نهایت محتوایی بود. یعنی ادبیات تبعید با ادبیات مهاجرت، به لحاظ محتوایی تفاوت داشت. هنرمندان و ادیبانی که بخاطر اندیشه و عمل سیاسی در معرض خطر رژیم بودند، بطور طبیعی وقتی دست به آفرینش زدند، آرزوها، تجربه‌ها، حرمان از شکست، رنج دوری از وطن، و کمی بعد برخی انتقاد از خود را دستمایه کار کردند. این بدین معنی نیست که فردی که در خطر نبوده اما به خارج از ایران آمده، در کار خود از مسائل سیاسی و مخالف نگفته است، اما با این عمل، او نیز در خیل هنرمندان تبعیدی و کارهایش در زمره هنر یا ادبیات تبعید یا مهاجرت درآمده که امکان سفر به ایران را نیز ندارند.

از این تقسیم بندی‌هایی که می‌فرمایید الان در میان نویسندگان مهاجرمان قابل مطالعه هست؟ آیا کسانی هستند که مثلاً در ژانر ادبیات کارگری آثارشان را بنویسند یا ادبیات خاص ...

اکثر آثار آفریده شده در دهه اول تبعید یا مهاجرت، بار سیاسی- اجتماعی دارند. از اواخر دهه اول هجرت، مسئله زنان نیز به عنوان یکی از مسائل عمده در کارهای هنری و ادبی ملاحظه می‌شود. از دهه دوم بعد، هنرمندان و نویسندگان زن بطور کاملاً آشکار مباحث فمینیستی را به عنوان بخشی از هنر در کارشان عرضه کردند. کم کم در کارهای هنری و ادبی برخورد مستقیم با سیاست کمرنگ‌تر شد و هنرمندان و نویسندگان به ویژگی‌های هنری، به عناصر آفرینش اثر ادبی و کاربرد درست زبان و ساختار، توجه بیشتری کردند، به همین دلیل در این دهه است که کارهای بسیار درخشان در زمینه داستان کوتاه، شعر و نقد ادبی را ملاحظه می‌کنیم. زبان، ساده و روشن و گویاتر می‌شود. از میان رفتن سانسور (چه سیاسی، اجتماعی، خانوادگی و شخصی) کاملاً به چشم می‌خورد.

در دهه سوم گرچه هنوز از هنر و ادبیات طراز اول مهاجرت برخورداریم، اما کم کم با نویسندگان و شعرای جوان‌تری روبرو می‌شویم که زبان آفرینش‌شان بویژه در زمینه شعر، (تحت شاعران داخل ایران، اگر نگویم الکن) که ناکافی و آشفته است. ظاهراً پدیده شوربخت "پست مدرن" (چیزی که بسیاری حتی معنای آن را نمی‌دانند) مقصر اصلی است تا جایی که شاعران کهنه کار و خوش زبان ما را نیز گاه به لقلقه زبان کشانده است.

من خودم به این تفکیک اعتقاد دارم. در هر حال به نظرم اصلاً ما سه یا چهار طیف مهاجر داریم که می‌شود تبعیدی‌ها را هم در دل آنها جا داد. دو طیف از ایشان در اشارات شما هست. دو طیف دیگر هم هست به نظرم: یکی طیفی از نویسندگان که مسلمان‌اند و اعتقادات مذهبی دارند و اتفاقاً ممکن است بینش و دیدگاه‌های روشنفکرانه و حتا متعارض با دانش و داشته‌های مذهبی خودشان هم داشته باشند. این‌ها هم هستند که مهاجرت کرده‌اند. به نوعی گریخته‌اند از وضعیتی که کشور با آن سال هاست سر در گریبان است و دارد به خودش می‌پیچد. یک طیف دیگر هم هستند که به نظرم در آب و نمک خوابانده هستند و در دو دهه گذشته

به انحاء مختلف حمایت شده‌اند از طرف دولت و خب، چون ممکن است اسم و رسمی هم داشته‌اند الان هم مهاجرت کرده‌اند و می‌نویسند. برای پرهیز از هر گونه سوء تفاهمی من اسم کسی را نمی‌آورم. اما این طیف الان هستند؛ حی و حاضر. بخشی از این طیف در دهه‌های ماضی با استفاده از رسانه‌ها، خصوصاً روزنامه‌هایی که به روزنامه‌های اصلاحات معروف شدند، با موج سواری بالا آمدند و نویسنده شدند و مطرح شدند و خب، الان ممکن است مهاجرت هم کرده باشند و ... من این دو طیف آخر را که عرض کردم جزو توریست‌های ادبیات می‌دانم. روی پرسش‌م همان طیف‌های اول انقلاب است نه توریست‌ها ...

پرتو نوری‌علا: کاملن با حرف‌های شما در باره هنرمندانی که از طرف حکومت (اصلاح طلب و اصولگرا، فرقی نمی‌کند) مورد حمایت قرار گرفتند و بالا کشیده شدند، موافقم. البته این حمایت شدگان در همه طیفی هست، کسانی هستند در همین خارج کشور که پهن بارشان نمی‌شود اما یکدیگر را استاد و پرفسور خوانده، در مراجع آکادمیک تدریس می‌کنند. استاد دانشگاه شده‌اند، دفتر و دستک به راه انداخته‌اند. اما دیگر تحت رسوایی همه شان از سر بام افتاده. رسوای خاص و عام‌اند.

تأثیر پذیری یا تاثیرگذاری؛ کدامیک از این پدیده‌ها بیشترین سهم ساختارشناسی ادبیات مهاجرت و تبعید را معلوم می‌سازند؟

بدون شک تأثیر پذیری، بیشترین سهم را دارد. هر فرد مهاجر یا تبعیدی، در کشور میزبان با فرهنگ جدیدی روبرو می‌شود که از تفکرات، جهان‌بینی، باورها، خواست‌ها و عملکردهای مردم آن سرزمین شکل گرفته است. فرهنگی که در آن سامانه زبانی‌شناسی‌اش به کلی متفاوت از فرهنگی است که ما در آن رشد کردیم. بویژه پس از انقلاب. ما، خود، در ایران پس از انقلاب، درگیر فرهنگی شدیم ایدئولوژیک، که جهان‌بینی، آرمان‌ها و باورهای جدیدی را به مردم تحمیل یا تحمیل کرد. هنرمند ایرانی در سرزمین مادری‌اش به علت فرهنگ سرکوب و زور، و تحمیل و تحمیل، دچار تضاد هویتی شده بود. هنرمند اگر در خارج از ایران با زبان و فرهنگ میزبان آشنا نشود، در خودش خواهد ماند. شاید تضادهای هویتی

بیشتر هم بشود و خلق و آفرینش ادبی را کاهش دهد یا بکلی باعث نازایی ادبی گردد.

اما در مورد تأثیرگذاری؛ اول این که به علت عدم کارایی زبان فارسی در خارج از ایران، کارهای ما باید به زبان کشور میزبان منتشر شود، و دیگر این که ما به زمان طولانی تری نیاز داریم تا هنر و ادبیات خود را تأثیر گذار در ادبیات جهان ببینیم. هم اکنون بسیاری از کارهای ایرانی‌ها (چه از داخل و چه از خارج) به زبان‌های مختلف ترجمه شده یا حتی برخی نویسندگان جوان تر دو زبانه دست به خلق آفرینش ادبی به زبان کشور میزبان زده‌اند و ناشر خارجی دارند و در میان خوانندگان نیز تا حدودی شناخته شده‌اند. اما به نظر من برای تأثیرگذاری، نویسنده ایرانی باید هرچه بیشتر عمق فرهنگ ایرانی را بشناسد تا با عرضه کارهای متفاوت، اثر خود را برجسته کند، و سپس با شناخت و پیوند در زبان و فرهنگ میزبان، بتواند بر تأثیر گذاری کار خود بیفزاید.

زبان گفتاری و نوشتاری به عنوان ارکان اصلی ارتباطات بینا زبانی و بینا فرهنگی مطرحند. به نظر شما در ادبیات مهاجرت و تبعید ایران این عناصر چگونه به حیات خود ادامه می‌دهند؟

توجه کافی و دائمی برای پویایی زبان گفتار و نوشتار لازم و ضروری است. اندکی لغزش می‌تواند این رکن اصلی ارتباط را مخدوش کند. برخی شاعران و نویسندگان برون مرز که هنوز به زبان مادری می‌گویند و می‌نویسند، به علت نبودن در سرزمین خود و به علت مخلوط کردن زبان کشور میزبان با فارسی، ملغمه عجیبی از زبان درست کرده‌اند. گرچه مشکلات این زبان در گفتار قابل چشم پوشی است، اما در نوشتار مثل زخمی بر پیکر اثر است. به نظر من یکی از معضلات آثار ادبی آفریده شده در خارج از ایران به زبان فارسی، فقدان دیالکتیکی زبان، لغات کافی برای بیان مقصود، توصیف، تشریح، اشارات و ابهام است.

یعنی می‌فرمایید که دایره واژگان نویسنده‌گان ما در خارج از کشور محدود شده است؟ این محدودیت می‌تواند نتیجه نبودن در فضای این‌جا باشد؟

بله منظورم همین است. زبان یک امر دیالکتیک و پویاست. زبان در سرزمین مادری رشد می‌کند و می‌بالد و تغییر می‌کند. در حالی که زبان ملتی، خارج از سرزمین خود، حالت ایستا و کهنه پیدا می‌کند. گرچه امروزه رفت و آمد به ایران بسیار زیاد شده است و هرچند ارتباط‌های نوشتاری از طریق سایت‌ها و نشریات اینترنتی چشم‌گیر است، اما هنوز زبان برخی از ایرانی‌ها در خارج از ایران، فاقد جوششی است که در کارهای ادبی در ایران است. آشنایی ایرانیان برون مرز با زبان میزبان، خود، مشکل دیگری آفریده. بسیاری از ما لغات ناشناس زبان میزبان را در زبان فارسی به گونه‌های مختلف ترجمه کرده و در اثر خود بکار می‌بریم. یکی از عوامل آشفته‌گی زبان فارسی در برون مرز، و همینطور در درون ایران، همین اصطلاحات ساخته شده و ترجمه نارسای کلمات خارجی به شکل‌های مختلف است.

اگر بپذیریم که محدودیت زبان و یادگیری آن در مخاطب‌پذیری آثار ادبی ایرانیان موثر است آیا زبان فارسی توانسته است با رویکردهای فراگیر در فرهنگ‌های میزبان به مخاطب جهانی برسد؟

مطمئن نیستم. اگر برای جهانی شدن ادبیات فارسی یک شانس وجود داشته باشد، همانا خلق آثار ادبی به زبان کشور میزبان است یا ترجمه کارها به آن زبان. اما شنیده‌ام بر تعداد شاگردان دانشگاهی در کشورهای میزبان، که علاقمند به آموزش زبان فارسی هستند، روز به روز افزوده می‌شود.

تا آنجا که می‌دانم ما مترجمان بسیار خوبی داریم. نمونه‌اش خانم دکتر باغستانی که به مدد ترجمه‌های جانانه‌اش بخش از آثار خوب ادبی ما به زبان‌های - اگر اشتباه نکنم - آلمانی و فرانسوی ترجمه شده است. به نظر تان آیا مترجمان خوبی چون ایشان و بالاخره دیگرانی که هستند نمی‌توانند این محدودیت را بشکنند؟

حتماً وجود مترجمانی که به هر دو زبان آشنایی کامل دارند در شناساندن و معرفی آثار ایرانی نقش عمده‌ای دارد. رمان "سووشون" خانم سیمین دانشور تا کنون به چیزی حدود ۱۶ زبان ترجمه شده و یکی از آشناترین کارهای ادبی فارسی برای خارجی‌هاست. یا برخی آثار محمود دولت آبادی، اشعار فروغ، نادرپور. نسل

جوان تر آثارش را به زبان کشور میزبان می‌سراید، از قدیمی‌ها هم مجید نفیسی تمام اشعارش را به دو زبان فارسی و انگلیسی می‌نویسد. آنسیکلوپدی‌های زیادی هم به شعرها یا داستان‌های کوتاه ترجمه شده ایرانی اختصاص دارند. هنرمندان ایرانی نه تنها در بین مردم قلیل هندوستان شناخته شده‌اند که در مراکز آکادمیک، نام‌های آشنائی هستند. اما مشکل اساسی همانطور که گفتم این است که این کارها بیشتر در محیط‌های آکادمیک شناخته شده هستند نه در متن جامعه.

به نظر شما عمده‌ترین موضوعات آثار ادبی نویسندگان مهاجر ایرانی در قلمروهای فرهنگ امریکایی و اروپایی چیست؟

چهل و چند سال از مهاجرت ایرانیان به خارج از ایران می‌گذرد. آثار ادبی اشکال مختلفی به خود گرفت. همان‌طور که گفتم در آغاز هجرت، اکثر ادبیات آفریده شده بیان نوعی شکست، رنج و حرمان بخاطر از دست رفتن آمال و آرزوهای اجتماعی و سیاسی بود. همچنین سنگینی غربت، تنهایی، عدم آشنایی با محیط یا دوری از قوم و خویش و سرزمین موضوع بسیاری از شعرها و داستان‌ها بود. اما با گذشت یک دهه، ادبیات شکل جدیدتری بخود گرفت. با آشنایی با سرزمین میزبان، عوامل و عناصر فرهنگ آن نیز وارد ادبیات ما شد. امروزه ما در خارج از ایران، از هر نوع سبک و سلیقه، اثر ادبی داریم. اما مهم‌ترین عنصر آثار ایرانی بنظر من کنار زدن سانسور در آثار ادبی بود. بویژه در آثاری که توسط زنان خلق می‌شد، نویسنده زن، برای نخستین بار به موضوعاتی که دنیای بسته و درونی زنان را آشکار می‌کرد، پرداخته است.

آیا کشورهای میزبان ادبیات مهاجر و در تبعید ایران توجهی به تولیدات اندیشه‌ای ایرانیان در قالب آثار ادبی دارند؟ چگونه این توجهات خود را نشان می‌دهند و در قالب چه رفتارهایی ابراز می‌شوند؟

شنیده‌ام در برخی کشورهای اروپا مانند سوئد، مقرری‌ای بابت چاپ کارهای فارسی، یا بنیان‌های فرهنگی، در اختیار نویسنده یا ناشر می‌گذارند. همچنین در اروپا و آمریکا مراکز ادبی و فرهنگی نیز بودجه‌هایی را برای تحصیل یا تحقیق یا مکانی برای خلق آثار ادبی در اختیار نویسنده و شاعر ایرانی گذاشته‌اند. بسیاری از دانشگاه‌ها هم می‌پذیرند تا مجموعه کارهای هنرمندان ایرانی را که به زبان انگلیسی

یا فرانسه یا ... ترجمه شده است بصورت کتاب منتشر کنند. شاید بخشی از ادبیات آفریده شده در خارج از ایران و ترجمه و حمایت‌ها از این دست باشد. اما غربی‌ها فقط از کار هنرمند ایرانی حمایت نمی‌کنند. هنر هر ملیتی، کم و بیش، بخشی از فرهنگ جوامع غربی است. هنرمند در قبال خلق آثار هنری، پول دریافت می‌کند. مدیران گالری‌ها، ناشرین، و... برای هنرمندان سرمایه‌گذاری می‌کنند. حالا اگر آثار هنری آفریده شده ایرانیان در خارج از کشور رنگ و بوی سیاسی دارد، این، به معنی هدف سوء حامیان غربی نیست، این مشکل کشوری است که مردمانش و هنرمندان‌شان بخاطر شرایط سخت سیاسی کشورشان را ترک گفته و در خارج کارشان را منتشر می‌کنند و چه خوشبخت خواهند بود اگر از حمایت کشور میزبان برخوردار باشند. نویسنده ایرانی اگر مشکلی با حکومت خودش نداشت، مریض نبود که سرزمین مادری‌اش را ترک کند و در جایی دیگر و در زبان و فرهنگی بیگانه دست به آفرینش بزند.

آثار کدام طیف از نویسندگان و خلاقان ادبی ایرانیان خارج از کشور دارای مخاطب پذیری بیشتری است، نویسندگان زن یا مرد؟ (پرسش حاضر تنها یک فرض است و به معنی این نیست که چنین حکمی وجود دارد. اما برای گسترده ساختن بحث پیرامون موضوع ادبیات، به ناچار بایستی در یک نقطه این تفکیک را انجام داد. لذا این نقطه توجه صرفاً نقطه توجه بررسی آماری و مقادیر عددی است و مفهومی دیگر ندارد. بنابراین برای انجام این بررسی می‌بایست ما به آماری تفکیکی انتقادی دسترسی داشته باشیم و این آمار تنها از این طریق می‌تواند به گویایی خود برسد).

اصولاً مخاطبین خارجی، ادبیاتی را که رنگ و بوی متفاوتی با آثار خودشان داشته باشد بیشتر می‌پسندند. آن‌ها از طریق ادبیات با مسائل سیاسی و فرهنگی مردم ایران آشنا می‌شوند. از طریق ادبیات با مسائل زنان ایران آشنا می‌شوند و برایشان بسیار جالب توجه است که زنان ایرانی که به زعم آنان باید بی‌سواد و عقب افتاده باشند، قادر به خلق آثار هنری هستند و می‌توانند زن ایرانی را با تمام مشکلات و خواسته‌ها و آرزوهایش در کارهایشان منعکس کنند. بطور کلی (نه بصورت آماری و تحقیقی) زنان ایرانی که دست به خلق آثار ادبی و هنری زده‌اند،

بویژه در زمینه مسائل زنان و کارهای فمینیستی، بیشتر توجه مخاطب خارجی را به خود جلب کرده‌اند.

برخورد دیگران با آثار خود شما چطور است؟

خیلی خوب بوده است. البته من کارهایم را به فارسی می‌نویسم. اما خیلی از اشعارم و همچنین برخی از داستان‌هایم به انگلیسی ترجمه شده است. کارهایم اغلب در نشریات آمریکایی و در چند اینسکلوپیدای آمریکایی و استرالیایی منتشر و شناخته شده‌اند. در چند برنامه رادیویی انگلیسی زبان در لس آنجلس و چند برنامه با حضور مخاطبین آمریکایی شرکت داشته‌ام. معمولاً من کارهایم را به فارسی ارائه می‌کنم و مترجم یا همراهم آن را به زبان انگلیسی می‌خواند. و به تجربه دیده‌ام آنچه بیشتر مورد توجه و استقبال بوده، کارهایی است که به مسائل زنان و تجربه‌های شخصی خودم به عنوان یک زن پرداخته است. یک خاطره جالب توجه دارم؛ در سال ۱۹۹۴ در فستیوال هنر لس آنجلس، از من به عنوان شاعر ایرانی دعوت به شعرخوانی شده بود. اکثر مخاطبینم آمریکائی بودند. کتاب کوچکی از اشعارم نیز برای فروش روی میز بود. که به فروش نرفته بود. اما پس از آن که من اشعارم را خواندم، بخصوص شعر مربوط به سقط جنین، که من نظرم را به عنوان یک زن ایرانی نشان داده بودم، تمام کتابم فروش رفت. هم اکنون در کتابی به نام "ممنوع" که به همت خانم شعله ولپه با حمایت فرهنگی ناشر منتشر شده، اشعار شاعران ایرانی به انگلیسی آمده و قرار است که در فستیوال کتاب که هر ساله در لس آنجلس برگزار می‌شود، من هم اشعار خود را به دو زبان فارسی و انگلیسی بخوانم.

بیشترین بالندگی ادبیات مهاجرت و در تبعید را در کدام رشته می‌دانید؛ ادبیات داستانی، ادبیات منظوم، نمایشنامه‌نویسی، نقد یا مباحث تئوریک ادبی؟

جواب به این سؤال نیز محتاج آمارگیری و بررسی دقیق است. اما بر حسب تجربه خودم می‌توانم آن‌ها را به این ترتیب بدانم: شعر، ادبیات داستانی، نقد ادبی و هنری، مباحث تئوریک ادبی و نمایشنامه نویسی.

مطبوعات ایرانیان خارج از کشور در حوزه ادبیات را از نظر برخورداری از انسجام و روشمندی در انتشار و موضوع یابی و سایر مباحث ژورنالیستی در چه مرتبه‌ای می‌بینید؟

مطبوعات خارج از ایران چندین نوع‌اند. اکثر مجلات و روزنامه‌ها، در سطح سلیقه اکثریت، با درج اخبار و با انبوهی از تبلیغات منتشر می‌شوند. تنها چند ماهنامه و فصلنامه ادبی هست که بطور جدی به مسائل ادبی و هنری می‌پردازد. البته انتشار مطبوعات نیازمند داشتن سرمایه است، بسیاری از ناشرین بدون کمک آگهی و تبلیغ، قادر به نشر نیستند، بنابراین نشریات ادبی و هنری به نسبت سایر نشریات کمتر است. یکی از نشریاتی که حدوداً ۲۸ سال است بی وقفه در لس‌آنجلس منتشر می‌شود فصلنامه "بررسی کتاب" است که به همت آقای مجید روشنگر و با اندک حمایت مالی خوانندگان، به نشر آثار ادبی و هنری اختصاص داشته است.

آیا به نظر شما نویسندگان در مهاجرت یا تبعید با سانسور مواجه می‌شوند؟ خودسانسوری چگونه؟

تا آنجا که من اطلاع دارم، کارهای ادبی ما ایرانی‌های مهاجر، هیچکدام با سانسوری رو به رو نشده است. همانطور که ذکر کردم نبودن سانسور مهمترین عاملی است که می‌تواند مشخصه ادبیات مهاجرت باشد. اما خودسانسوری موضوع دیگری است. این امر بستگی به ریشه‌دار بودن سانسور در ذهن و اندیشه نویسنده دارد. برخی از نویسندگان و شاعران خیلی زود خود را از شر هر نوع سانسوری رها کردند. بویژه زنان. برخی از آنان از پنهان‌ترین روابط، آرزوها و حسیات خود که قرن‌ها از نگاه‌ها غایب بود سخن گفتند، بعضی‌ها نه، هنوز هم خودسانسوری مشخصه کارشان است. برخی از نویسندگان هم که پشتوانه سیاسی داشتند، توانستند با انتقاد از خود، از شر سانسورهای سیاسی راحت شوند، برخی هم خیر، نتوانستند خود را از قید و بند سانسورهای حزبی رها کنند. البته یک دسته از شاعران و نویسندگانی که می‌خواهند به ایران رفت و آمد داشته باشند و کارهایشان در رژیم اسلامی هم امکان انتشار داشته باشد، آشکارا دست به خودسانسوری سیاسی و اجتماعی می‌زنند.

عمده‌ترین تابوهای ذهنی ایرانیان تبعیدی و مهاجران کدام‌هاست؟

تابوها اموری مطلق و واحد نیستند. تابوها در فرهنگ و مذهب و سنت هر جامعه شکلی متفاوت دارند. مذهب یکی از بزرگترین منشاء بوجود آوردن تابوهاست. محرماتی که بخشی از سیستم اخلاقی، فرهنگی یا حتی زیبایی شناسی فرد می‌شوند. سؤال شما در واقع شامل ایرانیان هنرمند و ادیب و غیرادیب و غیرهنرمند هم می‌شود. بسیاری از ایرانیان با این که سال‌هاست در خارج از ایران و دور از فرهنگ داخل زندگی می‌کنند، و در زندگی روزانه، از شر بسیاری از تابوهای موجود در جامعه رها شده‌اند، اما هنوز از نظر ذهنی، به همان تابوهای تعصب و غیرت گره خورده‌اند. یکی از این تابوها در روابط زن و مرد و خانواده دیده می‌شود. امروزه جنگیدن و درافتادن با تابوهائی که رژیم اسلامی به عنوان حقیقت‌لاتغییر از دل تاریخ مذهبی و پدر/مردسالار بیرون کشیده و با تمام قوا بر زنان اعمال می‌کند، مورد نظر خیلی‌هاست.

تاثیر قلمروهای جغرافیایی و فرهنگی خارج از کشور را بر روند تولید آثار ادبی ایرانیان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظر من هر قدر زبان و فرهنگ کشور میزبان، به زبان و فرهنگ مهاجر، نزدیک‌تر باشد، مهاجر، راحت‌تر زندگی می‌کند و هنرمند دست بازتری برای خلق و آفرینش ادبی و پذیرفته شدن دارد. زبان فارسی از بنیاد با زبان‌های اروپائی متفاوت است. اما در سرزمین‌هایی که تعداد مهاجر ایرانی بیشتر است، میزان مخاطب آثار فارسی نیز بیشتر است.

چه بخشی از مواهب دنیای مدرن را در ادبیات تبعید می‌توان دید؟

آزاد سخن گفتن.

ادبیات مهاجرت و تبعید چه طیف از مخاطبان را پوشش می‌دهد؟

ظاهراً علاقمندان به ادبیات را.

خاطره‌نویسی چه سهمی در شکل‌گیری ادبیات در تبعید و مهاجرت دارد؟

به خلاف غربی‌ها، ما ایرانی‌ها جز موارد بسیار محدودی، سنت خاطره‌نویسی نداریم. اما در بین مهاجرین و تبعیدیان ایرانی، بسیاری از اهل قلم دست به خاطره‌نویسی زده‌اند. بیشتر به فارسی و برخی نیز به زبان کشور میزبان.

تجربه مهاجرت و تأثیرش را بر آثار خلاقه خود چگونه می‌بینید؟

مهمترین تأثیر مهاجرت بر روی شعر من، رها شدن از سانسورهای سیاسی و اجتماعی و خودسانسوری بود. و دیگر این که زبان شعری و داستانی‌نویسی‌ام استقلال بیشتری از گذشته یافته است.

از تجربه نوشتن در سرزمین دیگران بگویید.

مهاجر، بخشی از مردم سرزمین میزبان است. بویژه اگر بتواند در محیط، کار، دوستی، فرهنگ و زبان آن سرزمین راه پیدا کند. از تجربه محدودی که در کشورهای اروپایی داشتم و از تجربه طولانی مدتی که در آمریکا داشتم متوجه شدم که فرهنگ آمریکایی که خود ادغام شده از ده‌ها فرهنگ و زبان و الگوهای رفتاری و غیره است، راحت‌تر فرد مهاجر را در خود جای می‌دهد و بخشی از خود می‌کند. بنظر من ایرانی‌هایی که به کشورهای آمریکا یا کانادا مهاجرت کردند بیشتر جذب محیط شدند. البته عامل سن را نباید فراموش کرد. هر قدر مهاجر جوانتر باشد، زبان و فرهنگ جامعه میزبان را بهتر جذب و کسب می‌کند. در مورد خودم هر چند نمی‌توانم منتقد کارهای خودم باشم، اما احساس می‌کنم محیط خارج از ایران، نوعی آرامش و عمق در نوشتن را برایم به ارمغان آورده است.

آیا ادبیات مهاجرت و تبعید ایران را می‌توان بخشی از تجربه روشنفکری در حال گذار ایران دانست؟

نمی‌دانم "تجربه روشنفکری در حال گذار" چیست، اما در حال حاضر هنرمندان، بویژه نویسندگان و شاعران ایرانی در هر کجا که هستند از کارهای هم

با خبراند و کارهاشان هم گاه متأثر از یکدیگر است. این تجربه ای فراگیر و بدون مرز است.

با توجه به فضای کنونی کشور، ادبیات و روشنفکری ما چه سنجیتی با روشنفکری و ادبیات امروز جهان - خاصه اروپا و امریکا- دارد؟ می دانید بخشی از آثار که در داخل منتشر نمی شوند در خارج توسط ناشرهای ایرانیان منتشر می شوند. آیا آنها تاثیری دارند؟ بنظر من مترجمین ایرانی ساکن خارج از ایران می توانند یک آنتولوژی که معرف ادبیات امروز ایران باشد تهیه کنند. مثلاً ترجمه خانم باغستانی، کار عتیق رحیمی را به مهم ترین جایزه فرانسه رساند ... اینجا یک گیر کوچکی هست ... نیست؟

متأسفانه من نه کار رحیمی را خوانده ام و نه ترجمه باغستانی را. از ادبیات ایران در اروپا اطلاع چندانی ندارم. اما در مورد سنجیت ادبیات ما با سایر جهان، البته باید کلی گویی کنم. میزان بالای ادبیاتی که از طریق سایت ها و وبلاگ ها در اختیار خوانندگان است، یک جهان همه گانی و سریع بوجود آورده است. اما در رژیمی که اکثر کارها سانسور می شوند، شاید نتوان ادبیاتی یافت که با ادبیات غرب برابری کند. شما به نویسندگان کشورهای دیگر خاورمیانه مثل هند، مصر، لبنان یا فلسطین نگاه کنید؛ آن ها خیلی مطرح تر از نویسندگان ایرانی هستند. گرچه موضوع کارهاشان خیلی وطنی است، اما محتوایی که به آن موضوعات می بخشند، یک شکل جهانی دارد که در مخاطب اثر می گذارد. نمونه بارزش رمان "بادبادک باز" است که حتی هالیوود از روی آن فیلمی نیز تهیه کرد. اما در مورد تهیه آنتولوژی این کار زیاد صورت گرفته. هم در آمریکا، و هم در استرالیا و هم در کانادا. البته باز هم می گویم اکثر آن ها را آکادمیسین ها و علاقمندان به ادبیات غیرغربی می خوانند. همه گیر نیست.

آیا در مجامع ادبی و آکادمیک سرزمین میزبان تصویری از ادبیات امروز ایران وجود دارد؟

خیلی بیشتر از تصویری که عموم ایرانیان خارج از کشور نسبت به ادبیات امروز ایران دارند. به یمن نویسندگانی که به زبان کشور میزبان می نویسند یا کارهای

کسانی که توسط مترجمین فوق‌العاده خوب ترجمه می‌شوند. باز هم تکرار می‌کنم که این شناخت، نه در میان توده‌های مردم، بلکه بیشتر در محافل آکادمیک است.

تصوری که طیفی از نویسندگان داخل ایران از ادبیات خارج از کشور دارند این است که اثر دندان‌گیری در آنجا خلق نشده و نمی‌شود ... شما این تلقی را حاصل چه نگرشی می‌دانید؟ دور نمای این ادبیات را چگونه می‌بینید؟

حسادت و عدم آگاهی و اطلاع آنان از آثار ادبی خلق شده در خارج از ایران. هم‌اکنون درخشان‌ترین داستان کوتاه و رمان و ترجمه‌های بی‌نظیر از نویسنده‌ای چون محمود مسعودی داریم. همان نویسنده‌ای که آقای گلشیری، در مصاحبه‌ای از سر نخوت کارهای ایشان را "راهی به دهی" خوانده بود! رمان و داستان‌های مسعودی از ۴۰ سال اخیر تا کنون بر تارک ادبیات داخل و خارج از ایران می‌درخشد. با این همه ما هنوز نیازمند زمان و تجربه هستیم. اما کلاً من دورنمای این ادبیات را بسیار شکوفا و درخشان می‌بینم.

با تشکر از شما

ماه می ۲۰۱۷

این مصاحبه در کتاب آقای تندرو صالح به نام "در جمهوری ادبیات" که در دست انتشار می‌باشد، آمده است.

شاهرخ تندرو صالح نویسنده، شاعر و روزنامه نگار است. که چندین کتاب شعر و تحلیل‌های انتقادی از او انتشار یافته است.

زندگی پرتو

مصاحبه ریحانه ظهیری* با پرتو نوری علا

ریحانه ظهیری: اگر پرتو نوری علا بخواهد برای مخاطبان بگوید تا کنون بر او چه گذشته چه می‌گوید؟

پرتو نوری علا: می‌گوید: کم و بیش، شبیه همان چیزهائی که بر دیگر زنان ایرانی گذشته است. چیزهائی که در کشورهای مرد/پدرسالار، بر سر اکثر زنان، از دارا و نادار، از باسواد و بی‌سواد، از هنرمند و غیرهنرمند رفته و می‌رود. البته مشکلات، درجاتی دارد. بعضی از زنان ما از شدت استیصال و افسردگی سم خوردند یا خود را سوزاندند، یا خود را حلق‌آویز کردند؛ در یک کلام به نحوی خود را نابود کردند. بعضی‌ها هم پوست کلفت‌تر هستند، تسلیم نمی‌شوند، سخت می‌کوشند بجای نابودی خود، بدی‌ها را -اگر نمی‌توانند نابودشان کنند- در انتظار از بین بردن‌شان، موقتاً تا حد ممکن ندیده‌شان بگیرند.

من زندگی مرفه‌ای نداشتم. هیچ‌وقت. همیشه کار کردم، کار کردم، کار کردم و زندگی و خانه و بچه‌ها را هم خودم گرداندم و چرخاندم. گاهی زور شنیده‌ام، گاهی آزار دیده‌ام و از ناچاری، سخت گریسته‌ام. مرگ، و بیماریِ لاعلاجِ عزیزترین کسانم را هم دیده‌ام. اما شکرگزار طبیعتم که از همان کودکی روحیه و بشره‌ای شاد و آسان‌گیر در من ودیعه گذاشت تا حدی که بارها مورد شماتت مادرم قرار می‌گرفتم. ناخوشی را با اندک خوشی، لااقل به طور موقت، فراموش می‌کنم. تجربه

زندگی به من ثابت کرده خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگی، هیچ‌کدام پایدار نیستند؛ مثل فصول متفاوت طبیعت‌اند. گاه روشن و تابناک و دلپذیر، گاه سرد و تیره و مکدر. می‌آیند و می‌روند. ماندگار نیستند. از فاجعه‌ها و ضایعه‌های بزرگ نمی‌گویم. از روال عادی زندگی حرف می‌زنم. بنظر من بخشی از چگونگی گذشت وقایع بر ما، به میزان آمادگی‌مان در برخورد با وقایع بستگی دارد. زمستان که می‌رسد، سرما و باد و بوران و برف هم دارد. دو سه ماهی هم می‌ماند. خیلی جاها و چیزها را هم خراب می‌کند. اما اگر در کشوری زندگی کنیم که برای این مواقع تدابیری اندیشیده باشند یا در خانه، نفتی، ذغالی، گازی.... چیزی آماده کرده باشیم، سرما را هم یک‌طوری می‌توانیم بگذرانیم. البته سرمای انقلاب و سیاهی سال‌های بعد از آن و سوگوار شدن آن همه خانواده، خیلی طولانی شد. اما در همان زمستان سرد و سیاه، جوانه‌های سبز بهارانی زده شد که سروقامتان‌شان از نسل خود شماینند. بهر حال باید واقع بین بود. برای رفع بدی، باید راه‌های مقابله با آن را شناخت. باید به مبارزه فرصت تفکر داد. در صورتی که گریزی از آن نباشد، باید موقتاً تا آنجا که می‌شود ندیده‌شان گرفت و به عنوان یک «فکت» پذیرفت.. باید خود را به سلاح آگاهی آراست تا بدی را کنار زد.

چه شد که تصمیم به مهاجرت به آمریکا گرفتید؟

دل‌خواهی نبود. گرچه هیچوقت زندگی خانوادگی خوبی نداشتم، اما هرگز قصد ترک ایران و زندگی کردن در خارج را هم نداشتم. حتی در مورد بچه‌ها هم همیشه فکر می‌کردم اگر در بزرگسالی مایل به ادامه تحصیل باشند، بهتر است بعد از گرفتن لیسانس به خارج بروند. اما انقلاب ایران، خیلی از چیزها را بهم زد. البته من بعد از انقلاب هم، هشت، نه سالی در ایران بودم. یعنی تا حدود اواخر جنگ ایران و عراق. همان سال‌هایی که نتیجه تمام تلاش‌هایم در زمینه کسب تحصیلات دانشگاهی، تجربیات کاری و آفرینش هنری، یکی یکی به محاق توقیف و تعلیق و تعطیل افتاد. با این حال نمی‌خواستم ایران را ترک کنم. اما در شرایط ناگزیر قرار گرفتم، مجبور به ترک ایران و زندگی زناشویی شدم. پس از آن آگاهانه تصمیم گرفتم تمام پل‌های پشت سرم را خراب کنم و تا زمانی که این رژیم بر سر قدرت است به ایران و به آن زندگی زناشویی برنگردم. زندگی جدیدی را برای خود و بچه‌هایم در خارج از ایران، از نو ساختم.

برگردیم به قبل از انقلاب ۵۷ ایران. پرتو نوری علا کی به دنیا آمد؟
 کودکی اش چگونه بود، رشته‌های تحصیلی اش کدام‌ها بودند؟

چهار فرزند بودیم. دو پسر و دو دختر. هر یک با دو سال اختلاف سن. بعد از دو پسر، و قبل از یک دختر به دنیا آمدم. مادرم می‌گفت: وقتی مامائی که مرا به دنیا آورده بود با خوشحالی نزد پدرم می‌رود و می‌گوید: "مُشْتَلِّقِم بده که برایت یک خانم پاریسی آوردم"، پدرم می‌گوید: "دختر؟ نه، من دختر نمی‌خواهم. فرزندان من همه باید پسر باشند!"

پدرم مرد خوش‌گذرانی بود و هر شب بسیار دیر به خانه می‌آمد، برای یکی دو هفته حاضر به دیدن من نمی‌شود. سرانجام شبی که زود به خانه آمده بود به مادرم می‌گوید: "حالا این خانم پاریسی را بده ببینم." مادرم می‌گفت: "تو را در بغلش گذاشتم و... تمام." گویا از آن به بعد، به محض اتمام کار اداری اش یک راست به خانه می‌آمد و تا آخر شب، من را در بغل داشت تا به خواب بروم. آنطور که می‌گفتند کودک آرام و خندان و زودجوش بودم. با هیچکس غریبی نمی‌کردم، به راحتی در آغوش دیگران می‌رفتم. غریبی نکردنم با مردم ناآشنا، بارها مادرم را تا حد مرگ ترسانده بود. چهارچشمی مراقب بود که من با ناشناسی نروم! یا دزدیده نشوم. خلق و خوی شاد پدرم را به ارث برده بودم یا کسب کردم. پدرم با من مثل دو برادر بزرگ‌ترم، یکسان رفتار می‌کرد. در تمام بازی‌ها و مسابقات پسرها شرکت داشتم، اما مادرم همیشه نگران من بود که مبدا اتفاقی برایم رخ دهد و از نه سالگی به بعد هم دیگر اجازه نداد با برادرهایم و بچه‌های کوچه بازی کنم.

آغاز آشنایی شما با ادبیات از چه زمانی بود؟

در خانه ما همیشه کتاب و روزنامه و مجله وجود داشت. هر دو پدر بزرگم شاعر بودند. از پدر مادرم، میرزا داوود خان منوچهری، یک دیوان شعر با نام خودش چاپ شده است. دائی بزرگم محمدعلی خان منوچهری هم شاعر بود. از او هم دیوان شعری وزین باقی مانده است. مادرم هم شعر می‌گفت و همین‌طور برادر اولم. ۹ ساله بودم که کتاب بوف کور هدایت را خواندم. چیز زیادی نمی‌فهمیدم، اما خاطره پیرمرد خنزربنری، زن اثیری، لکاته، جوی آبی که زن اثیری از آن سویی گل نیلوفری را به مرد نقاش می‌دهد. گلدان نقاشی شده سر رف، همه این جزئیات با وهم و گيجی برای همه عمر با من ماند. همان موقع داستان کوتاهی نوشتم و به

برادرم نشان دادم و کلی تشویق شدم. در تمام سخنرانی‌ها و تئاترها و نوشتن روزنامه دیواری مدرسه شرکت داشتم. در ۱۲ سالگی بخاطر انشائی که در کلاس خانم مدرّسی نوشته بودم شاگرد برجسته شناخته شدم و اولین جایزه ادبی‌ام یک جلد گلستان سعدی را در جشن مدرسه از دست مدیر دبیرستان خسرو خاور، خانم شامیپاتی گرفتم. سیکل بعدی را در دبیرستان نمونه دختران، واقع در خیابان تخت جمشید گذراندم. دبیر ادبیات‌مان خانم ماه‌منیر شریفی بود، زنی آگاه که بسیار دوستش داشتم. گاه او انشاءهای مرا به کلاس‌های دیگر می‌برد و برای شاگردان آن کلاس‌ها می‌خواند. شک نداشتم که در دانشکده ادبیات شرکت خواهم کرد. اما همان زمان خانم جوانی به نام خانم مظاهری، که خودش دوره دکترای فلسفه را در دانشگاه تهران می‌گذراند، به عنوان دبیر فلسفه ما به کلاسمان آمد. شیفته تدریس و مطالبی که از فلسفه می‌گفت شدم. او هرچند یک‌بار از ما می‌خواست راجع به یک موضوع فلسفی مطلبی شبیه یک مقاله بنویسیم. او اغلب نوشته‌های مرا به دانشگاه می‌برد و به استادانش نشان می‌داد و عکس‌العمل مثبت آن‌ها را به من می‌گفت. سرانجام در جدال میان ادبیات و فلسفه، فلسفه پیروز شد و من در دانشگاه تهران، رشته فلسفه را انتخاب کردم. اما ادبیات همواره بخش اصلی زندگی‌ام ماند.

کارهای هنری‌تان را از کی شروع کردید؟ کی ازدواج کردید و چند فرزند دارید؟

همزمان با گرفتن دیپلم دبیرستان، در هجده سالگی ازدواج کردم. بعد از ظهر همان روزی که از ثبت نام در دانشگاه تهران به خانه برگشتم، بر سر سفره ساده عقد نشستیم. تنها چیزی که از شوهرم خواسته بودم اتمام دوره لیسانس بود؛ اما به خلاف شرطم با او، بخاطر سهل‌انگاریش باردار شدم. سال اول دانشگاه را با یک بچه در شکم گذراندم و پس از تولد فرزندم مجبور به ترک تحصیل شدم. تنها به خانه شوهر رفتم، حالا با یک شوهر و بچه در بغل به خانه پدر و مادر برگشته بودم. همسرم با تمام ابراز علاقه‌اش به من چیزی از شوهری و پدری حتی رفاقت نمی‌دانست. وقتی کارهای خانه و بچه را انجام می‌دادم، مشغول خواندن کتاب می‌شدم. شعر می‌نوشتیم. نقد نویسی را هم شروع کرده بودم. اما لحظه‌ای کلاس‌های درس دانشگاه از نظرم دور نمی‌شد. از ترک تحصیل در دانشگاه، مریض شده بودم،

حس می کردم دارم میمیرم. اهل دعوا و مرافعه نبودم. دعوای بی حاصل پدر و مادرم فراموشم نشده بود. نمی خواستم از شوهرم هم گدائی به خانه آمدن کنم. با همتی غریب، خودم را از منجلاب کابوس‌هایی که می دیدم رها کردم و به کمک مادرم دوباره به دانشگاه برگشتم. قبل از این که دوره فوق لیسانس را شروع کنم فرزند دوم را به دنیا آوردم.

اولین تجربه کارهای ادبی و هنری شما در ایران چه زمانی و با چه کسانی بود؟

از سیزده چهارده سالگی، به سبک شعر کلاسیک، چیزهایی می نوشتم. در روز تولد پانزده سالگی‌ام برادرم کتاب «چشم‌ها و دست‌ها» ی نادر نادرپور را به من هدیه داد. می خواست با شعر نو آشنا شوم. گرچه اشعار آن کتاب به نسبت شعر نیمائی و شعر نو، قدیمی بود، اما نوآوری های کلامی و توصیفی در آن اشعار به حدی بود که می توانم بگویم با خواندن آن‌ها دریچه جدیدی برابر ذهن و فکرم گشوده شد. برادرم که اشتیاق مرا به خواندن و نوشتن می دید، برایم کتاب می خرید و مرا با خودش به محافل ادبی و هنری می برد و برایم مثل معلم بود. با خواندن اشعار احمدرضا احمدی، با تمام وجود به شعر نو روی آوردم. اولین کتاب شعرم به نام "سهمی از سالها" که اشعار دختر نوجوانی بود، از طرف ساواک توقیف شد. در سال دوم دانشگاه، همراه گروه تئاتر سعید سلطانپور، در دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، در نمایشنامه خانه عروسکی اثر ایبسن، بازی کردم. نمایش این اثر از طرف ساواک توقیف شد. سپس با گروه تئاتر فردوسی در دانشکده ادبیات، در نمایشنامه عادل‌ها، اثر آلبر کامو، به کارگردانی محمد ابراهیمیان بازی کردم که این اثر نیز توقیف شد. در بیست و یک سالگی در فیلم سینمایی «آرامش در حضور دیگران» که بر اساس داستانی از دکتر غلامحسین ساعدی، و به کارگردانی ناصر تقوایی ساخته شده بود بازی کردم. این فیلم نیز به مدت پنج سال در توقیف ماند. بعد از آن که در فستیوال ونیز سال هزار و نهصد و هفتاد و دو، به عنوان فیلم برگزیده انتخاب شد، در ایران نیز با حذف صحنه‌هایی برای مدت بسیار کوتاهی، در سینما کاپری، به روی صحنه رفت.

زمانی که در ایران بودید چه مشاغلی داشتید یا چه کتاب‌هایی با چه مضامینی منتشر کردید؟

همان‌طور که گفتم کتاب اولم که به خانم سیمین دانشور هم تقدیم شده بود از طرف اداره نظارت بر نشر کتاب در رژیم گذشته توقیف شد. اما در دوره اول کانون نویسندگان ایران، به عنوان عضو غیررسمی، پذیرفته شدم. با شرکت در "شب‌های شعر خوشه"، به عنوان شاعره‌ای مستقل شناخته شدم. پس از گرفتن لیسانس، در وزارت فرهنگ و هنر، به عنوان کارشناس برنامه‌ریزی در دفتر دکتر جلال ستاری، استخدام شدم. پس از تولد دومین فرزندم و نگهداری از او؛ از پذیرش شغل معاونت مدیر کل برنامه‌ریزی در فرهنگ و هنر و بورس تحصیلی در فرانسه چشم پوشیدم و از کار استعفا دادم و خانه نشین شدم. پس از چند سال در دوره فوق لیسانس رشته مدیریت خدمات اجتماعی، در دانشکده مددکاری به ریاست خانم ستاره فرمانفرما، (علامه طباطبائی کنونی) پذیرفته شدم و همزمان با تحصیل، در مرکز رفاه جوادیه و مرکز روان درمانی دانشگاه تهران به عنوان کارآموز مددکاری کار کردم. پیش از انقلاب هزار و سیصد و پنجاه و هفت ایران، فوق لیسانسم را گرفتم و در ضمن ادامه سایر کارها، به عنوان مدرّس نیمه وقت نیز در دانشکده هنرهای زیبا، به ریاست دکتر حسین پرورش در دانشگاه تهران، فلسفه درس دادم. اولین کتاب شعرم «سهمی از سال‌ها» که در رژیم گذشته توقیف بود، در دوران انقلاب، توسط انتشارات ققنوس در تهران، منتشر شد و من به طور رسمی به عضویت کانون نویسندگان ایران (دوم) درآمدم. با بسته شدن دانشگاه تهران تحت نام انقلاب [ضد] فرهنگی، من نیز از کار و تدریس در دانشگاه محروم شدم. سپس به دعوت زنده یاد، دکتر سیما کوبان و همکاری خانم منیر رامین‌فر (بیضایی)، در برپایی اولین انتشارات زنان ایرانی به نام انتشارات و کتابفروشی «دماوند» آغاز به کار کردم. مجموعه شعر دومم "از چشم باد" را برای کسب اجازه نشر، به ارشاد فرستادم، کل کتاب توقیف شد. انتشارات دماوند هم پس از سه سال فعالیت و نشر کتاب‌های متعدد، در حمله پاسداران بسته شد. به این ترتیب تمام آن چه آجر به آجر در برابر سختی‌های زندگی چیده بودم تا دست‌آوردی داشته باشم، دستخوش حوادث پس از انقلاب شد. سرانجام در سی و هشت سالگی، پس از بیست سال، از زندگی زناشویی بیرون آمدم، و در واپسین روزهای جنگ ایران و عراق، در سفری ناگزیر، ایران را همراه فرزندانم ترک کردم.

زمانی که از ایران رفتید اولین جایی که ساکن شدید کجا و به مدت چند وقت بود؟ اصلن چه شد که برای اقامت اولیه آن جا را انتخاب کردید؟

برای مصاحبه و گرفتن کارت سبز، مجبور بودیم به انگلستان برویم. برادر بزرگم و خانواده‌اش در انگلیس زندگی می‌کردند. نزد آنان رفتیم. یک سال اقامتم طول کشید تا کارها سر و صورت گرفت و من به همراه دو فرزندم وارد آمریکا شدیم. برای همسر ناخواسته‌ام هم کارت سبز گرفتم، تنها برای حفظ رابطه‌اش با فرزندانمان. بماند که او از این کارت چگونه استفاده کرد.

آیا خانواده شما همزمان با شما از ایران خارج شدند؟

خیر، از میان خواهر و برادرها و سایر بستگانم، من تقریباً آخرین کسی بودم که ایران را ترک گفتم.

اولین فعالیت شما بعد از خروج از ایران چه بود؟

یک سال پس از خروج از ایران، نخستین کتاب نقدم، به نام «دو نقد»، به همت خانم سیما کوبان و نشر آگاه، در ایران منتشر شد. این کتاب حاوی دو نقد مفصل؛ «نقش زن در فیلم‌های مسعود کیمیائی» و نقد رمان «کلیدر»، نوشته محمود دولت آبادی» بود. در این کتاب، علاوه بر آن دو نقد، از کل رمان کلیدر، خلاصه‌ای با تمام جزئیات و به همان سبک نگارش رمان، به دست داده بودم. همان موقع به لطف آقای رضا شریفها، کتاب دو نقد من در آمریکا نیز تجدید چاپ و مورد توجه قرار گرفت. سپس نخستین سخنرانی‌ام شرکت در یک جلسه سخنرانی گروهی، از طرف کانون فرهنگی اندیشه، در باره سینمای ایران بود. در این جلسه، من از نقش زنان در سینمای ایران صحبت کردم و از تسلط فرهنگ مرد/ پدرسالار بر سینما در هر دو رژیم پهلوی و اسلامی. فرهنگی که همواره مانع بوجود آمدن روابطی سالم، لازم و برابر میان زن و مرد بوده است. این سخنرانی که با استقبال زیادی مواجه شد، باعث گردید تا اعضاء جنبش‌های زنان در لس‌آنجلس و حتی ایالات دیگر به سراغم بیایند و خیلی زود روابط فرهنگی را با انجمن‌ها و نشریات و کتابخانه‌های این جا برقرار کردم.

در زمان اقامت در خارج از کشور چقدر به این آثار و فعالیت‌های شما اضافه شد؟

اکثر آثار من در خارج از کشور خلق و منتشر شده است. پس از پانزده روز اقامت در آمریکا، مجبور بکار کردن شدم، و پس از چندین ماه نیز کار تمام وقت و رسمی را در دادگاه عالی منطقه لس آنجلس شروع کردم، یعنی ۸ ساعت کار و ۲ ساعت هم برای رفت و آمد. نگهداری از زندگی و فرزندان و مادرم هم بود. در زمینه شعر، علاوه بر کتاب «سهمی از سال‌ها» که پس از ۶ سال توقیف، در دوران انقلاب در ایران منتشر شد، چند مجموعه شعر در آمریکا منتشر کردم: «از چشم باد»، «زمینم دیگر شد»، «سلسله بر دست، در برج اقبال» و جدیدترین مجموعه شعرم «از دار تا بهار». همچنین در برگزیده‌ای از اشعارم به نام «چهار رویش» که به دو زبان فارسی و انگلیسی، توسط نشر سندباد، منتشر شده نقد و نظر منتقدین اشعارم، نیز آمده است. در زمینه نقد، علاوه بر انتشار مجدد کتاب «دو نقد» در لس آنجلس، اکثر نقدهایم در زمینه داستان، رمان، فیلم و تئاتر، که در این سالها نوشته بودم در مجموعه‌ای به نام «هنر و آگاهی» جمع‌آوری و توسط انتشارات «کلبه کتاب» به مدیریت زنده یاد فرهاد رشیدیان، در لس آنجلس، منتشر شد. در زمینه دیگر کارهای نوشتاری، مجموعه داستان «مثل من»، نمایشنامه «فردای میهن» و اخیراً روایت «مانا» را در لس آنجلس منتشر کرده‌ام. برخی از کتاب‌ها و آثار ادبی‌ام در سایت دو زبانه اثر، به سردبیری شاهرخ رئیسی منتشر شده است.

سال‌های پس از مهاجرت به آمریکا چگونه سپری شد؟

پس از یک سال زندگی در آمریکا، با گذراندن یک دوره کامل آموزش کامپیوتر و قبولی در امتحان ورودی دادگاه لس آنجلس، به عنوان مأمور رسیدگی به امور هیئت منصفه در دادگاه عالی منطقه لس آنجلس استخدام شدم و زندگی جدیدی را برای خود و فرزندانم، از نوپایریزی کردم. در این سال‌ها در کنار پذیرش تمام مسئولیت‌ها، این بار بدون هراس از سانسورهای دولتی، اجتماعی و خانوادگی، بارورتر از همیشه، به فعالیت‌های فرهنگی و ادبی خود ادامه دادم. علاوه بر شرکت در کنفرانس‌ها و سمینارهایی که در برخی از شهرهای آمریکا و کانادا، در زمینه ادبیات ایران و مسائل زنان برپا شده بود، مصاحبه‌های رادیو و تلویزیونی متعددی با رسانه‌های جمعی در لس آنجلس و شهرهای دیگر داشته‌ام. بخشی از اشعار و

داستان‌هایم به زبان انگلیسی ترجمه شده‌اند که در آنتولوژی‌ها، انسیکلوپدی‌ها و مجموعه‌هایی که مخصوص شعر زنان ایران و نویسندگان و شاعران در تبعید است، منتشر شده‌اند. از سالی که به آمریکا آمدم به طور مرتب، با فصلنامه ادبی بررسی کتاب به سردبیری آقای مجید روشنگر همکاری داشتم. در سال هزار و نهصد و نود و چهار، از طرف هیأت منتقدین نشر باران در سوئد، سومین کتاب شعرم «زمینم دیگر شد» کاندیدای بهترین کتاب شعر آن سال گردید و در همان سال نیز جایزه بهترین نقد ادبی، به نقد من در بارهٔ رمان *سورة الغراب* نوشتهٔ محمود مسعودی تعلق گرفت. من پس از بیست و پنج سال کار در دادگاه عالی منطقه لس‌آنجلس، (بخش انتخاب هیئت ژوری) زودتر از موعد، تقاضای بازنشستگی کردم، تا هم زمان بیشتری را با نوه‌هایم بگذرانم و هم فراغتی برای مطالعه و خلق آثار ادبی و هنری داشته باشم.

شما همچون نویسندگان مهاجر دیگر که به نوعی دچار خودتبعیدی شدند قطعاً روزهای سخت‌تری نسبت به نویسندگان مرد گذرانید. آیا این روزها سخت بود و چه تاثیری در شکل‌دهی به شخصیت پرتو نوری علا داشت؟

پرتو نوری علا: خیر، برایم مشکل نبود به چند دلیل؛ جوان بیست ساله نبودم، در سی و هشت سالگی به آمریکا آمده بودم، دو فرزند بزرگ کرده بودم، سالها قلم زده بودم. زن مستقلی بودم حتی در دوران ۲۰ سالهٔ زناشوئی. با توجه به تمام دلایل فوق، مشکلات زنان هنرمند جوان و بی‌تجربه در برابر ناشرین یا بازار کتاب، کمتر برای من رخ داده است.

ناشرهای خارج از ایران چقدر همکاری کردند؟ در واقع اگر بخواهم شفاف تر سوال کنم هموطن‌های خارج از ایران چقدر همراه بودند؟

خیلی زیاد. تجربهٔ بسیار خوبی از شناخت و آشنائی با ناشرین ایرانی خارج از کشور داشتم. از مهر و لطف همهٔ دوستان جدید بهره‌مند بودم. به ویژه مورد حمایت زنان و مردانی که در جنبش‌های زنان فعال بودند، قرار داشتم. شاعران و نویسندگان و هنرمندان خارج از ایران نیز نسبت به من و کارهایم سرشار از محبت بودند.

ناشران نیز چندین کتاب مرا چاپ و منتشر کردند. البته از نظر مالی چیزی دست من را نگرفت، اما همین قدر که کتاب‌هایم را منتشر کردند، از شان متشکرم.

زمانی که در ایران بودید و بعد از خروج تان هیچ وقت گوشه‌گیری نکردید و در واقع از لحظه به لحظه زندگی استفاده کردید؟

گوشه‌گیری نوعی بیماری است. گوشه‌گیری یعنی من بدم، تو بدی، همه بد هستند. گوشه‌گیری یعنی آدم، از مردم و اجتماع می‌ترسد. خوشبختانه من هیچوقت گوشه‌گیر نبودم. حتی در سخت‌ترین و بدترین مواقع زندگی‌ام، البته گاهی دلم خواسته تنها باشم. و این تنهایی به ندرت دست داده. چون به علت زود ازدواج کردن و زود بچه‌دار شدن، همراه با تحصیلات دانشگاهی، بازیگری اندک، کارهای هنری و ادبی، بعد کارهای اداری، تدریس و در کنار همه این‌ها خانه‌داری، وقتی برای تنهایی نداشتم.

آیا بعد از زمانی که ایران را ترک کردید رابطه‌ها همچون گذشته با شما از طرف دوستان برقرار بود یا نه حالا که رفته بودید آن‌ها هم بنا به مصلحت خودشان دلیلی به ادامه رابطه با شما نمی‌دیدند؟

تا چهار پنج سال پس از خروج از ایران با برخی از دوستانم در ایران در ارتباط بودم. اما کم کم فاصله‌ها بیشتر شد. طبیعی بود. کسانی که در داخل بودند، به نوعی گرفتاری داشتند و مائی که مهاجرت کرده بودیم، به نوعی دیگر. بخصوص از نظر سیاسی، نمیشد خیلی رک و صریح نوشت، بهتر بود ما بر مشکلات آنان چیزی نیفزائیم. هر دو طرف زندگی‌های شلوغی داشتیم.

لحظه‌های دلتنگی برای ایران هیچ وقت در نگارش شعرها، داستان‌ها یا کارهای شما رخنه نکرده؟

با این که آرزو می‌کنم یکبار دیگر ایران را ببینم، اما از دور بودن ابراز دلتنگی نمی‌کنم. شاید چون آدم واقع‌نگری هستم. می‌دانم تا این رژیم بر سر کار است، امکان بازگشت من نیست. پس بهش فکر نمی‌کنم. البته هنوز خواب ماشین‌های گشت ارشاد و پاسداران و خواهران زینب را با آن شمایل نکبت بارشان می‌بینم. شاید هم عدم دلتنگی‌ام به این خاطر است که مادرم، خواهر و برادرها، فرزندان و

نوه‌هایم و فامیل زیادی دور و برم هستند. شاید فقط در یک شعر نسبت به دوری از وطن ابراز دل‌تنگی کردم. راستش از غُر زدن و آه و ناله بیزارم.

اگر اشتباه نکنم شما یکبار منتقد مهمان داستان خانه نو بودید. این پیشنهاد از کجا آمد؟ و فعالیت در کنار اساتید دیگر و نقد آثار داستان نو را چطور دیدید؟

فکر می‌کنم به پیشنهاد آقای فرامرز سلیمانی بود که مسئولین "داستان خانه نو" از من دعوت کردند تا داستان‌هایی که از نویسندگان جوان در یک محدوده زمانی خاصی به دستشان رسیده بود را نقد و بررسی کنم. من هم این پیشنهاد را با کمال میل پذیرفتم. تمام داستان‌ها که تعدادشان هم زیاد بود و مرتب هم اضافه می‌شد را با دقت و وسواس خواندم. نقاط قوت و ضعف هر کدام را مشخص کردم و سعی کردم در مدت زمان محدودی که تعیین شده بود، نظراتم را به شکلی سازنده بیان کنم. من این کار داستان خانه نو را خیلی می‌پسندم و از آن حمایت می‌کنم. هر نویسنده و شاعر و هنرمندی احتیاج دارد تا کارش توسط کسانی که اولن حسن نیت دارند، و بعد هم شناختی نسبت به ادبیات و هنر دارند، نقد و بررسی شود.

با توجه به اوضاع و احوال این روزهای ایران و وجود سانسور که البته در هر کشوری به نوعی وجود دارد چقدر به آینده ادبیات و سینمای کشور امیدوار هستید؟

پیش از جواب به سؤال شما باید بگویم سانسور یعنی منع کامل آزاد بیان، جلوگیری از نشر عقاید متفاوت و منع اعتراض و نقد اجتماعی و سیاسی و متعاقبش دستگیری و زندان و شکنجه تا انهدام فیزیکی گوینده، مخصوص کشورهای استبدادی ایدئولوژیک یا مذهبی است. در کشورهای پیش رفته‌ای که ایدئولوژی و مذهب از حکومت جداست، در کشورهای دمکراتیکی که مفاد حقوق بشر رعایت میشود، آزادی مشروط وجود دارد نه سانسور. سانسور آفتِ هنر در ایران شده است. واقعن تعجب می‌کنم با این همه تضییقات، هنرمندان ما چه تلاشی برای ماندن و عرضه کار می‌کنند. از این نظر تحسین‌شان می‌کنم. اما کارها با کیفیت خوب، تداوم ندارند. اکثر کارها می‌شود کارهای متوسط و بد. بویژه در زمینه سینما. این رژیم

بخش عظیمی از سینما و تاریخ هنر دهه‌های قبل را بایگانی و سانسور کرده. به همین دلیل گاه می‌بینید که برخی سینماگران دوباره از گام اول، یا با تقلید صرف و با کیفیت بسیار نازل (بخاطر شرایط سخت رژیم) شروع به کار کرده است.

آیا فکر می‌کنید شرایط رو به بهبودی است و استادان سینما و ادبیات امکان فعالیت دارند؟ با توجه به اینکه ما داریم می‌بینیم امسال استاد بیضایی ایران را ترک کردند و یا استاد تقوایی که خیلی کم کار شدند و نویسنده‌هایی هم که داخل ایران بودند کم کم دارند کارهایشان را به ناشران این‌ور می‌سپارند.

بله، ایران از نظر اقتصادی و گرانی کمرشکن، دچار مشکلات عدیدهٔ معیشتی، فقر مالی و فقر فرهنگی محسوسی شده است. در نتیجه انواع فساد؛ دزدی‌های کلان، رشوه خواری، دروغ، کلاه برداری، اعتیاد که در سطح کارگزاران رژیم، وجود دارد، در سطح جامعه و میان مردم عادی بخصوص نادار هم سرایت کرده است. با این همه می‌بینیم که بسیاری از جوانان در همان شرایط، چگونه سعی می‌کنند سلامت جسم و نفس خود را حفظ کنند. کار هنری و ادبی انجام دهند. زنان به ویژه زنان جوان با وجود آن همه سرکوب، همچنان سربلند و راست قامت ایستاده‌اند و حاضر نیستند به عصر مادر بزرگ‌هایشان برگردند. شاید ایران فعلی دیگر جایی برای هنرمندان دهه چهل و پنجاه نباشد، اما نسل جوان خیلی خوب کار می‌کند و می‌کوشد هنر را بشناسد.

آیا اخیراً کتابی خوانده‌اید؟ از کدام نویسنده؟

بازار انتشار آثار ادبی در خارج از ایران، بسیار گرم است. به یمن وجود اینترنت و پخش آثار ادبی از طریق آن نیز به دسترسی خوانندگان به آثار ادبی افزوده است. گرچه در تمام سال‌هایی که در خارج از ایران بودم، به نوعی خودم را در افشای رژیم اسلامی ایران موظف و متعهد می‌دیدم، اما چهار پنج سال اخیر بیش از همیشه درگیر مسائل سیاسی و اجتماعی ایران شدم و بخاطر فعالیت در زمینه حقوق بشر، حقوق زنان، مادران عزادار و فعالیت‌های سیاسی، مجال کافی برای مطالعه نداشتم. اما اخیراً چند رمان و مجموعه شعرهای بسیار خوب و ارزنده‌ای از نویسندگان خارج از ایران خواندم: «هیچ‌کس» و «شاهزاده و سیاه» از مهران زنگنه، «صبح نهان» و

«جمهوری سکوت» از مهستی شاهرخی، «فرار به سامرا» و «اتفاق» از ایرج روحانی، «کجا می‌نویسم» از نیلوفر دهنی، مجموعه شعر «رودخانه ای که از ماه می‌گذرد» از لیلا فرجامی، "یک رؤیای تباه شده" از بیژن بیجاری، مرور اشعار مجید نفیسی، و در حال حاضر هم مشغول خواندن سفرنامه «این تونس‌ها» از مصطفی خلجی هستیم. تمام این آثار از ویژگی‌های برجسته رمان و شعر مدرن ایران برخوردارند.

در پایان اگر ممکن است بگوئید خودتان چه کار یا کارهائی در دست انتشار یا آماده برای انتشار دارید؟

کارهای نیمه کاره بسیار دارم؛ نیازمند دوباره خوانی و تصحیح‌اند؛ داستان کوتاه، شعر، ترانه، مقالاتی تحقیقی در باره ادبیات و بخصوص ادبیات زنان هست. از جمله کارهائی که دلم می‌خواهد زودتر آماده و منتشرش کنم، کتابی است حاوی لطیفه‌ها و جوک‌هائی که طی سی سال گذشته بویژه در باره رژیم اسلامی و در مذمت سردمداران رژیم و شرایطی که برای مردم ایجاد کرده‌اند، جمع‌آوری کردم و به شکل داستان‌هائی کوتاه درآوردم. در همین رابطه تحقیقی کردم در باره این که خنده یا خندیدن چه واکنشی است؟ چرا بوجود می‌آید؟ چه تأثیری بر روان و جسم آدمی دارد؟ و هم چنین تعاریفی در باره ساختن لطیفه و جوک در میان مردم، که در بخش آخر کتاب آمده است. همچنین سال‌هاست که نوشتن خاطراتم را شروع کرده‌ام. گاهی آنقدر ریزه کاری دارد که خسته می‌شوم و رهايش می‌کنم. احتیاج به تمرکز فکر، و «اتاقی از آن خود» دارم.

برگرفته از: مجموعه گفتگوهای "از تهران تا ناکجا"، ریحانه ظهیری، انتشارات اچ اند اس مدیا، لندن، آوریل ۲۰۱۵ این مجموعه شامل هفت مصاحبه با کامران بزرگ نیا، مسعود بهنود، شهرنوش پارسی پور، ماجده مطلبی، بی‌تا ملکوتی، ابراهیم نبوی، و پرتو نوری علا است.

*ریحانه ظهیری، فارغ التحصیل رشته پژوهشگری علوم اجتماعی از دانشگاه پیام نور است. عضو هیئت تحریریه نشریه الکترونیکی چوک و دبیر بخش سینما با این نشریه همکاری داشته است. مجموعه‌هائی از گفتگو با سینماگران داخل ایران یا به خارج آمدگان و گفتگوئی‌هائی به سه نسل از نویسندگان مهاجر ایرانی نیز از او منتشر شده است.

شعر سیمین بهبهانی

مصاحبه پانته آ بهرامی با پرتو نوری علا

پرتو نوری علا، شاعر، منتقد ادبی، عضو کانون نویسندگان ایران، و از علاقمندان و طرفداران شعر سیمین بهبهانی است. در باره شعرهای بهبهانی با او به گفتگو نشسته‌ایم.

خانم نوری علا اولین غزل‌های سیمین بهبهانی در سال ۱۳۲۹ با عنوان «سه‌تار شکسته» زمانی که تنها ۲۴ سال داشت منتشر کرد. این مجموعه دربردارنده اشعاری است که بهبهانی در فاصله بین پانزده تا بیست سالگی سروده است. غزلیات سیمین در پیش از انقلاب عمده‌تأثیرگذار عاشقانه و انسان‌گرا با فرم‌های کلاسیک بود. قدری در مورد این دوران شعری او برایمان توضیح دهید

سیمین بهبهانی از نوجوانی، به تقلید از مادرش، خانم ارغون که زنی تحصیل کرده و هنرمند و شاعر بود، شعر گفته بود. خانم ارغون، اشعار اولیه سیمین را برای پروین اعتصامی خوانده و پروین هم آن اشعار را تحسین کرده بود. بقول خود سیمین، همان تشویق‌ها یکی از عواملی بود که شوق سرودن را در او تقویت کرد. همان‌طور که گفتید نخستین شعرهای سیمین در کتاب سه‌تار شکسته، منتشر می‌شود. بعد از این کتاب، جای پا را منتشر می‌کند. اشعاری بصورت چهار پاره، با

تم اجتماعی، و با توجه به مشکلات زنان. سیمین در کتاب‌های بعدی‌اش چلچراغ و مرمر است که به سرایش غزل رو می‌کند و بیشترین شعرهای عاشقانه و فردی خویش را در همین قالب گفته است. اشعار اولیه سیمین نه تنها دارای مضامین اجتماعی و فردی و احساسی قوی‌ای هستند که ویژگی جدیدی نیز در آنها دیده می‌شود، و آن زن بودن شاعر است.

سیمین گرچه در رشته ادبیات فارسی و حقوق، هر دو پذیرفته شد، اما برای ادامه تحصیلات دانشگاهی، شاید بخاطر روحیه عدالت‌خواهش، رشته حقوق را انتخاب کرد. در همان ایام گرایش به حزب توده داشت و شاید مضامینی که نظر سیمین را برای بیان‌شان در شعرش جلب می‌کند، ناشی از همان گرایش سیاسی باشد؛ مثل پرداختن به طبقه محروم و فقیر، مشکل تعدد زوجات و بی‌پناهی زن، یا پرداختن به زندگی فاحشه‌ای که از محروم‌ترین اعضاء یک جامعه است.

سیمین پس از اتمام تحصیلاتش هرگز در زمینه حقوق کار نکرد، شاید به این دلیل که ادبیات فارسی را خوب می‌دانست و می‌خواست در همین زمینه کار کند. او از سال ۱۳۳۰ به تدریس ادبیات پرداخت تا سال ۱۳۶۰ که دیگر کار نکرد. سیمین نه تنها در میان زنان شاعر که کلاً در میان شاعران آن زمان نظیر نادر نادرپور، ابتهاج، مشیری و... شاعری ممتاز، خوش قریحه و با ذوق و مبدع بود. او به عنوان یک زن با جرأت از نیازها و تمناهای تن، و از روابط لازم و سالم میان هر انسانی در شعرش سخن می‌گفت.

شما گفتید سیمین تحصیلاتش را در رشته حقوق به پایان رساند ولی هیچگاه در این رشته کار نکرد آیا علت این که در این رشته کار نکرد برای شما روشن است؟

نه، واقعاً دلیلش را نمی‌دانم، اما حدس می‌زنم چون ادبیات را کنار مادر آموخته و در آن متبحر شده بود نیازی نمی‌دید که در دانشگاه هم این رشته را انتخاب کند، همچنین شاید بخاطر روحیه عدالت‌خواهی که داشت، فکر می‌کرد می‌تواند با وکیل شدن کمک محرومین و بی‌کسان باشد، اما دستگاه‌های اداری و روابط بورکراتیک، خلاف نظرش را نشان داد یا اصولاً کارهای حقوقی با روحیه او سازگار نبود. بنظر من، معلم، در آموزش و تدریس، بویژه به نوجوان و جوان، همواره در

معرض داد و ستد فکری و ذهنی، ذوقی و فرهنگی است. ذهنش همیشه جوان می‌ماند.

آیا بنظر شما انقلاب ۵۷ کار سیمین را بکلی از زاویه فرم و محتوا دگرگون کرد، محتوای کار او از آثار بیشتر عاشقانه بسوی مسائل اجتماعی سوق داده شد؟ باتوجه به این که در ایران آزادی بیان زیر سوال رفت، کار هنرمندان محدود شد و مردم نیز بیشتر تحت فشار معضلات اجتماعی قرار گرفتند، از او بعنوان شاعری معترض و متفاوت یاد می‌شود. ارزیابی شما از این تغییرات محتوایی کار سیمین چیست؟

از نظر فرم و شکل، بله. تغییرات فرم شعر سیمین مربوط می‌شود به دوران انقلاب و پس از آن. اما این که اندیشه شعری سیمین با انقلاب ۵۷ متحول شد و رو به گفتن اشعار اجتماعی آورد را نمی‌پذیرم. قبل از انقلاب، پنجمین کتاب سیمین با نام "رستاخیز" منتشر می‌شود. سرشار از مسائل اجتماعی، اما در همان قالب غزل و وزن‌های متداول آن. گرچه قبل از انقلاب اشعار سیمین از نظر ارزش‌های شعری، قدرت کلام، تصاویر زیبا و بیان احوالات درون و برون شاعر، قابل توجه و شعری برجسته در ادبیات فارسی به حساب می‌آمد اما شعر او در محافل روشنفکری و به‌خصوص نسل بی‌تاب جوان، انعکاسی نداشت. نپیوستن سیمین به‌جگره شاعران نیمائی، غزل‌سرائی و حضور نداشتن در محافل روشنفکری، سؤال برانگیز بود. نسلی که با شعر نو آشنا شده بود و گاه شعر را در شعاری‌ترین وجه‌اش می‌شناخت، تکلیف خود را در برابر شعر سیمین نمی‌دانست و این بلاتکلیفی به‌تردید و گاه طرد شعر سیمین می‌انجامید، غافل از این که شعر او در همین دوره و با همان شکل غزل سرشار از مفاهیم اجتماعی بود. گرچه سیمین در این کتاب کاملن به سبک غزل کلاسیک و در همان اوزان عروض فارسی وفادار مانده، اما در بسیاری از شعرهای این کتاب، سخن از مسائل اجتماعی و سیاسی، است. گوئی مخاطب شعرش یک حکومت فاسد، جامعه‌ای بیمار و افراد دو رنگ آن است. شعرهای "دنیای کوچک من"، "چشم لعلی رنگ خرگوشان"، "آخرین برگ"، "افیون وعده‌های تهی" و "شکوه نور در آویزه بلور" را بخوانید و حساسیت او را نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی، قبل از انقلاب ببینید.

بخشید گفتید "رستاخیز" چه سالی منتشر می شود؟

"رستاخیز" در سال ۱۳۵۲ منتشر شد و اگر کسی نداند که اشعار این کتاب قبل از انقلاب سروده شده، می تواند فرض کند که این اشعار مربوط به بعد از انقلاب اند. البته سیمین در همان سال قبل انقلاب اشعاری سرود که مستقیم و آشکارا به حوادث پیرامون انقلاب و مسائل روز می پردازد. مثل شعر "بی سفره چرمین امشب" که در رابطه با اعتصاب مطبوعات است. سیمین از همان آغاز، فضای فاشیستی و استبداد مذهبی را حس می کند و در اشعار "امسال سرخ است" یا "تردید تردید" تأکید بر اشتباه مردم در انتخاب خمینی دارد. اولین کتاب شعری که بعد از انقلاب در سال ۱۳۶۰ از سیمین منتشر می شود، مجموعه شعر "خطی ز سرعت و از آتش" است که شامل دو دفتر است؛ دفتر اول تا جمعه سیاه و دفتر دوم از جمعه سیاه. دفتر اول در واقع ادامه "رستاخیز" است با این تفاوت که سیمین با زبانی صریح تر و در عین حال منسجم تر رو به مسائل بیرون از خود دارد و مسایل اجتماعی، رنج مردم را در این رژیم با جرأت بیان می کند.

شما در مورد تغییر محتوای در شعر صحبت کردید ولی در مورد فرم هم خودش می گوید که من سبک تازه ای را در غزل جاری کردم و مثال می زند و می گوید که آوردن یک داستان در غزل، یا جریان سیال ذهن، درام و روانکاوی و همینطور اضافه می کند که غزل من وزن قدیم را ندارد و در واقع ضد غزل است نظر شما در این رابطه چیست؟

بله، کاملاً درست است. گرچه سیمین همچنان مضامین فقر و رنج و درد مردم را در اشعارش مطرح می کند، اما سخن از موضوعات کلی و انتزاعی نمی کند. او نه فقط ناظر و گوینده شعر، که خودش جزئی از شعرش می شود، او عملن در متن اجتماع افتاده، به همین دلیل است که نبض شعرش با نبض تلاطم جامعه و نبض مردمش می زند. حالا دیگر همان مضامین اجتماعی و سیاسی و انسانی، با محتوای جدیدی ظهور می کنند که قالب کلاسیک غزل، قدرت و گنجایش حمل آنها را ندارد. کاربرد قالب محدود غزل و اوزان کلاسیک، کفایت این محتوای جدید را نمی کند و سیمین را به کشف یا بقول خودش به ابداع اوزان جدیدی می کشاند که پیش از او یا به کار نرفته اند یا به ندرت برخی از شاعران کلاسیک از آن استفاده

کرده‌اند. البته سیمین، وزن و قافیه را همچنان در شعرش حفظ کرده، اما وزنی کاملن اختراعی و قافیه‌هائی کاملن غیرمنتظره ابداع می‌کند. درست مثل نیما، که گرچه نقش عظیم نوآوری در شعر کلاسیک از آن اوست، اما نیما نیز وزن و قافیه در شعر را نگه می‌دارد اما ترتیب و تساوی طولی مصراع‌ها یا یکسانی وزن را برهم می‌ریزد. همانطور که نیما در عصری می‌زیست که موضوعات پیرامون شاعر، تغییر کرده بود، پوسته جامعه شکافته شده و افکار نو در کلمات نو متداول شده بود، نگاه به انسان و فردیت او تغییر کرده بود، او در شعر کلاسیک ایران نیز دست به نوآوری می‌زند. وزن و قافیه باقی می‌ماند اما طوری که دست و پای شاعر را در قید و بند نگذارد.

شعر سیمین با محتوای جدید، وزن جدیدی را طلب می‌کند که وزن متداول غزل نیست و به ساختاری جدید نیازمند است. در غزل کلاسیک که معمولن بیش از ۸ خط نیست، حرف‌های غیرپیوسته، بیشتر عاشقانه و رندانه و خیلی کلی مطرح می‌شوند. در غزل کلاسیک واقعه‌ای خاص طرح نشده و داستانی دنبال نمی‌شود، اما در شعر سیمین، همانطور که گفتید با داستان و روایت و واکاوی روبرو هستیم. او تمام استانداردهای غزل کلاسیک را می‌شکند و قالبی متناسب با محتوایی که بعد از انقلاب به خود می‌گیرد، برمی‌گزیند. سیمین، به درستی غزل بعد از انقلاب خود را "ضد غزل" خوانده است.

من فقط داخل پرانتز یک چیزی را از شما پرسیم، شما چند تا ویژگی را برای غزل مثال زدید آیا قافیه هم جزو این ویژگی‌ها می‌شود؟

بله، غزل یکی از اشکال شعر کلاسیک ایران است؛ مثل مثنوی، قصیده، ترجیع بند، ترکیب بند، چهارپاره، مسمط و.... غزل هم یکی از قوالب شعر عروض فارسی است که مثل سایر قوالب شعر، دارای وزن و قافیه است.

خب می‌توانید قبل از این که من سوال بعدی‌ام را مطرح کنم یکی از کارهای سیمین را که در واقع شکستن اون چهارچوب‌های قدیم غزل است را چند خطش را برایم بخوانید

مشخص‌ترین اشعار سیمین که محتوای جدید را با اوزان جدید، آورده و تناسب وزن و محتوا را در آنها حفظ کرده شعرهای "نگاه کن به شتر"، "بزن یک - بزن دو"، یا شعر "یک پا ندارد"، و... است.

سیمین بهبهانی در مصاحبه‌ای گفته بود که راز جاودانگی حافظ در جاری بودن و همگامی او با زمانه است. حافظ در لحظه‌هایی بسوی ابدیت روان است. شعرش همه زمانی است. تا چه اندازه، این جاری بودن و همگامی با زمانه در غزل‌های خود سیمین بهبهانی به نظر شما جاری است و تا چه اندازه آثارش همه زمانی و همه مکانی است.

معمولن اشعاری که مُهر حادثه خاصی را بر خود ندارند، و خواننده می‌تواند بر حسب نیازهای خود آنها را تعبیر و تفسیر کند، اغلب، همه زمانی می‌شوند، البته اگر شاعر، هوشمندی، نکته سنجی، تیزبینی، قدرت زبان و کلام و حتی گاه طنز پنهان حافظ را داشته باشد. اما اشعاری که به مسائل خاصی اشاره دارند، کمتر در همه زمان‌ها قابل تعبیر و تفسیراند. من ارزش گذاری نمی‌کنم. مثلن برخی این بی زمانی شعر حافظ را می‌ستایند، برخی هم شعری را ارزش می‌گذارند که مستند به حادثه یا واقعه خاص باشد. البته اغلب ابیات شعر حافظ نیز اشاره به حادثه‌ای است، اما چون سراسر غزل یک موضوع خاص را دنبال نمی‌کند ممکن است همه خوانندگان این اشارات را درک نکنند اما کل شعر را بیسندند. اما اشعار میهنی و وطنی سیمین، اشعار ضد جنگ، اشعار فاش ساختن جهالت قدرتمندان از هر دو سوی جنگ، ویرانی‌ها، بی‌خانمانی‌ها، کشته‌ها، معلولین وووو، همگی بر دوره‌های تاریخی خاصی از میهن ما شهادت می‌دهند. بی‌تردید شعر سیمین در طول تاریخ ادبیات معاصر و آینده ایران و منطقه، جاودان خواهد ماند، بی‌دلیل نیست برخی از هنرمندان او را شاعر ملی خوانده‌اند. شعر "دوباره می‌سازمت وطن" شعری جاودانه است. اما من امروز نمی‌توانم بگویم، همه اشعار او همه زمانی خواهند بود. بی‌آن که بگویم همه زمانی خوبست یا خیر.

سیمین بهبهانی بعنوان یک زن هنرمند نقش برجسته‌ای در پی‌گیری حقوق زنان داشت، بطور فعال با زنان جوان نسل‌های پس از خود برای گرفتن این حقوق همکاری می‌کرد، از باطوم خوردن در تظاهرات‌ها زمانی

که ۸۰ سال داشت، گرفته تا نوشتن بیانیه و شعر و رفتن به مجلس. او به دریافت جوایز متعدد حقوق بشری نیز نائل گشت. بسیاری از هنرمندان سعی میکنند از فعالیت‌های روزمره اجتماعی و سیاسی دوری کنند، ولی او آگاهانه بعنوان یک هنرمند متعهد به میدان آمد. این رویکرد او به نظر شما چه معنا و تاثیری در زندگی و آثارش داشت؟

بله سیمین بهبهانی از اولین تظاهرات زنان، به مناسبت هشتم مارچ، در روز زن سال ۱۳۵۸ که در شهرهای بزرگ ایران صورت گرفت و در واقع علیه حجاب اجباری بود و با سرکوب چماق به دستان و اوباش رژیم روبرو شد، کنار زنان بود. روزی که متأسفانه، بسیاری از مردان ما، نه تنها مردان غیرسیاسی، که مردان برخی از احزاب چپ، و حتی زنانشان، به این دلیل که الان مساله حجاب، مسئله ضروری و مهم نیست و مسئله ما مقابله با امپریالیسم است تظاهرات زنان علیه حجاب را حمایت نکردند.

جالب توجه است گرچه سیمین همواره فعالیت‌های شجاعانه زنان ایرانی را حمایت کرد، اما این کارش به قصد دشمنی با مردان نبود. او مردان زن ستیز را هم قربانی جهل و تعصب می‌دانست. سیمین این عشق و احترام به زن و مرد، احترام به شأن آدمی را در شعرش می‌سرود، و از مسبین و کسانی که به این جهالت و تعصب دامن می‌زدند به صراحت انتقاد می‌کرد. حمایت سیمین از فعالیت‌های زنان، از سال‌های قبل از کمپین یک میلیون امضا، شکل منسجم‌تری یافت. زنانی که تصمیم گرفته بودند خواسته‌ها و مطالبات مشخص خود را در چهارچوب همین رژیم و همان قانون اساسی‌اش، بطلبند. سیمین در اکثر ملاقات‌ها و جلسات زنان، شرکت داشت، سخنرانی و شعرخوانی می‌کرد و همراه کمپین یک میلیون امضاء بود. در دو سال ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ هم که کمپین برای اعلام مطالبات خود و خواندن قطعنامه، میتینگ‌هایی فراهم دید، سیمین عملن شانه به شانه زنان و دختران و پسرانی که حتی نوه‌های او به حساب می‌آمدند شرکت کرد. در نهایت شجاعت در صف اول بود و از طریق بلندگوی دستی شعر می‌خواند یا سخنرانی می‌کرد و حتی مأموران امنیتی را از حمله به زنان منع می‌کرد. اما متأسفانه در میتینگ دوم بود که ایشان بشدت مورد ضرب و شتم افرادی با صورت‌های پوشیده در نقاب سیاه قرار گرفت. به گفته خودش، آنان ایرانی نبودند و اصلن زبان فارسی نمی‌دانستند. خانم بهبهانی در این میتینگ بشدت مضروب شد. اما باز دست از

حمایت زنان برنداشت. او در همه زمینه‌ها الگوی صحیحی از رفتار و منش یک زن آگاه، پرتجربه، دلسوز، راهنما، و صديق بود. او با شعرهایش با زنان و مردان، و دختران و پسران میهنش، سخن می‌گفت و آنان را به صداقت و ایستادگی در برابر ظلم و زور ترغیب و حمایت می‌کرد. سیمین از همان جوانی جرأت و شهامت چشمگیر داشت.

آیا داستانی از او به یاد دارید؟

یکی از داستان‌هایی که خانم بهبهانی از دوران دانشجویی‌اش می‌گفت، این بود که رئیس دانشکده او را محکوم به پخش اعلامیه‌ای سیاسی کرده، در مقابل شاگردان او را مواخذه و به گوشش سیلی می‌زند. سیمین که هیچ نقشی در پخش اعلامیه نداشته، بی‌پروای اوضاع و شرایط، در برابر دانشجویان، متقابلاً سیلی محکمی به صورت رئیس دانشکده می‌زند، که مثل بمب صدا می‌کند. عمل او منجر به اخراج کوتاه مدتش از دانشگاه می‌شود.

من می‌خواهم که یک خاطره‌ای را از آقای دولت آبادی نقل بکنم که گویا ایشان بارها به سیمین تشر زده بودند که تند نرو، جوانان هم همراه تو هستند این نشان می‌دهد که چه قدر با توجه به سن بالایشان با زمانه و با نسل جوان همراه بوده.

بله کاملاً همین طور است، او شهامت و هوشیاری خود را تا آخرین روزهای زندگی، با خود داشت. یادداشتی خواندم از یکی از دوستان سیمین خانم، که شرحی از دیدارش با سیمین در اتاق بیمارستان داده بود؛ او در حالی که گمان می‌کرد سیمین خانم دیگر چیزی در نمی‌یابد، و امیدی نداشت که او متوجه صحبت‌هایش بشود، دست سیمین را در دست می‌گیرد و به او می‌گوید: می‌دانم اشعاری در ذهن داری، بلند شو و آن شعرها را بنویس. و در همان دم سیمین تکانی می‌خورد و قطره اشکی از گوشه چشمش سرریز می‌کند. سیمین از نظر قوای ذهنی و قوای جسمی، زن بی‌نظیری بود. او می‌خواست که همواره بی‌آموزد و بی‌آموزاند. با همان سن بالا، شعرهایش سرشار از امید، حرکت و سازندگی بود. به همین دلیل می‌توانست اینقدر راحت با جوانانی که نوه‌های او محسوب می‌شدند تبادل فکری داشته و مورد قبول آنها باشد. می‌توانم بگویم، شعر سیمین جدا از شاعرش هم یک

هویت انسانی پیدا کرده بود و یکی از دلایل محبوبیت و تداوم آن همین هویت یگانه شعرش بود.

خیلی متشکرم خانم پرتو، سیمین در دو کتاب «خطی ز سرعت و آتش» (۱۳۶۱) و «دشت ارژن» (۱۳۶۲) در جستجوی هویت زن ایرانی است و توانست بسیاری از ابعاد هستی زن را بسراید. نظر شما درمورد این آثار چیست؟

همانطور که قبلاً گفتم، سیمین به عنوان یک زن شاعر، یک زن شجاع، همواره در اشعارش حضور داشت. چه در چهارپاره‌ها و چه در غزل‌ها و چه در "ضد غزل" هایش. تعداد محدود شعری که از زنان، در تاریخ ادبیات ایران، مانده، خیلی کم، هویت شاعر را به عنوان زن در خود دارد. البته این بحث مفصلی است که این گفتگو جا برای گفتن ندارد. شعر سیمین از همان آغاز سرایش این خصوصیت را در خودش داشت و همواره رو به تزاید بود البته همانطور که گفتم او از زن محروم و درد کشیده از زن جسور و بی پروا از یک زن فرهیخته از یک مادر از معشوق سخن می‌گوید و هر چقدر جلوتر می‌آید خیلی صریح از نیازهای روان و تن آدمی حرف می‌زند. جالب توجه است که هر قدر رژیم بر خط قرمزها افزود، اشعار سیمین بی‌باک‌تر و آشکارتر شد. هر قدر رژیم بیشتر سعی کرد زنان را سرکوب کند، سیمین هم‌پای زنان جوان فعال و معترض، پوسته می‌درید و بی‌پروا تر از تمناهای سالم و لازم یک زن در شعر خود سخن می‌گفت. مثل شعرهای "گرچه ملوس" و "چادر خورشید". اگر رژیم، به علت محبوبیت سیمین، جرأت نمی‌کرد او را دستگیر یا زندانی کند، اما از طریق اوباش و اراذل خود مثل کیهان شریعتمداری، سعی می‌کرد که زندگی را بر او سخت کند.

خیلی ممنون، مرسی. موردی هست که خودتان بخواهید اضافه کنید که من سوال نکرده باشم؟

صحبت از آزار و اذیتی شد که رژیم نسبت به سیمین اعمال می‌کرد. اوباش رژیم، با کلمات رکیک خود، سیمین را مورد اهانت، هتاک، بی‌حرمتی و افترا قرار داده بودند. در مصاحبه‌ای که اخیراً از خانم بهیهانی دیدم، ایشان می‌گوید در آن ایام، شعر می‌سروده و می‌گریسته. ایشان می‌گوید بعد از سرودن و انتشار شعر "یک

متر و هفتاد صدم" یکباره اهانت‌ها فروکش کرد و تمام شد. در این شعر نه تنها سیمین حق خود را از خاک وطنش به اندازه گورش می‌طلبد، که دشنام فروشان را بچه‌های نادان خود خطاب می‌کند. رشته کلام به درازا کشید. در همان اوقاتی که خانم سیمین بسیار در رنج و عذاب بود، شبی من به مصاحبه زنده آقای حسین مهری از رادیوی بیست و چهار ساعته در لس آنجلس، با سیمین خانم در ایران، گوش می‌کردم. حرف‌های سیمین مثل همیشه سرشار از مهر و آرامش بود، صادقانه و پرمهر. اما صدایش خسته و شکسته بگوش می‌رسید. آقای مهری از ایشان پرسید چگونه است که با این همه ناملایماتی که بر تو وارد می‌کنند، شعرهای تو روز به روز درخشان‌تر می‌شوند؟ و خانم بهبهانی در جواب ایشان گفت: "چون مرکب شعرم، قطره اشک‌های من است." همان شب، در پایان آن برنامه، من شعر زیر را برای سیمین خانم گفتم و پاسخ او به آقای مهری را ترجیع بند شعرم ساختم. امیدوارم توانسته باشم اندکی از مهر و احترام بی‌دریغم را نثار شوکت اندیشه و قدرت قلم و وجود نازنین او کرده باشم.

تو بوده‌ای، تو هستی، تو می‌مانی

پرتو نوری‌علا
برای سیمین بهبهانی

کلمات برق می‌زند و ماهِ تاریک و
آسمانِ خاکستریِ ایران را رخشان می‌کند.
مرهمی شفا بخش است کلمات
بر خاک سوخته زمینم
زیرا "مرکب شعر" ت
"قطره اشک‌های" توست.

تاریکیِ تهمت، تو را می‌آشوبد؛
قلم بر پرده شب می‌کشی
جهان، سبز می‌شود در ریزش کلمات،
زیرا "مرکب شعر" ت

"قطره اشک‌های" توست.
شعرت بر نیلی‌ها شانه می‌ساید،
دشنام فروشان در ظلمت می‌خزند؛
زبانِ جهل چه بی‌رنگ است
در رنگین کمان تو

پرنده عاشق، از گلوی تو می‌خواند؛
نور و شبنم است کلمات
چکیده بر ستاره و سوسن،
زیرا "مرکب شعر" ت
"قطره اشک‌های" توست.

ظلمتِ ترس، سپیده می‌شود
در سر انگشتانت
و خزان، بهاری زایاست در کلمات،
زیرا تو زنی
یقینی به دوستی
باوری به صبح
ای شاعر همیشه جوان، سیمین!
تو بوده‌ای، تو هستی، تو می‌مائی.
۱۳۷۹ - ۲۰۰۰

*پانته آ بهرامی، نویسنده، ژورنالیست و گزارشگر

ادبیات و زندگی

گفتگوی نوشین شاه‌رخی با پرتو نوری علا

پرتو نوری علا از کودکی با کتاب و نوشته سر و کار داشته و از نوجوانی آثارش در زمینه‌ی شعر و داستان و نقد ادبی در برخی نشریات منتشر می‌شود. پرتو پنج کتاب شعر، یک برگزیده اشعار و دو کتاب نقد ادبی و هنری منتشر کرده و در چند تئاتر و فیلم نیز بازی کرده است. همچنین یک مجموعه داستان، یک نمایشنامه و کارهائی هم در راهند. و در این میان می‌گوید: "دو فرزند بزرگ کرده‌ام و دو نوه، و خوارها کار مفید بی‌پاداش."

بوف کور و نخستین داستان زندگی: پرتو در خانواده‌ای فرهنگی پرورش یافته و خواندن روزنامه و مجله و کتاب، بخشی از زندگی خانواده بوده است و مادری که شعر نیز می‌گوید بیشترین تأثیر را بر او می‌گذارد:

من در نه سالگی، از میان کتاب‌های برادر بزرگ‌ترمان، بوف کور صادق هدایت را خواندم. بی آن که دقیقاً بفهمم در این کتاب چه می‌گذرد، اما روح کلی داستان را فهمیده بودم و تأثیر عمیقی روی من گذاشت. ساعت‌ها در تنهائی به پیرمرد خنزر پنزری، زن اثیری و زن لکاته فکر می‌کردم. چند روز بعد اولین داستان کودک‌کی‌ام را در چند صفحه نوشتم.

اما پرتو اشاره می‌کند که تنها کسانی که برای ادامه نوشتن تشویقش می‌کردند، برادر بزرگ و دبیر ادبیاتش بوده‌اند:

داستانم را به برادرم اسماعیل نوری‌علا نشان دادم. آن را خواند و خیلی تعریف کرد. بویژه از تصویری خوشش آمده بود که جوراب‌های سیاه و ضخیم پیرزنی را وصف کرده بودم که لوله شده از پاهایش بیرون کشیده و روی قالی اتاق افتاده بود و من آن را به دو مار سیاه چنبرزده تشبیه کرده بودم. او و دبیر ادبیاتم در دبیرستان، خانم شریفی، تنها کسانی بودند که به کارهای ادبی‌ام، به شعر گفتنم توجه می‌کردند. نخستین شعرهایم را تحت تأثیر احمد رضا احمدی نوشتم.

پرتو در فیلم ماندگار "آرامش در حضور دیگران" در نقش ملیحه یکی از دختران سرهنگ بازنشسته ارتش بازی کرده است. این فیلم در سال ۱۳۴۷ به کارگردانی ناصر تقوایی بر اساس داستانی از غلامحسین ساعدی ساخته شده بود. پرتو این فیلم را اینگونه بازتاب می‌دهد:

این فیلم تضاد درونی جامعه‌ای سنتی و ریشه‌دار را در تقابل با یک جامعه مدرن بی‌ریشه، به نمایش گذاشته بود. فیلم از طرف ساواک به مدت پنج سال توقیف شد تا سرانجام در فستیوال ونیز فیلم منتخب سال ۱۹۷۲ گشت. از آن پس در ایران، این فیلم با حذف صحنه‌هایی به مدت بسیار محدودی در یکی دو سینمای پایتخت نمایش داده شد.

پرتو در سال‌های اول دانشجویی در ۱۳۴۵-۱۳۴۴ با گروه تئاتر فردوسی دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران و گروه سعید سلطانی‌پور در دانشکده هنرهای زیبا، در چند تئاتر شرکت داشت که همگی در دوران تمرین یا در شب نمایش توقیف شدند.

جهان اثر، دنیای هنرمند؛ از نظر پرتو تجربیات شخصی هر هنرمندی در کارش اثر و نقش دارد. اما او میان دنیای داستان و جهان واقعی نویسنده تفاوت قائل می‌شود:

به نظر من چون کار هنری، بویژه ادبیات داستانی، جهانی است که از درون خودش باید توجیه‌پذیر باشد، چه بسا کاربرد تجربیات شخصی همان‌گونه که در زندگی فرد موجه و مدلل هستند، نتوانند در دنیای داستان هم موجه باشند. به همین دلیل در کارهای من حتی اگر یک زمینه شخصی وجود داشته باشد، مابقی‌اش برگرفته از تجربه‌های شخصی دیگران، یا در اکثر موارد کاملاً ساخته ذهن خودم هستند.

نقش سانسور بر نویسنده زن؛ پرتو معتقد است که متفاوت از مردان می‌نویسد. هم در زمینه شعر و هم در زمینه داستان‌نویسی. و او تأکید می‌کند:

بویژه این تفاوت خودش را زمانی کاملاً نشان داد که از شر سانسورهای دولتی و اجتماعی و خانوادگی رها شدم. اصولاً تا زمانی که تفاوت‌های جسمی و جنسی میان زن و مرد، در بسیاری از جوامع، منجر به تبعیض و در نتیجه تفاوت‌های رفتاری و فرهنگی میان زن و مرد می‌شوند، تفاوت در خلق آثار هنری نیز وجود خواهد داشت. اما هر قدر سرکوب زنان در جامعه‌ای بیشتر باشد آثار خلق شده توسط زنان، ناآگاه یا آگاه از ترس سانسور، بیشتر تقلیدی از کارهای مردان است تا نشان‌گر دنیای ذهنی خودشان. بویژه اگر زنی هم جرأت کرده و از حس و حال و تجربیات خود به عنوان یک زن سخن گفته، چون تا قرن‌ها واسط میان زن و اجتماعش مردان او بوده‌اند، فقط آثاری که رنگ و بوئی از حس و عاطفه نداشته امکان ظهور در جمع را پیدا کرده است.

و در این میان به نقش آگاهانه‌ی سانسور آثارش می‌پردازد:

تا وقتی که در ایران بودم، آگاهانه، بخاطر مسائل سیاسی، فرهنگی و خانوادگی، نوشته‌ها و شعرهایم را خودم سانسور می‌کردم. چون اگر چیزی هم ناآگاه می‌نوشتم، از طرف ساواک یا خانواده بشدت سانسور می‌شد. اما از وقتی که از دست تمام این ممیزان رها شدم و به خارج از ایران آمدم، فکر نمی‌کنم در کاری سانسور بکار برده باشم. اگر کاری را قرار است به دلیلی سانسور کنم، یا از خیر نوشتنش می‌گذرم یا می‌نویسم و منتشرش نمی‌کنم."

پرتو در رابطه با وضعیت شعر و نویسندگی معاصر فارسی نیز به نقش سانسور در آثار اشاره می‌کند:

من تفاوت زیادی در ارزش آثار ادبی داخل ایران و خارج نمی‌بینم، البته سایه دهشتناک سانسور که اغلب به زبانی بسته یا الکن رخ می‌نماید را مشاهده کرده‌ام.

شغل بی‌اجر نویسندگی؛ پرتو تأکید می‌کند که هرچند هویتش با ادبیات و هنر، شکل گرفته است اما هیچوقت حرفه اصلی‌اش نویسندگی و شاعری نبوده، چرا که حرفه یا شغل، کسب و کاری است که آدم از انجام دادنش پول درمی‌آورد و زندگی‌اش را می‌چرخاند و این نگاه متفاوت به نویسنده را در فرهنگی ایرانی و آمریکایی این‌گونه به تصویر می‌کشد:

در میان هنرمندان ایرانی، بویژه در خارج ایران که به فارسی می‌نویسند، آفرینش هنری هنوز هم به‌صورت حرفه‌ای درنیامده است. در حالی که این جا وقتی ترجمه‌ای از کارهایم در نشریات آمریکائی منتشر می‌شود، همراه نشریه‌ای که کارم را چاپ کرده، اغلب چک مختصری هم برایم فرستاده می‌شود. این جا در اکثر مواقع، نوشتن، سرودن و ترجمه کردن، کسب و کار هنرمند تلقی می‌شود که جز پاداش معنوی، دست‌مزد هم دارد. کمتر ایرانی‌ای می‌شناسم که خرج زندگی‌اش را از راه نویسندگی و شاعری درآورده باشد. بنابراین از نوجوانی کارهای ادبی‌ام، ذوق و حس و عاطفهام را شکل می‌داد و من خودم را یا برداشت‌هایم را عرضه می‌کردم.

و در این میان پرتو به شغل‌های دیگرش در ایران و آمریکا اشاره می‌کند. شغل‌هایی که منبع درآمدی است تا او بتواند زندگی خودش و بچه‌هایش را بچرخاند و در کنارش به کارهای ادبی خود بپردازد:

جز کار همیشگی و سنگین خانه، برای امرار معاش، همیشه بیرون از خانه کار کردم. در ایران، کارشناس برنامه‌ریزی در وزارت فرهنگ و هنر بودم، معلم خصوصی فلسفه بودم. در مرکز رفاه جوادیه و مرکز روان‌درمانی دانشگاه تهران به عنوان مددکار، کار کردم. مدرس نیمه‌وقت فلسفه در دانشگاه تهران بودم. و پیش از خروجم از ایران با دو تن از دوستانم اولین انتشارات و کتابفروشی زنان را دایر

کردیم. از وقتی هم که به آمریکا آمدم در دادگاه عالی منطقه لس آنجلس به عنوان مأمور رسیدگی به امور هیأت ژوری کار کردم تا دو سال گذشته که پیش از وقت معمول خودم را از کار اداری بازنشسته کردم.

نوشتن در میان دقایق کوتاه خواب و بیداری؛ با داشتن فرزند و کار خانه و کار بیرون، دیگر چقدر فرصت برای نوشتن می‌ماند؟ ولی پرتو نویسنده‌ای است که از لحظه‌های خلاق زندگی‌اش در هر شرایطی استفاده کرده است:

در گذشته که فرزندانم کوچک بودند، اغلب شب‌ها وقتی همه کارهای مربوط به آنها را انجام داده و به کارهای ناتمام خانه نیز سامانی بخشیده بودم، یا درس‌های دانشگاهی‌ام را مرور می‌کردم، یا آثار ادبی می‌خواندم. همیشه هم مداد و کاغذی کنار بالشم بود تا اگر در خواب یا بیداری چیزی به ذهنم می‌رسید یادداشت کنم. این عادت از نوجوانی برایم ماند. اما بیشترین کارهایم را سر کار اداری روی کاغذ آورده‌ام. بویژه در آمریکا.

گل و واژه؛ پرتو علاقمند است که در سال‌های آینده خاطره‌نویسی‌اش را که نیمه‌کاره مانده، به پایان برد. از پرتو می‌پرسم که اگر نویسنده نمی‌شد، چه شغلی را برای خودش آرزو می‌کرد و او می‌گوید:

گل فروشی. پرورش گل و گیاه. اغلب در روزهای تفزده و داغ که از بیرون به خانه رسیدم و خواسته‌ام لیوان آبی بنوشم، چشمم که به گل‌ها و گیاهان تشنه افتاده، آب لیوان را پای گلدان‌ها ریخته‌ام. دقایق طولانی به رنگ گل‌ها و ساقه و برگ سبزی‌ها خیره شده‌ام. شاید باور نکنید که یکبار به چشم، جهش و پیچش ساقه‌ای به دور ساقه دیگر را دیدم. البته علاقه من به گل و گیاه موجب نمی‌شود که گل فروش خوبی هم باشم. کار بسیار سختی است. چون با یکی از حساس‌ترین محصولات طبیعی روبرو هستی که به اندازه بچه یا لاقل حیوانات خانگی مراقبت می‌طلبد.

خوش‌ترین ایام زندگی با نوه‌ها؛ پرتو اوقات زیادی را با نوه‌هایش می‌گذارند. ساعاتی را که جزو خوش‌ترین ایام زندگی‌اش به شمار می‌آورد. پرتو در صد بالائی از وقتِ کنونی خود را به کارهای خانه اختصاص می‌دهد:

حالا با آمدن نوه‌ها، خانواده‌مان بزرگتر شده و من مفصل‌تر پخت و پز می‌کنم. خانه تمیز و مرتب را هم دوست دارم. همچنین ور رفتن به گل و گیاه را. اما در تمام لحظاتی که نتوانم چیزی بخوانم، به برنامه‌های رادیویی، موسیقی یا کتاب‌های گویا گوش می‌دهم.

حامیان مادران پارک لاله؛ پرتو اما از تجمعات ادبی و هنری، اجتماعی و سیاسی نیز غافل نیست و بویژه از "مادران پارک لاله" در لس آنجلس حمایت می‌کند

در انعکاس صدای مادران عزادار ایران از آغاز رژیم و مادران پارک لاله پس از سال ۸۸، همراه دوستانم در لس آنجلس، بسیار فعال هستیم.

موسیقی و کتاب در خانواده پرتو نقش پررنگی بازی می‌کند، چرا که هریک از فرزندان و نوه‌هایش با صدا و ترانه و ساز نقشی در موسیقی ایفا می‌کنند:

پسرم سندباد، هم ترانه می‌گوید (به زبان انگلیسی) و هم آهنگ می‌سازد. دخترم شهرزاد هم که خواننده است. نوه‌ها هم مثلن هرکدام سازی می‌زنند.

در میان خوانندگان ایرانی پرتو علاقه‌ی ویژه‌ای به صدای محمد اصفهانی دارد:

تا به حال به شنیدن صدای هیچ خواننده‌ای به اندازه صدای محمد اصفهانی علاقه نداشته‌ام. به شوخی به دوستانم می‌گویم به اندازه عشق به نوه‌هایم، عاشق صدای او هستم. صدای محسن چاووشی را نیز بسیار دوست دارم. عاشق صدای دخترم شهرزاد هم هستم. در بین خارجی‌ها از هر خواننده ترانه‌ای را دوست دارم گوش کردن به موسیقی کلاسیک غربی از سرگرمی‌های من است. و کنسرت‌هایی

که اجرای ویولن سل، در آنها نقش اصلی را دارد، محبوب‌ترین موسیقی برایم بشمار می‌روند.

پرتو به آخرین کتاب‌هایی که خوانده یا در دست دارد اشاره می‌کند:

آخرین کتابی که خواندم "جامعه مدنی، مبارزه مدنی" است. برگزیده‌ای از نوشته‌های جین شارپ و رابرت هلوی، که آقای مهدی کلانترزاده آن‌ها را انتخاب و ترجمه کرده است. باید اعتراف کنم از دو سال پیش و اتفاقاتی که در ایران رخ داد، میزان بالایی از خواننده‌های مرا موضوعات سیاسی و اجتماعی و شرایط زنان تشکیل می‌دهد. و هر کاری هم که کرده‌ام بیشتر در رابطه با مسائل سیاسی بوده است. با این همه، از خواندن داستان بلند "در ستایش نامادری"، نوشته ماریو وارگاس یوسا با ترجمه درخشان کوشیار پارسی واقعاً لذت بردم. همچنین سه داستان قدیمی از محمود مسعودی را در کتاب "باغ‌های تنهایی" ده بار خواندم. بنظرم داستان "خون کسان"، یکی از زیباترین داستان‌های ایرانی است. داستان‌های این مجموعه هنوز از شاخص‌ترین داستان‌های معاصر ایرانند. البته شعر و داستان‌های زیادی نیز از طریق اینترنت به طور روزمره می‌خوانم. در حال حاضر هم خواندن کتاب عظیم و قطور "یکصد و شصت سال مبارزه با دیانت بهائی" نوشته فریدون وهمن را دست گرفته‌ام.

پرتو بزرگترین تأثیر مهاجرت را در خود و کارهایش شکسته شدن سانسورهای مختلف می‌بیند

رهائی حس و تجربه و بیان، از دست‌آوردهای زندگی در هجرت بوده است. آشنا شدن با حقوقی که مردم دارند. آشنا شدن با حس‌های رها شده‌ای که سرکوب نمی‌شوند. نداشتن ترس از انجام هرکاری. من تا چند سال پس از خروج از ایران، هنوز کابوس بی حجاب بیرون آمدن و روبرو شدن با ماشین گشت ارشاد و خواهران زینب را می‌دیدم.

پرتو نوری علا در همین ماه یک مجموعه شعر به نام "از دار تا بهار" که شامل شعرهای مربوط به حوادث اخیر ایران است و یک روایت به نام "مانا" توسط انتشارات سندباد در لس آنجلس منتشر کرده است. یک

مجموعه شعر کوچک نیز که شامل شعرهای مربوط به حوادث اخیر ایران است آماده انتشار است. در این میان گاه بیماری فرصتی است برای نویسنده‌ای پرمشغله چون پرتو که به آثار نیمه‌کاره‌اش سر و سامانی ببخشد

یک نوشته قدیمی داشتم به نام "مانا" یا روایت هزاره یکمین. فرصت نکرده بودم بازخوانی و بازسازی‌اش کنم. تا چند ماه پیش که به علت سانه‌ای که برای پایم رخ داد مدت یک ماه پایم در گج بود و خودم در بستر. از این فرصت استفاده کرده، آن را بازنویسی و منتشر کردم.

پرتو در کنار فعالیت‌های ادبی خود، درصدد جمع‌آوری مقالات ادبی و سیاسی خود است.

۲۰۱۱ / ۱۳۹۰

و سایت ادبی نوشین شاهرخی، نوف منتشر شده در شهرزاد نیوز
<http://www.noufe.com/>

نوشین شاهرخی: هنگام انتشار این مصاحبه، به خواست سردبیر نشریه، بخش زیر از مصاحبه خانم نوری‌علا حذف شد. بخشی که ایشان از "خانه آزادی بیان" صحبت کرده بود و سردبیر به این دلیل که "خانه آزادی بیان" بنیادی تازه تأسیس است، و در باره آن باید نظر دیگران را نیز جویا شد، آن را حذف کردند. اینک که سال‌ها از انتشار این مصاحبه می‌گذرد و خانه آزادی بیان نیز کارکردی ندارد، افزودن این بخش خالی از مشکل است.

از "خانه آزادی بیان" و عضویتان در آن بگویید

چند ماه پیش، آقای کوشان مؤسس "خانه آزادی بیان"، از طریق ایمیل مرا دعوت به عضویت و شرکت در هیأت دبیران کرد. حدود بیش از یکصد تن از هنرمندان عضویت این نهاد را پذیرفتند، و به کسانی که کاندیدای هیأت دبیران شده بودند، رأی دادند. هفت تن از افراد، به تناسب رأیی که آورده بودند، به ترتیب جزو هیأت دبیران و در سمت منشی، صندوقدار، بازرس و جایگزین انتخاب شدند.

منصور کوشان، نیلوفر بیضائی، فرج سرکوهی، پرتو نوری علا، اسفندیار منفردزاده، حسین نوش آذر، شهلا بهاردوست

روند این همکاری چگونه بوده است؟

گرچه از ابتدا متن منشور و اساسنامه "خانه آزادی بیان" توسط آقای کوشان و یارانشان تهیه و نوشته شده بود، اما بصورت دموکراتیک قرار شد تا هفت نفر هیأت دبیران آن را بخوانند و نظرات خود را برای متن نهائی اعلان کنند. متأسفانه من از همان ابتدای کار به خلاف سطح دموکراتیکی روابط، یک سطح زیرین جزمی، بویژه در مورد متن نوشته شده منشور و اساسنامه را به خوبی می‌دیدم. از نظر من این متون، علاوه بر غلاظ و شداد و طولانی و تکراری بودنشان، فاقد انشای ساده فارسی، و جملات کوتاه بود. بهر حال به دل خود بد نیآوردم. تلاش کردم تا نظر خود را اعلام کنم. اما هربار می‌دیدم ما باز سر همان خانه اول هستیم. تعصب، بر سر هر کلمه و نظر و بند و انشاء پیشین از طرف کوشان و بویژه سرکوهی، برای من قابل تحمل نبود.

یعنی از هیأت دبیران استعفا دادید؟

بله. البته هیأت دبیران متشکل از خانم بیضائی، آقایان کوشان و سرکوهی بود. من به عنوان منشی و آقای منفردزاده به عنوان صندوقدار انتخاب شده بودیم. من به علت عدم فضای دموکراتیک در میان روابط و همچنین بخاطر سمت منشی که قرار بود وقت زیادی از من را بگیرد و همچنین با توجه به حجم کارهایی که برای خودم می‌خواستم انجام دهم، تقاضای استعفا کردم.

آیا کسان دیگری نیز استعفا دادند؟

تا آنجا که شنیدم آقای عباس معروفی، پیش از انتخاب هیأت دبیران، از عضویت خانه آزادی بیان استعفا داده بود. آقای منفردزاده (به گمان من) چون سمت صندوقدار را داشت، از عضویت استعفا داد. البته بعد از مدت کوتاهی آقای منصور کوشان در نامه‌ای پر از دوستی و مهربانی از من و منفردزاده دعوت به بازگشت به خانه به عنوان هیأت دبیران نمود. یعنی هیأت دبیران از سه نفر، تبدیل به پنج نفر می‌شد. ظاهراً آقای منفرد زاده سمت جدید را پذیرفت و به خانه آزادی بیان

بازگشت اما من که در پی جاه و مقام نبوده و تصمیماتم را احساسات تعیین نمی‌کنند به خانه برنگشتم. بعد هم شنیدم رفت و آمدهای دیگری هم صورت گرفت که اطلاع دقیقی از آنها ندارم.

پرتو؛ شعر و ادبیات

مصاحبه مصطفی مجیدی با پرتو نوری‌علا

با سلام و سپاس از محبت و توجه شما خانم نوری‌علا عزیز! خواهش می‌کنم خودتان را بخصوص برای خوانندگان جوان معرفی کنید. در کجا به دنیا آمدید، در کدام دبستان و دبیرستان درس خواندید، در کدام دانشگاه به تحصیلاتتان ادامه دادید، کی ازدواج کردید، چند فرزند دارید...

با تشکر از شما، من سومین فرزند پدر و مادرم هستم. قبل از من دو پسر و بعد از من یک دختر. در تهران متولد شدم. به دبستان مهستی در جوادیه تهران و ایران‌دخت در بابل رفتم. دوره اول دبیرستان را در دبیرستان خسرو خاور و دوره دوم را در دبیرستان نمونه دختران تمام کردم. گرچه در دبیرستان رشته ادبی خوانده بودم اما تحت تأثیر دبیر فلسفه‌ام خانم مظاهری، در دانشگاه تهران ابتدا فلسفه و سپس الهیات را انتخاب کردم. اما در همان سال، دانشکده الهیات از پذیرفتن دختران خودداری کرد و من ادامه تحصیل را به رشته فلسفه و روانشناسی در دانشگاه تهران اختصاص دادم. با تولد اولین فرزندم سندباد، یک سال دانشگاه را ترک گفتم. پس از بازگشت به دانشگاه و گرفتن لیسانس، به استخدام وزارت فرهنگ و هنر، به ریاست دکتر جلال ستاری به عنوان کارشناس برنامه ریزی درآمدم. با این که ارتقاء شغل پیدا کردم و بورس فرانسه برایم تعیین شده بود، اما

بخاطر نگهداری از دومین فرزندم، شهرزاد، از کار استعفا دادم و پس از یکسال بار دیگر برای گرفتن فوق لیسانس در رشته مدیریت خدمات اجتماعی به دانشکده مددکاری با ریاست خانم ستاره فرمانفرما، (امروز به دانشکده علامه طباطبائی تغییر نام داده است) به دانشگاه برگشتم. پس از اخذ فوق لیسانس، در مرکز رفاه جوادیه و مرکز روان درمانی دانشگاه تهران مشغول به کار شدم. همزمان به عنوان مدرس نیمه وقت در دانشکده هنرهای زیبا به تدریس فلسفه پرداختم. بعد از انقلاب [ضد] فرهنگی و بسته شدن دانشگاه‌ها بی‌کار شدم. به پیشنهاد دکتر سیما کوبان استاد دانشگاه هنرهای زیبا و همکاری خانم منیر بیضائی، انتشارات و کتابفروشی دماوند را دائر کردیم که عمر آن نیز سه سال بیشتر نبود.

کی از ایران مهاجرت کردید؟

در سال ۱۳۶۴ به آمریکا آمدم، یک دوره کامپیوتر خواندم و در دادگاه عالی منطقه لس آنجلس به عنوان مأمور رسیدگی به هیأت ژوری در دادگاه‌های منطقه لس آنجلس استخدام رسمی شدم پس از ۲۵ سال، تقاضای بازنشستگی کردم.

از چه زمانی با شعر آشنا شدید؟ از چه سنی به سرودن شعر روی آوردید؟ چه کسی یا کسانی بر شما تاثیر گذاشتند؟ آیا رشته دیگری غیر از شاعری را دوست داشتید؟

من در یک خانواده اهل کتاب و هنر و فرهنگ بزرگ شدم. هر دو پدر بزرگم شاعر بودند. مادرم و برادر بزرگم اسماعیل نوری علا نیز شعر می‌گفتند. این فضا روی من تأثیر داشت. در ۹ سالگی کتاب بوف کور هدایت را خواندم. کم و بیش می‌فهمیدم. اما دنیای مالیخولیائی آن مرا احاطه کرده بود، بعد هم یکی دو داستان کوتاه نوشتم. اما در مورد شعر چون در رشته ادبی درس می‌خواندم از همان سنین ۱۴ سالگی شروع کردم به گفتن شعر، اولین اشعارم به سبک شعر کلاسیک بود. در روز تولد ۱۷ سالگی‌ام، برادرم مجموعه شعر "چشم‌ها و دست‌ها"ی نادر نادرپور را به من هدیه داد و گفت: "با شعر نو هم آشنا شو!" این اولین گام آشنائی من با شعر نو بود. اما خیلی زود با شعر مدرن آزاد آشنا شدم. از میان شاعران آن زمان، شعر احمدرضا احمدی مورد علاقه من بود.

از آشنایی با زنده یاد محمد علی سپانلو و تاثیر ایشان بر هنر خود بگوئید؟ آیا گروه طرفه و شاعران و نویسندگان آن بر شما تاثیر گذاشتند؟ چون هر کدام پیرو یک مکتب شعری بودند... از جمله موج نو و... آیا هیچوقت گرایشی به این جریان ها داشتید.

در دوره دبیرستان، چون شعر می‌نوشتم توسط برادرم اسماعیل نوری‌علا با گروه مدرن ادبی طرفه معرفی شدم؛ همان جا با سپانلو، احمدرضا احمدی، بیژن کلکی، جمیله و مهرداد صمدی، مریم جزایری و... آشنا شدم. شعر احمد رضا احمدی بیش از همه بر من تأثیر گذاشت. ۲ سال بعد، در سن ۱۸ سالگی با سپانلوی شاعر ازدواج کردم. شعر او نیز کمی در من تأثیر داشت. اما بیشتر اشعار اولین کتابم به نام "سهمی از سالها"، بیش از همه به شعر احمدی نزدیک است. به این ترتیب گرایش من بیش از همه به شعر موج نو بود.

چه شد که به سینما روی آوردید و چرا دیگر در فیلمی ظاهر نشدید؟ سینما را به صورت حرفه ای دنبال می‌کردید یا نه؟ از فیلم آرامش در حضور دیگران برای ما بگوئید... از آن زمان تا حالا... حالا چگونه به آن فیلم نگاه می‌کنید؟

اولین مجموعه شعرم، "سهمی از سالها" در سال ۱۳۴۶ چاپ شد، برای اجازه انتشار به اداره ممیزی رفت. متأسفانه کتاب سانسور شد. و من بسیار سرخورده شده بودم. در دانشگاه تهران در چند نمایشنامه بازی کردم که آنها هم سانسور شدند. در همان ایام ناصر تقوایی از من دعوت کرد که در نخستین فیلم سینمایی او "آرامش در حضور دیگران" بازی کنم. داستان را خوانده بودم و دوستش داشتم. به بازیگری هم علاقمند بودم و به همین دلیل پیشنهاد تقوایی را قبول کردم. شوهرم مایل به بازی کردن من نبود. تا این که تقوایی نقش مرد مقابل من را به او داد و او پذیرفت که من بازی کنم. اما بعد از آن فیلم، با وجود پیشنهاد بازیگری که از طرف دو کارگردان مشهور به من شد، دیگر او با بازی کردن من موافقت نکرد. البته تنها تن دادن به خواست همسر من نبود؛ بازیگری زمان زیادی از زندگی را می‌گرفت. من دانشگاه می‌رفتم و دو بچه کوچک داشتم و هیچ کمکی از جانب سپانلو نبود، من باید بین زندگی ادبی، بچه‌هام و درس خواندن، یا بازی کردن یکی

را انتخاب می‌کردم. و من نوشتن و بزرگ کردن بچه‌ها و ادامه تحصیل را انتخاب کردم.

از سال‌های دانشگاه بگویید... از اساتیدتان ...

درس خواندن همیشه برای من از لذت‌بخش‌ترین کارها بود. به همین دلیل درس خواندن، امتحان دادن هیچکدام امر اضافی بر من و زندگی‌ام نبود. یادم است که یکی از همکلاسی‌ها و دوستانم آقای مجیدی، عموی شما بود. ایشان و سایرین می‌دیدند که من آخرین لحظه وارد کلاس می‌شدم و اولین لحظه پایان کلاس به خانه برمی‌گشتم. چون دلشوره خانه و بچه داشتم اما بهر حال سال‌های دانشگاه را با عشق و علاقه می‌رفتم. از استادان آن زمان، زنده یاد دکتر مهدوی، دکتر داوودی، دکتر فریدید، دکتر بهرام جمالپور را بخاطر دارم. درس‌م خوب بود و نمرات خوبی هم از این استادان گرفته بودم.

آیا فروغ فرخزاد یا سپهری را دیده بودید؟

من از نوجوانی همراه برادر بزرگم اسماعیل نوری‌علا اغلب به محافل روشنفکران و هنرمندان آن زمان می‌رفتم. قبل از ازدواج فروغ را دیده بودم. شعرهای اولیه‌اش را خوانده بودم، اما به خلاف اکثر خوانندگان و بخصوص زنان که به شعر فروغ علاقه داشتند، من گرایشی به اشعار او نداشتم و به همین دلیل شعرم هیچوقت تحت تأثیر او نبود. در همان ایام ازدواج کردم. یادم است یکشب در یک مهمانی که فروغ هم بود، سپانلو دست مرا گرفت و گفت: "بیا به فروغ بگویم که ازدواج کرده‌ایم." با هم به سمت فروغ رفتیم و سپانلو گفت: "فروغ من ازدواج کردم. این همسرم پرتوست." فروغ بی‌آن که نگاهی به من بیندازد یا تبریکی بگوید، به شوخی زد توی سر سپانلو و گفت: "خاک بر سرت! تو هم خر شدی!"

سپهری را از نزدیک ندیده بودم، اما اشعارش را می‌خواندم. شعرهای او نیز هیچوقت علاقه مرا به خود جلب نکرد. من اشعار احمدرضا احمدی و شاملو را بیش از همه دوست داشتم.

آیا به جشن و هنر شیراز رفته بودید؟ از آنجا هم اگر خاطره‌ای هست نقل کنید؟

خیر، من به جشن هنر شیراز نرفتم. چنین فعالیت‌هایی به دستور حکومت، و هزینه سنگین آن در کشوری فقیر، بنظرم، نمایشی به خارجی‌ها بود. شنیدم در نمایشنامه‌ای که آربی آوانسیان آن را کارگردانی کرده بود، در صحنه‌ای که هنرپیشه می‌گوید: "صحنه را سراسر مه گرفته است" یا جمله‌ای شبیه آن، یک مرتبه سعید سلطان پور از میان جمع بلند می‌شود و می‌گوید: "صحنه را سراسر گُه گرفته است." که البته مأموران امنیتی به او حمله می‌کنند و او را دستگیر و با خود می‌برند.

برگردیم به شعر؛ تعریف شما از شعر چیست؟

در روزگاران گذشته شعر شامل همه گفته‌هایی بود که موزون و مقفی سروده می‌شد. به همین دلیل دیوان‌های شعر بسیاری از شاعران قدیم، شامل پند و اندرز و فلسفه و حتی نمایشنامه بود که چون همگی با وزن و قافیه، بصورت منظم سروده شده بود نام شعر به خود گرفتند. اما در همان گذشته بودند کسانی که میان شعر و نظم تفاوت می‌گذاشتند. یعنی عقیده داشتند هر کلامی که وزن و قافیه داشته باشد الزاماً شعر نیست بلکه کلام منظوم است یعنی وزن و قافیه را امری عرضی بر شعر می‌دانستند. آنان عقیده داشتند شعر کلامی است مُحَیِّل و تصویری. اما بهر حال کلام منظوم لااقل تا اواخر دوران قاجار، شعر خوانده می‌شد. با مرگ ناصرالدین شاه، شعر یا نظم از دربار بیرون آمد و به میان مردم رفت، اما با زبانی عامیانه و حتی اوزانی شکسته. در همان ایام بار دیگر بحث بر سر تفاوت نظم و شعر رواج یافت. ملک الشعرا بهار می‌گوید:

ای بسا ناظم که او در عمر خود شعری نساخت

ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نبافت

در این ایام چه کسانی پیشرو بودند؟

شاعرانی مثل تقی رفعت، شمس کسمائی، هوشنگ ایرانی، تندر کیا و... بر آن شدند که بکلی وزن و قافیه را از کلام جدا کنند و شعر آزاد از وزن و قافیه بسرایند. کار آنان چندان قوتی در برابر شعر پر قدرت اشعار کلاسیک ایران نداشت و دوام و گسترشی نیافت. تا وقتی که نیما به این نوآوری قدرتی عظیم بخشید. البته نیما وزن و قافیه را در اشعار جدید خود حذف نکرد، بلکه طرز به کار بردن آن‌ها تغییر

داد. یعنی او خود را ملزم به رعایت یک وزن از آغاز تا پایان شعر ندانست و قافیه را هم هرکجا که لازم می‌دید، بر حسب محتوای شعر و نوع خواندن شعر، بکار برد. به همین دلیل شعر نیما از عروض کلاسیک بیرون آمد و عروض نیمائی را بوجود آورد. فروغ قافیه را لازمه شعر نمی‌دانست اما بر بکار بردن وزن، تأکید داشت. او در مصاحبه‌ای که در سال ۱۳۴۷ در نشریه اندیشه و هنر از او منتشر شده بود، وزن را به نخی تشبیه کرده بود که باید از میان دانه‌های گردبند می‌گذرد. او شعر را بدون وزن شعر نمی‌دانست. البته هیچوقت نتوانست برای این انتخاب دلیلی بیاورد. سپهری هم همین‌طور. یعنی خیلی از شاعران قافیه را حذف کردند اما هنوز شعرشان وابسته به وزن بود. از شاعرانی که نه وزن و نه قافیه را در شعر خود بکار نبردند احمد شاملو بود. شعر شاملو گرچه وزن عروض نیمائی نداشت، اما در همان شعر آزاد، با زبان فخم و خاص خود توانست شعری آهنگین بوجود آورد. اکثر شاعران امروز، گرچه به برانگیختن تخیل، ساختن ایماژ، بیان عاطفی و... رو کرده‌اند اما بیش از همه به نظریه آشنایند که گاه واقعاً از شعرشان نمی‌شود چیزی فهمید.

آیا شعر مهاجرت یا تبعید با شعر امروز ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ تفاوتی بین آن‌ها می‌بیند؟

چهل سال پیش که نخستین شاعران ایرانی به خارج کوچ کردند شاید تفاوت‌هایی در شعرها دیده می‌شد؛ شاعر خودتبعیدی، شاعر مهاجر، شاعر انقلاب کرده و سپس سرخورده، در مهاجرت فرصتی برای بیان آشکار تجربیات، حسرت و اندوه خود داشت. شاعری که شاعر داخل ایران نداشت. اما هرچه زمان جلوتر رفت و رسانه‌های ارتباط جمعی بیشتر شد، و شعر شاعران مهاجر از بیان رنج و مصیبت‌های تبعید، کمتر شد، اشعار داخل و خارج ایران نیز بیشتر شبیه هم شدند. البته این شباهت بیشتر در فرم و زبان و قالب است، نه در مضمون یا محتوا.

کدام فیلم سینمایی برای نخستین بار شما را تحت تأثیر قرار داد؟ سینمای ایران را چگونه می‌بینید؟

اولین فیلمی را که خیلی دقیق بخاطر دارم، فیلم برباد رفته با بازی وویان لی و کلارک کیبل بود. هفت سال داشتم و مادرم تصمیم گرفته بود که ما بچه‌ها را به

سینما برد. کاری که خیلی نمی‌کرد. این فیلم چهار ساعته بود، در آن زمان، سینماها ۲ ساعت از فیلم را نشان می‌دادند، و برای دیدن ۲ ساعت بعدی، یک هفته باید صبر می‌کردیم. من چنان محو صحنه‌های این فیلم شده بودم که تا هفته بعد که به دیدن بقیه فیلم برویم، خواب و خوراک حسابی نداشتم. بیش از هر چیز نگران بودم که مادرم از بردن ما به سینما در هفته بعد منصرف شود. اما گویا خود او هم درگیر فیلم شده بود. چون یادم است که اولین روز هفته بعد ما را آماده کرد که به سینما ببرد. خب دو ساعت بعد را هم دیدیم. این فیلم در همان زمان کودکی‌ام دنیائی از هیجان و اشتیاق در من آفریده بود. روزها، ساعت‌ها به یکایک صحنه‌هایش فکر می‌کردم و پاک عاشق کلارک کیبل شده بودم، بی‌آن که بدانم این چه حالی است! در این فیلم صحنه‌های بسیار زیبا از وویان لی و کلارک کیبل است که روی پل ایستاده و یکدیگر را در آغوش گرفته و می‌بوسند. آن منظره و آن بوسه زیباترین صحنه‌ای بود که در خاطرم هست. جالب توجه است که چند سال پیش در یک مجلهٔ آمریکایی که اسمش یادم نیست، ۱۰ بوسهٔ ماندگار تاریخ سینمای آمریکا را ذکر کرده بود که یکی‌اش همان بوسهٔ آن دو در "برباد رفته" بود.

یکی دیگر از فیلم‌هایی که در همان سنین ۹-۸ سالگی دیدم، فیلم برنج تلخ بود. هر هفته از طرف دبستان، بچه‌های یک کلاس را برای دیدن فیلم‌های کودکان و خنده‌دار به سینما می‌بردند. نوبت کلاس ما که شد، گویا فیلم کم داشتند و فیلم برنج تلخ با بازی سیلوانا مانگانو و ویتوریو گاسمن را نشان دادند! کسانی که این فیلم را بخاطر دارند می‌دانند که این فیلم یکی از سبکی‌ترین فیلم‌های سینمایی آن زمان بود. ایرانی‌ها برای آهنگ فیلم، ترانه‌ای ساخته بودند و می‌خواندند: سیلوانا دست نداره / سیلوانا پا نداره / سیلوانا دامن توری نداره.... این فیلم هم مدت‌ها ذهن مرا درگیر خود کرده بود.

برنج تلخ محصول ایتالیا و به کارگردانی جوزپه دسانتیس بود که در آمریکا و اروپا شهرت فراوان و موفقیت تجاری عظیمی یافت. این فیلم جزو مکتب نئورئالیسم سینمای ایتالیا بود. این فیلم هم در جمع فهرست ۱۰۰ فیلم به یادماندنی سینمای ایتالیا قرار گرفت. جالب توجه است خسرو معتضد نویسندهٔ کتاب ناکامان کاخ سعدآباد، از رابطهٔ پنهانی سیلوانا مانگانو با محمدرضا شاه پهلوی در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد سخن گفته است.

از فیلم‌های ایرانی کدام را به یاد دارید؟

کم و بیش فیلم‌های ایرانی مثل هفده روز به اعدام با بازی ناصر ملک مطیعی یا فیلم‌های کمدی اخلاقی مجید محسنی و کم کم فیلمفارسی‌های بزن و بکوب... را می‌دیدم، تا زمانی که شانزده ساله بودم و یک شب به همراه برادرم به تماشای یک پدیده جدید از سینمای ایران رفتم به نام "شب قوزی" ساخته فرخ غفاری. بقدری فضا و داستان و بازی‌های این فیلم با سایر فیلم‌های ایرانی که قبل از آن دیده بودم متفاوت بود که این فیلم هم شد از فیلم‌های ثابت ذهنی‌ام. شب قوزی سومین فیلم بلند فرخ غفاری بود که بر اساس داستانی از هزار و یک شب ساخته شده بود. این فیلم گرچه در جشنواره کن و بروکسل مورد تمجید و تحسین قرار گرفت، و با این که در ایران هم روی پرده رفت، اما از استقبال عمومی برخوردار نشد. از میان منتقدین ایرانی، هوشنگ کاووسی در مصاحبه‌ای در مجله هنر و سینما سال ۱۳۴۳ اعلام کرد که "با این فیلم [شب قوزی] سینمای ایران، شروع شد." هنرپیشگان زیادی در این فیلم بودند، پری صابری و محمدعلی کشاورز یادم است.

مشکلی که سینمای آن روز ایجاد کرده بود، وجود به قول کاووسی "فیلمفارسی"‌هایی بود که مثل قارچ سمی شبانه از زمین می‌روئیدند؛ گیشه سینماها پر از تماشاجی می‌شد. کسی در بند فکر کردن نبود. مردم می‌خواستند دو ساعت شاد باشند، رقصی در کاباره باشد و بزن بزنی و بعد هم دختر پولداری که عاشق پسر کارگری بشود اما پسر به او اعتنا نکند و به همان کاسه آبگوشت سفره مادر یا دختری از طبقه خود قانع و خوشحال باشد. اما شاید این روند با اولین ساخته بیضائی به نام رگبار، با بازی پروانه معصومی و فنی‌زاده شکست و جز طبقه روشنفکر بقیه جامعه هم بهش توجه کردند، اما فیلمی که در عین به اصطلاح "روشنفکربازی"، اکثریت مردم را به خود جلب کرد فیلم "قیصر" ساخته مسعود کیمیایی بود. کیمیایی آگاهانه هم از تمام عناصر جلب کننده تماشاجی و فروش گیشه سود برده بود مثل رقص در کاباره و بزن بزن و چاقو کشی، و هم به اصطلاح فیلم روشنفکری ساخته بود. البته بنظر من وزن اصلی فیلم روی موزیک ساخته شده برای فیلم، توسط اسفندیار منفرد زاده و بازی مشایخی و ناصر ملک مطیعی و بهروز وثوقی و پوری بنائی بود. هم در آن زمان و هم حالا آن را یک فیلم ضد زن دیدم. در این فیلم مهم نبود که بر سر خواهری که بهش تجاوز شده چه رفته

بود که دست به خودکشی زد، فقط ناموس مردان فیلم مهم بود که با کشت و کشتار و خونریزی (لومپن بازی) باید پاک می‌شد. البته اگر خواهر خودکشی نمی‌کرد، بی‌شک به دست برادران غیرتی‌اش کشته میشد.

در باره سینمای بعد از انقلاب ۵۷ چه نظری دارید؟

متأسفانه بعد از انقلاب، سینمای ایران سیر صعودی طی کرد. ما کارهای ماندگاری از بیضائی، تقوایی، مهرجوئی، کیارستمی و داشتیم که می‌توانستند ستون‌های سینمای وزین ایران برای آیندگان باشند اما بعد از انقلاب و حذف و گم گور کردن فیلم‌های برجسته سینمای ایران، و بستن در دانشگاه‌ها و سپردن سینما به دست افرادی مثل محسن مخملباف و کمک به ساختن فیلم‌هایی چون توبه نصح، بایکوت و... شروع از صفر بود، مثل بچه‌ای که مشق دبستانی می‌کند. بعد از گذشت چهل سال از انقلاب، هنوز چهره سینمای ایران، به علت آن همه تضییقات، و پوشش زنان که به روابط نامتعارف در داستان فیلم می‌انجامد و خط قرمزها و محدودیت‌های کاری، رشد کافی نکرده، اما در همین شرایط فیلم‌های بسیار خوب و دیدنی با بازی‌های درخشان هنرپیشگان ساخته می‌شود. اما خب، بخت جهانی شدن با کارگردانانی چون اصغر فرهادی است که از کمک‌های بی‌دریغ رژیم (چه مالی، چه امنیتی و چه سفارشی) برخوردار است.

از خود و برنامه‌های آینده خود بگویید

چندی پیش خاطرات مادرم را چاپ و منتشر کردم؛ "خاطرات اقدس منوچهری (نوری علا)"، در حال حاضر که وقت آزاد دارم، بیشتر در صدد به سرانجام رساندن کارهای ناتمام گذشته هستم. اشعار جدیدم را آماده چاپ کردم. نوشتن خاطراتم را نیز شروع کردم، نمی‌دانم کی تمام خواهد شد. سرگرم انتشار آثار شاعران و نویسندگان در تارنمای "پرتو، ادبیات و هنر و فرهنگ" هم هستم.

با تشکر از مصاحبه و با احترام

مصطفی مجیدی

دبیر بخش فرهنگ و ادب دانشنامه ایران

سوم ماه می ۲۰۱۷

از پرتو نوری علا منتشر شده است

"یگانگی ذهن و زبان" مجموعه گفتگوها با پرتو نوری علا
 "از دار تا بهار"، مجموعه شعر
 "چهار رویش" برگزیده اشعار چهار مجموعه شعر، به فارسی و انگلیسی
 "مانا"، روایت
 "مثل من"، مجموعه داستان
 "فردای میهن"، نمایشنامه
 "سلسله بر دست در برج اقبال"، مجموعه شعر
 "هنر و آگاهی"، مجموعه مقالات و نقد ادبی
 "زمینم دیگر شد"، مجموعه شعر
 "از چشم باد"، مجموعه شعر
 "دو نقد"، نقد ادبی،
 "مرآت البلدان" یا جغرافیای ناصری، احیای کتاب با همکاری محمدعلی سپانلو
 "سهمی از سالها"، مجموعه شعر
 "کتاب شادی" شامل ۴۵۰ لطیفه و جوک، به نام بلقیس خاتون مازندرانی،
 همراه با مؤخره‌ای مفصل در باب فوائد خندیدن.

پرتو در سال ۱۳۴۷ در فیلم سینمایی "آرامش در حضور دیگران" به کارگردانی ناصر تقوایی که بر اساس داستانی با همین نام از مجموعه داستان‌های "واهمه‌های بی‌نام و نشان" نوشته دکتر غلامحسین ساعدی ساخته شده بود، در نقش ملیحه یکی از دختران سرهنگ بازنشسته ارتش بازی کرد. این فیلم که تضاد یک جامعه سنتی و ریشه‌دار را در تقابل با یک جامعه مدرن بی‌ریشه، به نمایش گذاشته بود، از طرف ساواک به مدت پنج سال توقیف شد تا سرانجام در فستیوال ونیز فیلم منتخب سال ۱۹۷۲ گشت. از آن پس در ایران، این فیلم با حذف صحنه‌هایی به مدت بسیار محدودی در یکی دو سینمای پایتخت نمایش داده شد. با این همه فیلم "آرامش در حضور دیگران"، از نظر منتقدین سینمایی، یکی از ماندگارترین و پرمحتواترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران بشمار رفته است. در این فیلم جز پرتو

نوری علا، شاعران و نویسندگان و هنرمندان دیگری از جمله ثریا قاسمی، مسعود اسدالهی، محمدعلی سپانلو و زنده یادان اکبر مشکین، منوچهر آتشی، علی نراقی، محمدعلی سپانلو و مهری مهرنیا نقش آفرینی کرده‌اند.

پرتو در سالهای دانشجویی، با گروه تئاتر فردوسی دانشکده ادبیات، به کارگردانی محمد ابراهیمیان و گروه سعید سلطانپور در دانشکده هنرهای زیبا، در چند تئاتر شرکت داشت که همگی در دوران تمرین یا در شب نمایش توقیف شدند. پرتو در کنار خلق آثار ادبی و نقد، در کنفرانس‌ها و سمینارهای مربوط به هنر و ادبیات و مسائل زنان شرکت فعال داشته و در مورد جنبش زنان ایران مقالاتی نوشته است. او یکی از بنیانگذاران گروه حامیان مادران پارک لاله (عزاداران ایران)، در لس آنجلس/ ولی، است که بعد از حوادث خونین انتخابات مخدوش ریاست جمهوری ایران، آغاز به کار کرد. پرتو در کنار سایر اعضاء گروه می‌کوشید تا صدای دادخواهی مادران عزاداران ایران، از آغاز رژیم اسلامی تاکنون را در جهان منعکس کند. پرتو مدیریت و سردبیری سه تارنمای اینترنتی، "مادران پارک لاله"، "پرتو، ادبیات، هنر و فرهنگ" و "پیوندسرای هنرمندان سکولار دمکرات" را بر عهده داشته است.

www.parklaleh.blogspot.com

<https://partowweb.blogspot.com/>

<https://payvandsaraa.blogspot.com/>

<https://www.youtube.com/watch?v=FLmyN0VNBMI&t=159s>

Iranian Culture and Art Club of Fresno

سخنرانی پرتو در انجمن فرهنگ و هنر ایرانیان فرزنو / ۳ مارس ۲۰۱۷



نشر آفتاب منتشر کرده است:

- گذار زنان از سایه به نور / ترجمه: عصمت صوفیه / عباس شکری
روشنایی / شعر / ریتوا لوکانن / برگردان: کیامرث باغبانی
واحه‌ی حیران / شعر: حسن مهدوی‌منش
از این سوی جهان / نامه‌های منصور کوشان
جادوی کلام / سخنرانی پرندگان نویل ادبیات: ترجمه: عباس شکری
حریر، مخمل، بابونه / رمان: مرجان ریاحی
سبک‌تر از هوا / شعر: فارسی، روسی و اوکراینی / آرتا قهرمان
در جاده‌های بهار / شعر / مرجان ریاحی
همنشین باد و سایه / شعر / سهراب رحیمی / برگردان: آرتا قهرمان
شهر مرقدی / داستان کوتاه: حسین رحمت
سپنتا / رمان / کوشیار پارسی
Alive and Kicking / مجموعه داستان / ترجمه: امیر مرعشی
سوگرنج‌نامه‌ی شهادت حضرت باب / نمایشنامه / علی رفیعی
داستان‌های غریب غربت / مجموعه داستان / محمود فلکی
یک شب بارانی / داستان بلند / م. ب. پگاه
ما ساده‌ایم / شعر / انوشیروان سرحدی
زرافه / رمان / برگردان: زین‌العابدین آذرخش
نامه / داستان کوتاه / مرجان ریاحی
چهل تکه / مجموعه داستان / قدسی قاضی‌نور
مرداب عشق و تنفر / رمان / برگردان: مریم علیزاده
ضمیر اول شخص مفرد / شعر / کتابیون آذلی
کادیش برای یک کس / رمان / برگردان: کوشیار پارسی
Tehran Stories / مجموعه داستان انگلیسی / امیر مرعشی
تو کوچه‌های تهرون / مجموعه شعر / اکبر ذوالقرنین
دندان بی عقل / رمان / مرجان ریاحی
سقف بلند تنهایی / رمان / حسین رادبوی
دال و مدلول / گفتگو / برگردان: عباس شکری
رنگ و کلمه / شعر و نقشی / قدسی قاضی‌نور
گاهی از سکوت شروع می‌شود / شعر / محمود معتقدی
40 short letters to my wife / نادر ابراهیمی، برگردان: امیر مرعشی
نه سنگی، نه گوری / مجموعه داستان: عشرت رحمان‌پور
کمی پیش از شروع / داستان بلند: مرجان ریاحی
رُهام / رمان: م. ب. پگاه
سفر شگفت‌انگیز مرتاض هندی / رمان: برگردان: کوشیار پارسی
مهلتی بایست تا خون شیر شد / مجموعه مقاله: شهروز رشید
چهل سالگی، Being Forty / رمان: میترا طباطبایی، برگردان: امیر مرعشی
در کوچه‌ی زندگی / رمان: سمیرا شبیری‌پور
شعرهای سکوت / مجموعه شعر: منصوره اشرفی

ناسرّاندازان / رمان: ماه‌دوران معیری

نامه‌ها / نامه‌نگاری: یداله رؤیایی — پرویز اسلامپور

انتظار / مجموعه شعر: اکبر ذوالقرنین

موش و گربه Cats and Mice / شعر طنز / عبید زاکانی / برگردان: امیر مرعشی

سایه باد سکوت باران / گفتگو: عباس شکری

هتل پراپلمسکی / رمان / برگردان: کوشیار پارسی

نامه / رمان: م.ب. پگاه

در جستجوی سبک گمشده / مجموعه مقاله نقد ادبی: کاظم امیری

بیشماران / رمان: کوشیار پارسی

کوچه گلشن / رمان: مرجان ریاحی

کوچ چهارفصل / شعر: سارا زارع سربیدی

سیمپوزیوم / مجموعه داستان: آرش تهرانی

پاییز واژه در بهار / مجموعه مقاله: عباس شکری

دُم جنبانک / مجموعه داستان: علیرضا شاکر

پاییز واژه در کلام / مجموعه جستار: عباس شکری

سنگ‌ها و ستاره‌ها / رمان: م.ب. پگاه

ترانه‌های کوچک خورشید / شعر: زنده‌یاد حسین جوان

سنگ‌ها پسته، سگ‌ها باز / شعر: مصطفی توفیقی

در گستره‌ی زوال / مجموعه مقاله: احمد نوردآموز

چگونه دخترم را فراری دادم / رمان: مهرنوش خرسند

مرگ رنگ در غربت / گفتگو: عباس شکری

ایران خدا ندارد / شعر: فرهاد عزیزی

بر ارتفاع شب / شعر: حسین جوان

تمام جهان قدمگاه بهار بود / شعر-نثر: ایلدا هیوا

نیرنگ / مجموعه داستان: علیرضا شاکر

عروس نخل‌ها / مجموعه داستان: حسن زرهی

پارک جوان / شعر: پُل والری، برگردان: یداله رؤیایی

ماهی در بیابان / مجموعه داستان: حسن زرهی

برای Brain / رمان: م. ب. پگاه

از دست‌رفته / مجموعه داستان: حسین نوش‌آذر

و سپس آفتاب / شعر: مهرانگیز رساپور (م. پگاه)

زیبایی شکوه حقیقت است / مجموعه نقد ادبی: عباس شکری

عبور گرم تابستان / رمان: محمد عقلی

بشنو این‌نی... / پژوهش: محمود کویر

بوی شبدرهای سوخته / رمان: پوران موسوی

کالبد شکافی مرگ / برگردان: الف. رخساریان و ناصر زراعتی

دشت‌های سرد سوئد / شعر: سهراب رحیمی

پنج‌جاه رمان برتر سده‌ی بیستم میلادی / معرفی ۵۰ رمان: یواخیم شول / برگردان: رحمت بنی‌اسدی

ستاره دنباله‌دار / مجموعه داستان: مهرنوش خُرسند

پیامک خوا / شعر: ندا مقدم (ویلا)

کتاب چاکرا / اُشو/ ترجمه: شهرروز رشید

برایم از آفتابگردان‌ها بگو / شعر: علیرضا شمس

راه و رسم کاسبی / رمان: مرجان ریاحی

داستان‌هایی برای باور نکردن / مجموعه داستان: یانا فوسن / برگردان: جواد طالعی

و من سردم است، من سردم است / شعر: فریده امیری

Talking to the mirror گفتگو با آینه / شعر (فارسی - انگلیسی): امیر مرعشی

این النگوها را کجا می‌برید / شعر: ترکس الیکایی

انتظار / نمایشنامه: علی گزرسز (م. رها)

شکوه کلام / مجموعه نقد و بررسی کتاب: عباس شکری

وابسته و گسسته / مجموعه داستان: شهره شریف

گفتگو با رضا براهی / حسن زرهی

کشمکش / داستان کوتاه: علیرضا شاکر

ماه در پیاله / پژوهش شعر حافظ: محمود کویر

شب جانان / رمان: کنت هاروف / برگردان: حسن زرهی - بهرام بهرامی

سکوت یک شعر است / شعر: ژاله چکنی

اینجا تنهایی تمام نمی‌شود / مجموعه داستان، فاطمه پوراحمد

روانی / رمان: رابرت بلاک / برگردان: ف. ایروانیان

ارنست همینگوی - سال‌های کوبا / پژوهش: نوربرتو فوئنس / برگردان: مهدی مجتهدپور

شگفتی در سر / رمان: اورهان یاموک / برگردان: بهرام بهرامی و حسن زرهی

عصر بی‌شعوری: شعر: امید طوطیان

رُز لب قرمز / رمان: احمد خلیلی

واژیسم / شعر: نانام

از ترس تا اعتماد / سفرنامه: کریستینا پالتن / دسیره وارن استا تین / برگردان: س. س. اعتماد

از بی‌راهه به خانه و به خویش / مجموعه مقاله: علی نگیان

پرده را کنار زن / رمان: مهری رحمانی

و روزی همه خواهند دانست / نمایشنامه: عباس صفایی

فریاد زیر خاکستر / شعر: حسین رادبوی

راه نرفته / رمان - خاطره: شهرآز شاکری / پوراندخت امیرافسر

بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم / رمان: نادر ابراهیمی / برگردان به انگلیسی: امیر مرعشی

آرش کمانگیر / شعر: سیاوش کسرایی / برگردان به انگلیسی: امیر مرعشی

تتابع اضافات / مجموعه داستان: وحید ضرابی نسب

خانه در ناخستگی / مجموعه مقاله: علی نگیان

باززایی فرهنگی در ایران / مجموعه مقاله: محمود کویر

آقای وِولاک / رمان: ژوزف کُتراد / برگردان: ف. ایروانیان

عشق و مرگ در ادبیات فارسی / مجموعه مقاله: مجید نفیسی

یادآوری / رمان: پویا خدیش

حکایت‌های فی البداهه / مجموعه داستان: حسن نصیری

روایتی از ادبیات فارسی در تبعید: ۱۴ جلد / پژوهش تاریخی - ادبی: ملیحه نیره‌گل

هما / رمان: م. ب. یگاه

پیترو والش / ویرجینیا وولف، برگردان: ف. ایروانیان

اسطوره دعا / شعر: رضا فرمند

رُز / رمان: علی گزرسز - رها

سرود سیمین تن آزادی / علی رفیعی سرشکی

خانواده / رمان: تایماز گلزار

بر شانه‌های خیال / شعر: مختار برازش

In The Mirror of Life / Dr. Jafar Bushehri

ماه / مجموعه داستان: حسین رحمت

ویلمو / رمان: سیو بری لوند / برگردان: کوروش گلنام

عشق‌لانه های دریا / دلنوشته: شهین اعتضادی آملی

گل‌های شن‌زار / مجموعه مقاله: برگردان: عباس شکری

بانو نامه / پژوهش تاریخی: محمود کویر

گلیدون و خلیدون / داستان بلند: روزبه راستگو

علی و نینو / رمان: قربان سعید / برگردان: کوشیار پارسی

بچه های مدرسه هاکوود / داستان بلند: کی ام پیتون / برگردان: ف. ایروانیان

شعر، نان، کوید ۱۹ / شعر: گردآورنده: حمیده میرزاد

دگرگونی استوره در گذر زمان / پژوهش: جوزف کمیل / برگردان: شادی خسروپناه

The Oracle / Novel: Amir Marashi

طیف رنگ کارمندی / رمان: پویا خدیش

آندریا جعفر کاپالدى / رمان: پژمان گلچین

Let's believe in the rise of the cold season / Poetry: Forough Farrokhzad / Tranalator: Bahar Rouhi

رؤیای بزرگ روزالی / داستان بلند: بهاره روحی

مرغ من بهترین غاز دنیاست / سخنان برگزیده: اکبر کوراوند و مینا شفیعی

خاکسوزی / شعر: فرهاد زارع‌کوهی

The Last Candle/ Novell: Amir Marashi

ورطه زوال / شعر: فریبرز کاردار

تابویی به نام فلسطین / پژوهش: کوروش گلنام

Utopia and Dyspotia / Novell: Rozbeh Rastgoo

جنگجویان جهادی و کمدی الهی / پژوهش: کوروش ب.

حکایت عاشقی / شعر: مهوش ثابت

در گریز / رمان: علی رادبوی

بُست قهرمانی / خاطره: عباس شکری

رومئو و ژولیت / نمایشنامه: ف. ایروانیان

فردا تهران تعطیل است / شعر: مصطفی توفیقی

زمین منتهی اجدادی / شعر: فرهاد زارع‌کوهی

The Honourable Lieutenant / Novel: Amir Marashi

جا به جایی سلاح / رمان: لویزا والنزولا / برگردان: کوشیار پارسی

خیابان الویس پریسلی / رمان: غسل مروارید

جشن‌های ایران باستان / پژوهش: چکامه راهگانی

من در پراتنز / رمان: فریبا صدیقیم

تبار حاجی فیروز و غلام / پژوهش: مصطفی مشتاقی

دیاسپورای شعر / شعر: آثاری از شاعران زن مهاجر ایرانی / گردآورنده: سهیلا میرزایی

من به پایان نمی‌اندیشم / مجموعه داستان: فاطمه پوراحمد

سورنکا / رمان: م. ب. پگاه

همیشه شوهر مقصر است / رمان: برگردان زهرا امین کارسیدانی

یادداشت‌ها – تاوان / مجموعه مقاله: نیکزاد سپاسگر

آواز سلیمان / رمان: تونی موریسون / برگردان: طاهره زمانی بهابادی

بوق سگ / نمایشنامه: آرش توحیدی

هنر زندگی / فلسفه: برگردان: شادی خسروپناه

حسرت آرامش / رمان: نسترن شیخ‌الاسلامیان

مرگ خاموش / رمان: امیر حیدری

آنتاگونیست / شعر: حامد ابومعرف

رازهای پيله و پروانه / رمان: مهدی حبیب‌الله
 زن انثري / داستان بلند: محمدمسعود کیایی
 بدون بوسه زمین خشک می‌شود / داستان بلند: محمد صالح زمانی
 عشق آمریکایی من / شعر: مجید نفیسی (به دو زبان فارسی و انگلیسی)
 سیب گاز زده / مجموعه داستان کوتاه: مختار برازش
 مرگ در تخت‌خواب دیگری / رمان: مرضیه ابراهیمی
 از آدم تا آشویتس / شعر: اصغر اسلامی (ا.ا. سنپتا)
 مستطیل ابری رویا / شعر: علی فتحی مقدم
 قاب عکس‌ها / مجموع داستان: محمدمسعود کیایی
 پُل چوبی / رمان: وحید عسکری‌پور
 جعبه پاندورا / مجموعه داستان: صدیقه کیانی
 زمین حاصلخسز / رمان: برگردان: ف. ابروانیان
 روزها و شب‌های جنگ و عشق / رمان: ادواردو گالیانو / برگردان: کوشیار پارسی
 مرکب بنفش / رمان: آزیثا رفیعی سرشکی

An Introduction To Iranian Modern Poetry / Translated by: Amir Marashi

دو زن در یک زن / رمان: نوال السعداوی / برگردان: مریم حسین‌نژاد

پارسی نامه / پژوهش ادبی: محمود کویر
 واپسین مسلخ / شعر: الهام عیسی‌پور
 بیدار شو ماه دولت / مجموعه داستان: بی‌را عباسی
 مولانا و حمام زنانه / پژوهش ادبی، محمد صالح زمانی
 گذرنامه / مجموعه داستان: آسیه نظام شهیدی
 بکارت ریخته / مجموعه شعر: هدا خموش
 در من پرنده‌ایست / شعر: مرجان پورشریقی
 واقعیت و رویا / گفتگو: محمد محمدعلی و بهاره دهکردی
 مشتی خاک / رمان: شبنم اقبال
 عشق برابر و آزاد / مقاله: حسین رحایی
 خنده‌های لطیف / مجموعه داستان: محمدمسعود کیایی
 باکوس / شعر: نفیسه خطیبی
 در خاموشی شب / رمان: خسرو پوینده
 براهنی و نظریه «زبانیت» / پژوهش ادبی: شمس آقاجانی
 بازجوها / شعر-ترانه: احمد کایا - برگردان: حسین رجایی
 تنهایی اصیل / شعر: فریبرز کاردار

The Zurich Passenger / Poetry: Marjan Riahi / Translator: Amir Marashi

مسافر زوریخ / شعر: مرجان ریاحی / برگردان: امیر مرعشی
 فصل درو / شعر: محمدملک افلاطونی
 هنر و آگاهی / مجموعه نقد: پرتو نوری‌علا
 رقص کندم‌زار / شعر: زهرا ضیایی
 مچاله و چماله / داستان‌واره: فیروزه درخشانی
 زندگی یک ذهن پریشان / نمایشنامه: احمد شریفی
 مرگ در یک تخم‌مرغ / شعر: مسیح حسین‌نژاد
 پیراهنی را که نیست می‌پوشم / شعر: پویا عباسی

info@aftab.pub

www.aftab.pub

Book identity

Unity of mind and language

Partow Nooriala

Genre: **Interview**

Publisher: **Aftab Publication**

Publishing year: **Second edition 2022**

Layout: **Mahtab Mohammadi**

Cover design: **Negar Asari Samimi**

Implementation of cover: **Mahdieh Bagheri**

ISBN: **978-1-4717-3295-9**



©All rights reserved for author

پرتو نوری علاء - بله. من خود را قمیست می‌دانم چون خواهان آزادی و برابری میان زن و مرد و رفع هرگونه قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان هستم. خود را قمیست می‌دانم چون معتقدم نظام پدرسالار بر اساس مکانیزم‌هایی عمل می‌کند که توسط آن‌ها زنان را سرکوب کرده و به حیات خود ادامه می‌دهد. خود را قمیست می‌دانم چون خواهان برهم زدن و تغییر این مکانیزم‌ها هستم. اما اگر قمیسم را روی دیگر شوینسم بدانید یا آن را به معنای ضدیت با مرد، افعال خشونت و سلطه‌گری بگیرید، خیر، من قمیست نیستم.

Unity of mind and languages

عباس شکری: - در شعر یکی از مولفه‌های اصلی «زبان» است. نقش «زبان» در شعر چیست و چه تفاوتی با دیگر زبان‌ها دارد؟

پرتو نوریهلا: - «زبان» در شعر یا هر نوع آفرینش کلامی "همه چیز" است. یگانگی ذهن و زبان، زبان، خود ذهن و دریافت و تجربه هنرمند است. زبان، خود اندیشه است. به همین دلیل اگر شاعر یا نویسنده ای، ذهنی پویا، جستجوگر، با حساسیت بالا، تجربه یا تخیل قوی نداشته باشد، زبان اش نیز فرسوده و بی‌رنگ و کل کار ضعیف و ناموزون خواهد بود.

